

آثار و تبعات حقوقی ساخت دیوار حایل در سرزمین‌های اشغالی: با تمرکز بر نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری

شفق ملک‌زاده*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۸

۲۹

چکیده

مقامات اسرائیلی هم‌چنان در پی محاصره فلسطینی‌ها و گذاشتن آنها در کمندهای اقتصادی، نظامی هستند. یکی از واپسین موارد این سیاست، احداث دیوار حایل می‌باشد که از حیث حقوقی و بشردوستانه، تاملات زیادی را برانگیخته است. هدف از ساخت این دیوار حفظ امنیت شهروندان اسرائیلی و جلوگیری از ورود مبارزان فلسطینی بیان شده بود. در همین راستا، در دسامبر ۲۰۰۳ مجمع عمومی به‌عنوان تجلی جامعه جهانی خواستار بررسی مشروعیت ساخت دیوار توسط دیوان بین‌المللی شد. با بررسی رای مشورتی صادره از سوی دیوان مغایرت ساخت آن با اصول مندرج در منشور ملل متحد، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه امری بدیهی به نظر می‌رسد. بررسی الزامات و تعهدات اسرائیل، کشورهای ثالث و سازمان ملل برای پایان دادن به وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار از مهم‌ترین بخش‌های این رای به‌شمار می‌رود؛ رایی که نقطه‌طلایی آن در تلقی مساله به‌عنوان یک امر مرتبط با صلح و امنیت بین‌المللی است. مقاله حاضر با نگرشی حقوقی بر اعتبار حکم دیوان بین‌المللی دادگستری، دستاوردهای حکم آن دادگاه (رسمیت یافتن فلسطین به‌عنوان یک واحد سیاسی) را به تفصیل بررسی کرده است.

واژگان کلیدی: دیوار حایل، دیوان بین‌المللی دادگستری، حقوق بشردوستانه، حقوق بشر، دولت‌های ثالث

* دانش‌آموخته علوم سیاسی حقوق بین‌الملل و محقق حقوق بشر

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره یکم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۶۰-۲۹.

پروژه ساخت دیوار حایل برای مقابله با مبارزان فلسطینی و حفظ امنیت اتباع خود از سال ۲۰۰۲ در اسرائیل آغاز شد. نقشه‌های منتشر شده از این دیوار حاکی از فاصله گرفتن دیوار از خط سبز در بسیاری از مناطق است. نگارنده پس از مشاهده مستندی در خصوص وضعیت زندگی ساکنان مناطقی که بین دیوار و خط سبز قرار دارد، به فکر نوشتن مقاله‌ای افتاد تا به بررسی مساله از دید حقوق بین‌الملل بپردازد. کلاس بررسی تفصیلی مسائل حقوق بین‌الملل استاد مقامی، نگارنده را در ارایه مقاله در این خصوص مصمم‌تر کرد. در خصوص مساله مطرح شده؛ یعنی بررسی آثار حقوق ساخت دیوار حایل از منظر رای دیوان بین‌الملل دادگستری مقالات و پایان‌نامه‌های زیادی نوشته شده است، اما متأسفانه در هیچ‌کدام آنها به‌رغم قوت قلم نویسنده‌ها در بررسی ماهوی به بحث صلاحیت‌ها و نیز الزامات ناشی از رای چندان پرداخته نشده بود. نگارنده درصدد رفع این ایراد در خصوص ادبیات مرتبط با مساله است.

در این مقاله به‌طور عمده در پی پاسخ‌گویی به سه سوال هستیم: اول آنکه اساساً اسرائیل با استناد به چه دلایلی مبادرت به چنین اقدامی کرده است؟ دوم آنکه آیا ساخت دیوار از منظر حقوق بین‌الملل قابل توجیه است؟ و سوم آنکه چه الزامات و تعهداتی در نتیجه ساخت دیوار متوجه کشورها و سازمان ملل است. به‌نظر می‌رسد که ملاحظات امنیتی برای جلوگیری از مبارزان فلسطینی به بهانه‌ای برای اسرائیل برای الحاق بخش بیشتری از خاک فلسطین به خاک خود بدل شده است. بر اساس بررسی رای صادره از سوی دیوان، ساخت دیوار به‌هیچ وجه وجوهات قانونی ندارد و در نهایت آنکه اسرائیل باید به اقدامات غیرقانونی خود پایان داده و در پی اعاده وضع به حال سابق باشد. به‌علاوه کشورهای ثالث به‌دلیل ماهیت عام‌الشمول تعهدات نقض شده و سازمان ملل به‌دلیل ماهیت مرتبط با صلح و امنیت بین‌الملل ساخت دیوار هر یک تعهداتی را در این خصوص به عهده دارند.

این مقاله در شش فصل ارائه شده است. هر فصل خود به سه بخش تقسیم می‌شود. در فصل اول که تحت‌عنوان کلیات ارایه شده، نگارنده به کلیاتی در خصوص تاریخچه و ویژگی‌های دیوار و همچنین اثر ساخت آن بر زندگی ساکنین و فضایی که تحت تاثیر آن رای ارایه شده،

پرداخته است. در فصل دوم به بررسی صلاحیت دیوان در صدور نظریه مشورتی و بحثی در خصوص اعمال صلاحیت تحت عنوان صلاح دید دیوان مطرح شده است. بخش آخر این فصل به بررسی دلایل و استدلالات اسرائیل برای ساخت دیوار می پردازد. فصل سوم اختصاص به بررسی ساخت دیوان از منظر اصول مندرج در منشور مثل اصل حق تعیین سرنوشت و ممنوعیت تصرف اراضی با زور و نیز بررسی ساخت دیوار از منظر اسناد صادره از سوی سازمان ملل دارد. در فصل چهارم تلاش شده است به بررسی ساخت دیوار از منظر حقوق بین الملل بشردوستانه پرداخته شود. اینکه حقوق بین الملل بشردوستانه چگونه و به چه نحو قابلیت اجرا در این مناطق را دارد و اینکه ساخت دیوار چگونه به نقض آن دامن می زند، موضوعاتی است که در این فصل بدان پرداخته شده است. در فصل پنجم به بررسی نسبت بین حقوق بشر و ساخت دیوار پرداخته ایم. رابطه بین حقوق بشر و بشردوستانه از مهم ترین بخش های رای صادره در این فصل بررسی شده است. در فصل آخر پس از مشخص شدن مغایرت ساخت دیوار با حقوق بین الملل، به الزامات و تعهدات اسرائیل، کشورهای ثالث و سازمان ملل در برابر این وضعیت غیرقانونی پرداخته ایم و در نهایت نکات مثبت و منفی رای را تحت عنوان نتیجه گیری بیان کرده ایم.

در این مقاله پیش از ورود به مباحث اصلی، مروری کوتاه بر چگونگی و چرایی ساخت دیوار و بررسی آثار و تبعات ساخت دیوار و اینکه ساخت دیوار چگونه در عمل زندگی ساکنین منطقه را با مشکل مواجه کرده است، خواهیم داشت. در آخر این فصل بخش کوتاهی را به روند صدور نظریه مشورتی اختصاص داده ایم که به نظر نگارنده برای ورود به بحث اصلی بسیار ضروری بود.

تاریخچه ساخت دیوار

از سال ۱۹۹۶ و در پی افزایش سلسله عملیات شهادت طلبانه فلسطینیان، رژیم اسرائیل طرح هایی را برای جلوگیری از نفوذ مبارزان فلسطینی تنظیم کرد. در پی به قدرت رسیدن بنیامین نتانیاهو در همان سال ها و شدت گرفتن جنبش انتفاضه، ایده ساخت دیوار که از مدت ها پیش مطرح شده بود با جدیت بیشتری پی گیری شد. این ایده در ابتدا به شدت مورد مخالفت حزب راست تندرو قرار گرفت. ادعای سران حزب این بود که با ساخته شدن دیوار مردم اسرائیل

از بخش‌های زیادی از ارض موعود محروم می‌شوند؛ چرا که به اعتقاد آنان کل سرزمین فلسطین متعلق به قوم برگزیده یهود است. به‌رغم مخالفت طرفداران این حزب پروژه ساخت دیوار در ۲۳ ژوئن ۲۰۰۳ کلید خورد.

به‌رغم آنکه رژیم اشغالگر اسرائیل نقشه رسمی ساخت دیوار را منتشر نکرده بود، بر اساس گزارشات منتشر شده توسط دبیرکل سازمان ملل در ارتباط با اعمال قطعنامه ۲۴ نوامبر ۲۰۰۳ طول دیوار حدود ۷۲۰ کیلومتر و به موازات کرانه باختری رود اردن است. مطابق بند نه از گزارش دبیرکل، دیوار شامل یک محوطه مجهز به سیستم‌های الکترونیکی برای کنترل ورود و خروج، یک گودال به عمق چهار متر، یک جاده دو بانده آسفالت شده و شش ردیف سیم خاردار به عرض ۵۰ تا ۷۰ سانتیمتر می‌باشد. برخی از مناطق به‌ویژه در مجاورت شهرک‌های فلسطینی‌نشین که طول آن در مجموع ۸.۵ کیلومتر است نیز به مجموعه ذکر شده اضافه می‌شود. در بخشی از مناطق دیوار حایل حدود ۷.۵ کیلومتر از خط سبز فاصله می‌گیرد. خط سبز مرز آتش‌بس جنگ اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ می‌باشد. به‌رغم آنکه طرفین در جریان آتش‌بس مرز مذکور را تنها برای عقب‌نشینی نیروهای نظامی به رسمیت شناخته‌اند، در سال‌های پس از جنگ این خط سبز به مرز میان فلسطین و اسرائیل تبدیل شده است. بر اساس صفحه‌های چهار و پنج گزارش دبیرکل با تکمیل شدن پروژه ساخت دیوار حدود ۲۳۰۰۰۰ یهودی در فاصله بین خط مرز و دیوار اسکان دائم پیدا می‌کنند. همچنین با ساخت دیوار ۹۷۵ کیلومتر یعنی چیزی حدود ۱۶.۶ درصد از مساحت کرانه باختری بین دیوار حایل و مرز سبز قرار خواهد گرفت.

آثار و تبعات ساخت دیوار برای مردم فلسطین

پس از مشخص شدن نقشه ساخت دیوار معلوم شد که بسیاری از اراضی کشاورزی فلسطینیان که بیشتر آنها باغ‌های انگور و زیتون بود و نیز تعداد زیادی از منازل مسکونی آنها در داخل طرح ساخت دیوار قرار می‌گیرد. متأسفانه راه حل رژیم اشغالگر مصادره این زمین‌ها و مناطق مسکونی بود. برای مصادره اموال مردم در این مناطق، اسرائیل اقدام به صدور بخشنامه‌های

نظامی کرد که بر اساس آنها مدارک صادر شده از روز صدور دارای اعتبار بودند و نه از روز ابلاغ آن به مالکان. با ادامه این روند بسیاری از اراضی مردم عادی در جریان ساخت این دیوار مصادره شد. مصادره اراضی کشاورزی خود بزرگ‌ترین لطمه به حیات اقتصادی ساکنان این مناطق بود که بر اساس گزارش دبیرکل سازمان ملل حدود ۱۶۰۰۰۰ فلسطینی را شامل می‌شود.

بر اساس این گزارش ساکنان منطقه محصور (منطقه محصور به حد فاصل بین دیوار و خط سبز را می‌گویند) باید خود را برای دریافت کارت عبور و مرور به مسئولان اسرائیل معرفی کنند. دریافت کارت عبور و مرور ضمن نقض آزادی رفت‌وآمد ساکنین، هزینه زیادی به همراه دارد و در مواردی نیز دیده شده که رژیم اشغالگر اسرائیل بدون ارائه دلیل موجه از صدور آن برای برخی افراد خودداری کرده است.

در بخش دیگری از این گزارش آمده که با ساخت دیوار حدود ۳۰ روستا از دسترسی به مراکز آموزشی، ۲۲ روستا از دسترسی به مراکز بهداشتی، هشت روستا از دسترسی به منابع آبی و سه روستا از دسترسی به برق محروم شده‌اند. (گزارش دبیرکل بند ۲۳)

روند صدور نظریه مشورتی

احداث دیوار همان‌طور که گفته شد، از سال ۲۰۰۳ آغاز گردید اما متأسفانه اعتراضات مردم فلسطین نتوانست افکار عمومی جهان را به خود جلب کند. در ۲۹ اکتبر ۲۰۰۳ نماینده دولت‌های عربی خطاب به دبیر شورای امنیت سازمان ملل نامه‌ای نوشت. در آن نامه به نمایندگی از دولت‌های عربی از شورای امنیت خواسته شده بود تا تشکیل جلسه بدهد و به نقض جدی حقوق بین‌الملل از جمله حقوق بشر دوستانه که اسرائیل به آن مبادرت ورزیده و می‌ورزد، رسیدگی و تدابیر لازم را اتخاذ کند. نظر به درخواست دولت‌های عربی شورای امنیت جلسات ۴۸۴۱ و ۴۸۴۲ در تاریخ ۱۴ اکتبر ۲۰۰۳ تشکیل داد تا به موضوعی با عنوان وضعیت خاورمیانه به‌خصوص مساله فلسطین رسیدگی کند. نتیجه این جلسات صدور قطعنامه‌ای است که به‌دلیل وتوی ایالات متحده آمریکا به تصویب نرسید. در این قطعنامه از اسرائیل با عنوان دولت اشغالگر یاد شده بود و از او خواسته شده بود که به تجاوزات خود که از سال ۱۹۶۷ آغاز شده،

خاتمه دهد. همچنین بر لزوم اجرای کنوانسیون ژنو نیز به شدت تاکید شده بود. شاید اگر دولت آمریکا از تصویب این قطعنامه جلوگیری نمی کرد، مناقشه ساخت دیوار به پایان می رسید و یا حداقل از تبعات انسانی آن کاسته می شد.

با عدم تصویب قطعنامه در شورای امنیت، نماینده دولت های عرب این بار از مجمع عمومی خواستار تشکیل جلسه شد تا در قالب یک جلسه فوق العاده به تدابیر غیرقانونی اتخاذ شده توسط اسرائیل رسیدگی شود. این درخواست توسط جنبش کشورهای غیرمتعد به شدت مورد حمایت واقع شد. به این ترتیب در دهمین اجلاس فوق العاده مجمع عمومی به موضوع رسیدگی و نهایتاً طی قطعنامه ای در تاریخ هشت دسامبر ۲۰۰۳ به موجب مواد ۹۶ منشور ملل متحد و ۶۵ اساسنامه دیوان بین الملل دادگستری، از دیوان تقاضای صدور نظریه مشورتی در خصوص مشروعیت ساخت دیوار حایل شد. به موجب این قطعنامه از دیوان خواسته شد که سریعاً در خصوص این سوال که آثار حقوقی ایجاد دیوار توسط اسرائیل به عنوان دولت اشغالگر در سرزمین های اشغالی فلسطین از جمله داخل و اطراف بیت المقدس شرقی، به نحوی که در گزارش دبیر کل تشریح گردیده است، با در نظر گرفتن قواعد و اصول حقوق بین الملل از جمله کنوانسیون چهارم ژنو و قطعنامه های سازمان ملل و شورای امنیت چیست؟ نظریه مشورتی خود را صادر کند. اولین اقدام دیوان پس از ابلاغ درخواست مجمع عمومی صدور قرار بود که به موجب ماده ۶۶ اساسنامه خود، در آن از سازمان ملل و نیز دولت های عضو سازمان ملل درخواست شد بود تا لوایح کتبی خود را حداکثر تا تاریخ ۳۰ ژانویه ۲۰۰۴ به دیوان تسلیم کنند. ۴۹ دولت و سازمان بین الملل لوایح خود را تقدیم دیوان کردند و اظهارات برخی از آنها مورد استماع دادگاه قرار گرفت. در نهایت رای در نهم ژوئن ۲۰۰۴ توسط دیوان صادر می شود. متن رای به شرح زیر است:

الف. ساخت دیواری که اسرائیل به عنوان قدرت اشغالگر در حال احداث آن در سرزمین های اشغالی فلسطین از جمله در داخل و اطراف بیت المقدس شرقی است، ترتیبات (حقوقی و اداری) مربوط به آن خلاف حقوق بین الملل می باشد.

ب. اسرائیل موظف است به موارد نقض حقوق بین الملل خاتمه بدهد. بی درنگ عملیات احداث دیوار را که در حال ساخت آن در سرزمین های اشغالی فلسطین از جمله در داخل و

اطراف بیت المقدس شرقی است، متوقف کند. بی درنگ سازه‌های مربوطه را در این مناطق تخریب و بلافاصله تمام مقررات مربوط به آن را لغو و یا تعلیق کند.

ج. اسرائیل موظف است تمامی خسارات وارده ناشی از ساخت دیوار در سرزمین‌های اشغالی را جبران کند.

د. تمامی کشورها موظفند وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار را به رسمیت نشناخته و برای حفظ وضعیت ایجاد شده هیچ کمک و مساعدتی نکنند، به علاوه تمام کشورهای عضو کنوانسیون ژنو ۱۹۴۹ در خصوص حمایت از غیرنظامیان موظفند ضمن احترام به منشور و حقوق بین‌الملل، اسرائیل را به رعایت حقوق بین‌الملل بشردوستانه مندرج در این کنوانسیون وادار کنند.

ه. سازمان ملل متحد و به‌ویژه مجمع عمومی و شورای امنیت با توجه به رای مشورتی حاضر، می‌باست بررسی کنند تا مشخص شود که برای پایان دادن به وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار و ترتیبات حقوقی و اداری مربوط به آن چه اقداماتی باید اتخاذ گردد.

صلاحیت دیوان و دلایل اسرائیل در ساخت دیوار

در این فصل پس از بررسی صلاحیت دیوان در صدور نظریه مشورتی و پرداختن به ایراداتی که اسرائیل به صلاحیت دیوان وارد می‌کند، بخشی را به اعمال صلاحیت دیوان تحت‌عنوان صلاح‌دید اختصاص داده‌ایم. اینکه صلاح‌دید چیست و چه تفاوتی با صلاحیت دارد، در طول بخش دوم پاسخ گفته شده است. بخش آخر از این فصل به بررسی دلایل مشروعیت ساخت دیوار از نظر اسرائیل اختصاص دارد. به عبارت دیگر، پیش از ورود به بررسی مساله از منظر حقوق بین‌الملل می‌بایست به این دیدگاه کلی می‌رسیدم که ساخت دیوار به‌طور کلی نامشروع و غیرقانونی است.

صلاحیت دیوان بین‌الملل دادگستری در صدور نظریه مشورتی

دیوان به موجب ماده ۹۶ منشور ملل متحد و مواد ۶۴ تا ۶۸ اساسنامه خود و مواد ۱۰۲ تا ۱۰۹ آیین دادرسی خود دارای صلاحیت مشورتی است. صلاحیت مشورتی دیوان اختیاری است

که ملل متحد به دیوان داده تا در حدود مقررات منشور راجع به مسائل حقوقی که سازمان‌های بین‌الملل به او ارجاع می‌دهند، رای مشورتی بدهد.

ارجاع مسائل حقوقی می‌تواند از سوی مجمع عمومی یا شورای امنیت و سایر ارکان وابسته به سازمان ملل و موسسات تخصصی وابسته به آن صورت پذیرد. مسائلی که در مورد آن از دیوان درخواست نظریه مشورتی می‌شود، باید در یک گزارش کتبی و با عبارات صریح و روشن شرح داده شود و نیز هر نوع مدرکی که ممکن است موجب روشن شدن مساله گردد، باید ضمیمه گردد. (بند ۱ ماده ۱۵ اساسنامه دیوان)

نظرات مشورتی دیوان الزام‌آور نیستند، ولی وزن قضایی دارند و به‌عنوان یک قاعده عمومی همواره مورد احترام بوده‌اند. (مدد، ۱۳۷۳)

در دعاوی مشورتی دیوان وظیفه خود می‌داند که پیش از پرداختن به سوال درخواستی شرایط حاکم بر صلاحیت خود را معین نماید. بر این اساس و به موجب اصل معروف صلاحیت، دیوان همواره در رسیدگی‌های مشورتی ابتدا به مساله صلاحیت خویش می‌پردازد. (میرعباسی و سادات میدانی، ۱۳۹۲، ۱۸۴)

در این پرونده هم دیوان ابتدا به چالش‌های مطرح شده از سوی اسرائیل در بحث صلاحیت دادگاه می‌پردازد و سپس یک به یک آنها را نقد می‌کند. این رویه دادگاه در برشمردن چالش‌ها و پاسخ‌گویی یک به یک به آنها برای اولین بار در این پرونده عملی شده است.

بخش اول: ایرادات اسرائیل به صلاحیت دادگاه

ایراد اول:

مطابق بند دو ماده ۱۲ منشور، تا زمانی که شورای امنیت در مورد هر اختلافی در حال انجام وظایف محوله در چارچوب منشور است، مجمع عمومی راجع به آن هیچ توصیه‌ای نخواهد کرد، مگر به درخواست خود شورای امنیت. اسرائیل با استناد به این ماده و با تأکید بر این نکته شورای امنیت، قبلاً این مساله را در دستور کار خود قرار داده بود. پرداختن مجدد به مساله توسط مجمع عمومی لزومی نداشت.

دیوان در پاسخ به این ایراد به تغییر رویه سازمان نسبت به این ماده اشاره می‌کند. دیوان معتقد است که در سال‌های اخیر این گرایش در چارچوب سازمان به‌وجود آمده است که در مسائل مربوط به حفظ صلح و امنیت، شورای امنیت و مجمع عمومی به موازات هم به مساله رسیدگی کنند، با این تفاوت که نگاه شورای امنیت نگاهی مبتنی بر صلح و امنیت است، ولی مجمع عمومی نگاه گسترده‌تری دارد و ابعاد انسانی و اجتماعی مساله را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. (رای دیوان بند ۲۸)

ایراد دوم:

در سوم نوامبر ۱۹۵۰ قطعنامه‌ای در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب می‌رسد تحت‌عنوان اتحاد برای صلح که به موجب این قطعنامه، چنانچه به‌دلیل استفاده اعضای دایم شورای امنیت از حق وتوی خود در مسائلی که مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌الملل است شورای امنیت نتواند وظایف محوله خود را وفق مواد منشور انجام دهد، مجمع عمومی موظف است تصمیمات مقتضی را برای حفظ صلح در چارچوب منشور اتخاذ کند. مطابق این قطعنامه چنانچه شورای امنیت در روند تصویب قطعنامه با مشکل مواجه شود، می‌تواند پیش‌نویس قطعنامه را به مجمع عمومی ارسال کند تا قطعنامه مراحل قانونی خود را در مجمع عمومی طی کند.

اسراییل در این رابطه سه ایراد را مطرح می‌کند: نخست اینکه، هیچ پیش‌نویسی از سوی شورای امنیت برای مجمع ارسال نشده بود؛ دوم اینکه، شورای امنیت در قطعنامه ۱۵۱۵ خود یک راه حل سیاسی تحت عنوان نقشه راه برای حل مناقشه فلسطین پیشنهاد داده بود، پس برگزاری جلسه فوق‌العاده مجمع عمومی بی‌مورد به‌نظر می‌رسد؛ سوم اینکه، برگزاری جلسه فوق‌العاده در چند نوبت مطابق قطعنامه اتحاد برای صلح نبوده، ضمن آنکه چون مجمع عمومی خود مساله را در دستور کار قرار داده بود، برگزاری جلسه فوق‌العاده بی‌مورد بوده است.

دیوان این ایرادات را با توجه به محتوای قطعنامه اتحاد برای صلح رد می‌کند و آن را وارد نمی‌داند. (بند ۳۱ و ۳۲ رای دیوان)

ایراد سوم:

مطابق ماده ۹۶ منشور و بند اول ماده ۶۵ اساسنامه دیوان سوالاتی که برای صدور نظریه مشورتی از دیوان پرسیده می‌شوند، باید دارای دو وصف باشند: نخست اینکه حقوقی و دوم صریح و روشن باشند. اسراییل سوال مجمع را دارای اوصاف لازم نمی‌داند. دیوان در پاسخ به اسراییل روند اتفاقات در اسراییل را کاملا منتج به یک وضعیت حقوقی می‌داند که به‌ویژه منجر به نقض عهدنامه چهارم ژنو (۱۹۴۹) شده است. پس سوال مطرح شده کاملا یک سوال حقوقی است. (بند ۳۷ رای دیوان) در پاسخ به این ایراد هم که سوال مطرح شده از وضوح کافی برخوردار نیست، دیوان ضمن اشاره به پرونده‌هایی که در آنها به‌رغم عدم وضوح رای صادر شده است (از جمله رای خود در نظریه مشورتی صحرای غربی)، اعلام می‌کند که نبود وضوح خللی بر ماهیت حقوقی سوال وارد نمی‌کند و اساسا وظیفه دیوان رفع ابهام است.

صلاح دید دیوان در صدور رای

صلاح دید به این معنی است که با وجود اثبات صلاحیت دادگاه، دلیل قانع کننده‌ای وجود دارد تا بر مبنای آن دیوان از صدور نظریه مشورتی خودداری کند. در این خصوص دیوان در قضایای مختلفی خاطر نشان کرده است که دیوان بر اساس بند اول ماده ۶۵ اساسنامه دارای قدرت صلاح دیدی است که می‌تواند بر اساس آن به‌رغم احراز صلاحیت از صدور نظریه مشورتی خودداری نماید. البته دیوان معتقد بود که صدور نظریه مشورتی مبین مشارکت دیوان در فعالیت‌های سازمان ملل است و نمی‌بایست بی دلیل از چنین اقدامی استنکاف نمود؛ چراکه استنکاف از صدور نظریه مشورتی با مسئولیت مندرج در ماده ۹۲ اساسنامه دیوان به‌عنوان رکن اصلی قضایی ملل متحد هم‌خوانی ندارد. بنا بر رویه گذشته دیوان، تنها دلایل قانع کننده می‌تواند مانع از صلاحیت دیوان گردند. (میرعباسی و سادات میدانی، ۱۳۹۲، ۱۸۷)

الف. رضایت اسراییل

اسراییل در این بخش از دیوان درخواست عدم اعمال صلاحیت را دارد به این دلیل که بنا

بر نظر وکلای این رژیم، ساخت دیوار مساله‌ای است بین فلسطین و اسرائیل و نیز چون اسرائیل رضایتی در ارجاع پرونده به دیوان ندارد، اعمال صلاحیت دیوان منتفی است. دیوان در پاسخ به این ایراد ابتدا به این نکته اشاره می‌کند که به‌رغم رسیدگی‌های توافقی که رضایت طرفین دعوی برای اعمال صلاحیت دیوان ضروری است، در صدور نظریات مشورتی این رضایت اهمیتی ندارد؛ چرا که مقامی که درخواست نظریه مشورتی می‌کند از ارکان ملل متحد است و پاسخ به این درخواست مبین مشارکت دیوان در فعالیت‌های ملل متحد است. همچنین مطابق نظر دیوان مساله ساخت دیوار نه یک مساله محدود به فلسطین و اسرائیل که مساله مرتبط با صلح و امنیت بین‌الملل است که به کل جامعه بین‌الملل که سازمان مللی آن را نمایندگی می‌کند، مربوط می‌شود. (بند ۴۹ رای دیوان) شاهد این ادعای دیوان اهمیتی است که مجمع عمومی برای این واقعه قائل است.

ب. تاثیر منفی صدور رای بر روند حل مناقشه از طرق سیاسی

در لوایح کتبی ارایه شده از سوی کشور، تعدادی از آنها اعلام کرده بودند که صدور رای به احتمال زیاد راه حل‌های سیاسی بحران را تحت تاثیر قرار می‌دهد. به‌همین دلیل دیوان می‌بایست از اعمال صلاحیت خود خودداری ورزد. این مساله که صدور رای ممکن است بر راه‌حل‌های سیاسی مساله اثر بگذارد، قبلاً در نظریه مشورتی دیوان در خصوص مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح هسته‌ای نیز مطرح شده بود. در آنجا دیوان امکان تاثیر صدور رای بر روند مذاکرات را رد نکرده بود، اما اعلام کرده بود که هیچ دلیلی که بر منفی بودن این اثر دلالت کند وجود ندارد. بر همین اساس دیوان در این پرونده نیز اعلام می‌دارد که تاثیر گذاشتن رای بر روند مذاکرات غیرممکن نیست، ولی دیوان سوال مطروحه را تنها بخشی از یک اختلاف گسترده‌تر می‌داند و به‌همین دلیل سعی می‌کند به جنبه‌های غیرحقوقی مساله کمتر بپردازد. (رای دیوان بندهای ۵۳ و ۵۴)

ج. کمبود مدارک

اسرائیل در بخشی از اظهارات خود اعلام کرد که دیوان به‌دلیل مواجهه با کمبود ادله

نمی‌بایست صلاحیت خود را اعمال کند. دیوان در پاسخ به این ایراد در بندهای ۵۷ و ۵۸ رای اعلام کرد که با توجه به گزارش کامل دبیرکل و نیز لوایح کتبی شرکت کنندگان در دادرسی‌ها، کمبود مدارک به آن اندازه نیست که دیوان از اعمال صلاحیت خود استنکاف کند.

د. هدف نامعلوم

عده‌ای از کشورها که اکثریت آنها را متحدین راهبردی اسرائیل تشکیل می‌دادند، برای عدم اعمال صلاحیت دیوان به این امر استناد می‌کردند که با توجه به اینکه مجمع عمومی در گذشته آثار حقوقی ساخت دیوار را بیان کرده است، رسیدگی مجدد به مساله توسط دیوان موضوعیت ندارد. دیوان در پاسخ به این ایراد در بند ۶۲ ابتدا اعلام می‌کند که دیوان نمی‌تواند ارزیابی خود را جایگزین ارزیابی مجمع عمومی کند و دیگر اینکه مجمع عمومی کلیه آثار ساخت دیوار را مورد بررسی قرار داده است، در حالی که وظیفه دیوان تنها پرداختن به بعد حقوقی قضیه است.

دلایل اسرائیل در ساخت دیوار

همان‌طور که گفته شد، دلیل اصلی پرداختن به این مساله در این فصل این بود که قبل از ورود به بعد حقوق بین‌الملل قضیه این اصل را می‌بایست به خاطر می‌سپردیم که ساخت دیوار در کلیت خود امری خلاف مقررات حقوق بین‌الملل است. اینکه این تعارض در کجا و به چه نحو بروز می‌کند، موضوع فصل بعدی است. در اینجا تنها به‌طور گذرا دلایل اسرائیل بر مشروعیت ساخت دیوار و پاسخ دیوان به این دلایل را بررسی می‌کنیم.

الف. ضرورت نظامی

اولین دلیل اسرائیل برای ساخت دیوار ضرورت نظامی است. اسرائیل مواد ۴۹ و ۵۳ کنوانسیون ژنو را شاهد مدعای خود قرار می‌دهد. بر اساس این دو ماده چنانچه ضرورت نظامی و امنیتی اقتضا کند، دولت اشغالگر اجازه دارد در سرزمین‌های اشغالی اقداماتی را انجام دهد و نیز برخی مناطق را از سکنه خالی کند.

دیوان در پاسخ به این ادعای اسرائیل در بند ۱۳۵ رای اعلام می‌کند که ضمن توجه به ضرورت‌های نظامی، تخریب‌های انجام شده را برخلاف نص صریح ماده ۵۳ کنوانسیون چهارم ژنو می‌داند و نیز اعلام می‌کند که تعقیب اهداف امنیتی توسط اسرائیل ساخت دیوار در مناطقی که مطابق نقشه مشخص است را توجیه نمی‌کند. همچنین اعلام می‌کند که عملکرد اسرائیل به هیچ وجه قابل توجیه نیست؛ چراکه نه ماده ۴۶ کنوانسیون لاهه ۱۹۰۷ و نه ماده ۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ اجازه چنین کاری را به آن نمی‌دهد. همچنین دیوان در بند ۱۳۷ رای خود با توجه به اینکه ساخت دیوار تنها راه محافظت از منافع اسرائیل نبوده، اعلام می‌کند که ساخت دیوار پایمال کردن حقوق فلسطینیان است و با هیچ ضرورت نظامی قابل توجیه نیست.

ب. دفاع مشروع

اسرائیل در دفاعیات خود ساخت دیوار را مطابق ماده ۵۱ منشور دانسته و آن را در چارچوب حق ذاتی و غیرقابل سلب دفاع مشروع توجیه کرده است. دیوان در پاسخ به این استناد اسرائیل در بندهای ۱۳۳ و ۱۳۹ رای اعلام داشته که استناد به دفاع مشروع تنها زمانی مجاز است که ما با یک حمله مسلحانه کشوری علیه کشور دیگر مواجه باشیم. با توجه به اینکه خود اسرائیل فلسطین را فاقد عناصر تشکیل‌دهنده یک دولت می‌داند، وضعیت در این مساله غیرقابل استناد به اصل دفاع مشروع است.

ج. حالت ضرورت

حالت ضرورت از موجبات رافع مسئولیت بین‌المللی دولت است (بر اساس پیش‌نویس کمیته حقوق بین‌الملل راجع به مسئولیت دولت‌ها). مطابق این ماده اگر منافع اساسی یک کشور در معرض خطر قرار گیرد و دولت مربوطه از انجام تعهدات قراردادی خود به همین دلیل سرباز بزند، مسئولیتی متوجه آن کشور نخواهد بود. مطابق پیش‌نویس حالت ضرورت تنها زمانی رافع مسئولیت است که نخست اینکه نقض حقوق تنها راه حل باشد؛ دوم اینکه در عهدنامه چنین راه حلی صریحا یا تلویحا منع نشده باشد؛ سوم اینکه، تخلف به منافع اساسی طرف مقابل لطمه نزند؛ و چهارم اینکه، این رفتار خلاف قواعد آمره نباشد.

اسرائیل برای توجیه ساخت دیوار و نادیده گرفتن مقررات کنوانسیون ژنو به حالت ضرورت استناد می‌کند که ضرورت حفظ جان اتباع و جلوگیری از عملیات خشونت‌آمیز، ساخت دیوار را ایجاب می‌کند. دیوان در پاسخ به این استناد این سوال را مطرح می‌کند که آیا حالت ضرورت به همان ترتیبی که در حقوق بین‌الملل عمومی رافع مسئولیت است، در عدم پای‌بندی به کنوانسیون ژنو هم رافع مسئولیت است یا خیر؟ دیوان در بند ۱۴۰ با بیان اینکه ورود به این مساله ضرورتی برای دیوان ندارد، به رای خود در پرونده گابچیکو ناگی ماروش استناد می‌کند که نخست اینکه، حالت ضرورت تنها یک دلیل است و تنها در موارد استثنایی قابلیت تجویز دارد؛ دوم اینکه، استفاده از حالت ضرورت تنها در صورت تجمع آن چهار مورد امکان‌پذیر است؛ و سوم اینکه تشخیص حالت ضرورت تنها مبتنی بر نظر خود اسرائیل نیست.

به نظر می‌رسد که دیوان در این بند در نهایت می‌خواسته به این نکته برسد که به دلیل ماهیت قواعد مندرج در کنوانسیون چهارم ژنو که شاید بتوان به نحوی آن را عام‌الشمول تلقی کرد، امکان استناد به حالت ضرورت برای رفع مسئولیت ناشی از نقض آن امکان‌پذیر نیست؛ اگرچه چندان عدم پرداختن به موضوعی با این اهمیت برای نگارنده جای تعجب دارد. در نهایت دیوان در بند ۱۴۱ رای اعلام می‌کند در این خصوص که ساخت دیوار تنها راه حمایت از منافع اسرائیل بوده، توجیه نشده و اگرچه حق اسرائیل در اقدام در برابر اعمال خشونت‌آمیز علیه شهروندانش را به رسمیت می‌شناسد، آن را به مرزهای ترسیم شده از سوی حقوق بین‌الملل محدود می‌داند و استناد به حالت ضرورت را در هر صورت منتفی اعلام می‌کند.

د. حفظ نظم و امنیت عمومی

از دیگر دلایلی که اسرائیل ساخت دیوار را مشروع می‌داند، ماده ۱۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی است. در این ماده امکان ایجاد محدودیت در آزادی رفت‌وآمد پیش‌بینی شده است به شرطی که نخست اینکه محدودیت قانونی باشد؛ و دوم اینکه پای حفظ نظم و امنیت عمومی در میان باشد. بر این اساس اسرائیل ساخت دیوار را کاملاً مشروع می‌داند، همان‌طور که در گزارش دبیرکل آمده اسرائیل مصادره زمین‌ها را با توجه به تعداد کشته‌شدگان و زخمی‌ها کاملاً

مطابق حقوق بین‌الملل می‌داند. (مطابق تفسیر ارایه شده از کمیته حقوق بشر از ماده ۱۲ در سایت: humanrights)

محدودیت‌های اعمال شده در آزادی رفت و آمد ابتدا باید قانونی و دوم متناسب و سازگار با دیگر قوانین حقوق بین‌الملل باشد همچنین اسرائیل در اثبات ادعای خود به ماده چهار میثاق حقوق مدنی و سیاسی نیز استناد می‌کند مطابق این ماده اگر خطر عمومی موجودیت یک کشور را تهدید کند و این خطر رسماً اعلام شود، اتخاذ تدابیر خارج از این میثاق ممکن می‌شود، به شرطی که این تدابیر مغایر با سایر اصول حقوق بین‌الملل نباشد و نیز منجر به عدم تبعیض نشود. به نظر می‌رسد با توجه با تبعیضات محقق شده به دلیل ساخت دیوار، اعمال ماده چهار امکان‌پذیر نباشد دیوان هم در پاسخ به این استناد اولاً هدف از این اقدامات را غیرمشروع و دوماً نامتناسب با هدف می‌خواند و در بند ۱۳۶ رای اعلام می‌کند که شرایط مورد نظر در مواد ۱۲ و چهار میثاق حقوق مدنی و سیاسی وجود ندارد؛ چراکه محدودیت‌های ایجاد شده با ماهیت حقوقی سایر مواد به هیچ‌وجه هم‌خوانی ندارد.

۴۳

ه. موقتی بودن دیوار

دلیل دیگر اسرائیل در مشروعیت ساخت دیوار این است که ساخت دیوار صرفاً جنبه موقتی دارد و به هیچ‌وجه به یک وضعیت دائمی بدل نخواهد شد. این امر در بند ۲۹ گزارش دبیر کل آورده شده است. دیوان در بند ۱۲۱ رای ضمن اشاره به ادعای اسرائیل مبنی بر موقتی بودن دیوار، ساخت آن را یک عمل انجام شده‌ای دانسته که می‌تواند حالت دائمی به خود بگیرد و بخشی از سرزمین فلسطین را به خاک خود ضمیمه کند. در بند ۱۲۲ اشاره شده که ساخت دیوار به تثبیت وضعیت غیرقانونی اسکان یهودیان در شهرک‌ها می‌انجامد و خطر تغییر در ترکیب جمعیتی را ایجاد می‌کند. با بررسی رد ادعاهای اسرائیل توسط دیوان مبنی بر مشروعیت ساخت دیوار و مشخص شدن غیرقانونی بودن آن، اکنون به بررسی ماهوی پرونده می‌پردازیم.

ساخت دیوار از منظر منشور ملل متحد و قطعنامه‌های سازمان ملل

دیوان بین‌المللی دادگستری برای پاسخ‌گویی به سوال مطرح شده از سوی مجمع عمومی به تعیین

قواعد و اصول موجود در حقوق بین‌الملل که برای ارزیابی قانونی یا غیرقانونی بودن اقدامات انجام شده توسط اسرائیل مربوط است، می‌پردازد. به این منظور دیوان سه منبع حقوقی قابل اجرا را شناسایی می‌کند: یک منشور ملل متحد و قطعنامه‌های سازمان ملل؛ دو حقوق بشر دوستانه؛ و سه حقوق بشر. در این فصل به نسبت‌سنجی میان ساخت دیوار و اصول مندرج در منشور قطعنامه‌های صادره از سوی سازمان ملل می‌پردازیم.

ساخت دیوار و اصل حق تعیین سرنوشت

با بررسی رای صادره از سوی دیوان در خصوص ساخت دیوار حایل در فلسطین، مشاهده می‌کنیم که دیوان دو اصل عمده در منشور ملل متحد را به دلیل اقدامات اسرائیل در ساخت دیوار نقض شده می‌داند: یک اصل حق تعیین سرنوشت؛ و دو اصل ممنوعیت تصرف اراضی با تهدید یا توسل به زور. یکی از اساسی‌ترین موازین حقوق بشر، حق مردم برای تعیین سرنوشت خودشان است. اهمیت این حق تا بدانجاست که آن را پایه و اساس همگی حقوق بشری می‌دانند. در حقیقت برای نیل به سایر حقوق بشری تحقق اصل حق تعیین سرنوشت اهمیت بسزایی دارد. اصل حق تعیین سرنوشت همان‌گونه که ارزشی مهم و بنیادی دارد، چالش‌برانگیز، مبهم و نامشخص نیز بوده است. به آسانی نمی‌توان تعریفی از حق تعیین سرنوشت ارائه داد و تعیین قلمرو شمول این حق نیز پر از ابهام است. در مواد یک و ۵۵ منشور ملل متحد و نیز در ماده یک مشترک میثاقین حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت مورد تاکید قرار گرفته است.

اصل حق تعیین سرنوشت اولین بار در دیوان در سال ۱۹۷۱ در نظریه مشورتی حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا مطرح شد. در این رای دیوان بر تحول حقوق بین‌الملل در سرزمین‌های خودمختار تاکید کرد و اعلام داشت که اصل حق تعیین سرنوشت برای تمامی سرزمین‌های خودمختار قابل اجرا است. (بندهای ۵۳ تا ۵۵ رای مشورتی دیوان در قضیه نامیبیا) دیوان در بند ۸۸ خود برای تاکید بر حق تعیین سرنوشت مردم سرزمین‌های خودمختار به رویه قضایی خود (نظریه مشورتی حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا ۱۹۷۱) استناد می‌کند. همچنین دیوان اصل حق تعیین سرنوشت را یک تعهد عام‌الشمول یا ارگا امنسی معرفی می‌کند. دیوان برای

از بین بردن هرگونه ابهام در خصوص حق تعیین سرنوشت در بند ۱۱۸ به مذاکرات بین اسرائیل و فلسطین اشاره می‌کند. دیوان به کار بردن اصطلاح ملت فلسطین در روند مذاکرات و نیز در موافقت‌نامه‌های منعقد شده میان اسرائیل و فلسطین را دلیل بر عدم امکان تردید در موجودیتی به نام ملت فلسطین می‌داند. در نهایت دیوان در بند ۱۱۲ احداث دیوار را موجبی برای تغییر در ترکیب جمعیتی و کوچ اجباری فلسطینیان می‌داند که حق تعیین سرنوشت فلسطینیان را نقض می‌کند.

اصل ممنوعیت تصرف اراضی با تهدید یا توسل به زور

۴۵

این اصل که نتیجه منطقی اصل عدم توسل زور در منشور ملل متحد است، در قطعنامه ۲۴۲۵ مجمع عمومی با نام اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در رابطه با روابط دوستانه و همکاری بین‌الملل کشورها مورد تاکید قرار گرفته است. در این قطعنامه از دولت‌ها خواسته شده تا اراضی حاصله از تهدید یا استفاده از زور را به رسمیت نشناسند. همچنین در رای دیوان در قضیه نیکاراگوئه آمده است که اصل منع استفاده از زور مندرج در منشور یکی از اصول حقوق بین‌الملل عرفی است و حتی کشورهایی که عضو ملل متحد نیستند نیز موظف به رعایت آن هستند. دیوان در بند ۸۷ از رای خود به رویه قضایی خود در این پرونده اشاره می‌کند و اعلام می‌دارد که اصل عدم توسل به زور یکی از اصول حقوق بین‌الملل عرفی است و غیرقانونی بودن تصرف با زور هم از همین موقعیت برخوردار است. دیوان در ادامه به قطعنامه شورای امنیت اشاره می‌کند که اشغال و اکتساب سرزمین با زور را پس از وقوع جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در قطعنامه شماره ۲۴۲ خود محکوم می‌کند. بر همین اساس دیوان در بند ۱۲۰ رای خود با اشاره به محکومیت شهرک‌سازی‌ها توسط شورای امنیت آن را خلاف مقررات حقوق بین‌الملل می‌داند.

قطعنامه‌های سازمان ملل متحد

در این گفتار به بررسی قطعنامه‌های صادره در چارچوب سازمان ملل متحد خواهیم پرداخت که به دو حق بنیادین مطرح شده در گفتار قبلی پرداخته‌اند.

اول. قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی

مطابق این قطعنامه حق مشروع فلسطینیان برای تشکیل دولت به رسمیت شناخته شده و قسمت‌هایی از فلسطین (حدود ۴۴ درصد) برای تشکیل دولت به مردم اختصاص یافته است. اهمیت این قطعنامه از آن جهت است که موجودیت مستقل مردم فلسطین را به‌عنوان یک ملت مورد شناسایی قرار داده است. شایستگی این ملت برای تشکیل کشوری مستقل بر اساس حق تعیین سرنوشت و انتخاب آزادانه بر طبق مواد این قطعنامه اعلام گردیده و این اولین باری بوده که این حق برای فلسطینیان به رسمیت شناخته شده است.

دوم. قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی

در این قطعنامه به بیان حق آوارگان فلسطینی پرداخته شده است. با توجه به اینکه تعیین سرنوشت هر ملتی منحصرًا توسط خود آن ملت صورت می‌گیرد، بنابراین آوارگان فلسطینی که جزو یک ملت هستند در صورت تمایل می‌توانند به خانه‌های خود بازگردند.

سوم. قطعنامه ۲۵۳۵ مجمع عمومی

در این قطعنامه بر حقوق غیرقابل انتقال مردم فلسطین اشاره شده است. همچنین در این قطعنامه اشاره شده که مشکل آوارگان عرب فلسطینی ناشی از نادیده گرفتن حقوق آنها در تعیین سرنوشت است.

چهارم. قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی

مطابق این قطعنامه کلیه کشورها می‌بایست از انجام هرگونه اقدامی که مردم را از حق تعیین سرنوشت محروم می‌کند، خودداری کنند.

پنجم. قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت

این قطعنامه از مهم‌ترین اسناد در خصوص مناقشه اعراب و اسرائیل به‌شمار می‌رود که پس از

پایان جنگ شش روزه توسط شورای امنیت صادر شده است. شورای امنیت در این قطعنامه نگرانی خود را از وضعیت وخیم خاورمیانه ابراز کرد. همچنین ضمن تاکید بر غیرقانونی بودن اکتساب زمین از طریق زور از اسرائیل درخواست کرد که به پشت مرزهای قبل از جنگ ۱۹۶۷ بازگردد. به نظر اسرائیل با نادیده گرفتن اصول مندرج در منشور و نیز قطعنامه‌های صادره از سازمان ملل به نحوی مبانی حقوق بین‌الملل را به چالش می‌کشد. یافتن راهی در ترمیم نظام ضمانت اجرا می‌تواند به این روند پایان دهد.

احداث دیوار از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه

حقوق بین‌الملل بشردوستانه شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل است که در بر دارنده دو مفهوم اصلی است: اول اینکه اعلام می‌کند هنگام وقوع یک درگیری مسلحانه حق دولت‌ها در انتخاب روش‌ها و سلاح‌های جنگی نامحدود نیست؛ و دوم اینکه از حیات، سلامتی و کرامت انسان‌هایی که در جنگ شرکت نکرده‌اند یا به شرکت خود پایان داده‌اند، حمایت می‌کند. در این فصل پس از مروری گذرا بر حقوق بشردوستانه و بررسی روند تحولات آن به حقوق بشردوستانه قابل اجرا در فلسطین اشغالی می‌پردازیم و در بخش آخر چگونگی نقض حقوق بشردوستانه در این مناطق را بررسی خواهیم کرد.

گذری کوتاه بر حقوق بین‌الملل بشردوستانه

تدوین اولین منابع مربوط به حقوق بشردوستانه در سال ۱۸۶۴ به وقوع پیوست. پس از جنگ‌های خونین بین کشورهای اروپایی از جمله اتریش و فرانسه و احساس نیاز به حمایت از مجروحین جنگی معاهداتی در این خصوص منعقد شد. در آن میان باید به دستورالعمل تهیه شده برای نیروهای نظام توسط فرانسیس لیبر نیز اشاره کرد. این اقدامات جملگی زمینه‌ساز تصویب معاهدات اول و دوم لاهه شدند.

متأسفانه در جریان تدوین معاهدات لاهه در خصوص جنگ زمینی و دریایی به مساله حفظ حاکمیت دولت‌ها توجه زیادی شده بود و نتیجه آن قید شرط مشارکت عمومی در این معاهدات

است؛ امری که نتیجه مسقیم آن تضعیف اجرای مقررات مندرج در اسناد مزبور در جریان جنگ جهانی اول می‌باشد به موجب این شرط معاهده تنها میان دولت‌های متعاقد و فقط در صورتی که همه متخاصمین ملحق به معاهده شده باشند، قابلیت اجرایی دارد. اما تجربه تلخ جنگ جهانی اول و ناکامی مقررات بشردوستانه در حمایت از قربانیان جنگی موجب شد که معاهدات ۱۹۲۹ ژنو با تصریح بر حذف شرط مزبور ایراد عملی ناشی از آن را رفع کنند. چنانچه ماده ۲۵ معاهده مربوط به حمایت از بیماران و مجروحین مصوب دوم اگوست ۱۹۴۹ و ماده ۸۲ مربوط به حمایت از اسرای جنگی مصوب ۱۲ اکتبر ۱۹۴۹ اعلام کردند که: مقررات معاهده باید از سوی متعاهدین در هر شرایطی اجرا شوند. در صورتی که به هنگام وقوع جنگ یکی از متخاصمین عضو معاهده حاضر نباشد نیز مفاد آن همچون حالتی خواهد بود که جملگی در آن عضویت داشته باشند و لازم‌الاجراست.

بعدها نه تنها معاهدات چهارگانه ژنو به حذف مشارکت عمومی اکتفا نکردند، بلکه علاوه بر آن تمامی دولت‌های ثالث نسبت به یک درگیری مسلحانه را محق و حتی متعهد به ترغیب متخاصمین به رعایت قواعد مورد بحث کردند. به این ترتیب حقوق بشردوستانه رسماً به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد آمره در جامعه جهانی معرفی شد. از جمله موادی که نشانگر عام‌اشمول بودن تعهدات مقرر در اسناد چهارگانه ژنو است، ماده ۴۷ معاهده در خصوص تعرض ناپذیری حقوق مقرر در آن اسناد برای افراد قابل حمایت است که اعلام می‌دارد: افراد قابل حمایت که در سرزمین‌های اشغالی اسکان دارند، به‌هیچ‌وجه و در هیچ حالتی و نه به‌دلیل هرگونه تعهد ناشی از اشغال در وضعیت نهادها و یا دولت سرزمین اشغالی و نه از طریق موافقت‌نامه‌هایی که میان روسای اراضی اشغالی و دولت اشغالگر امضا می‌شود و نه براساس الحاق تمام یا بخشی از آن اراضی به دولت اشغالگر، نباید از این مزایا محروم شوند.

می‌توان ادعا کرد که اگرچه محور اصلی معاهدات لاهه حمایت از دولت‌ها در برابر آسیب‌های ناشی از جنگ بوده، محور معاهدات ژنو نه حاکمیت‌ها که حمایت از اشخاص در برابر عوارض جنگی است.

اکنون پس از بررسی حقوق بشردوستانه قابل اجرا در فلسطین به چگونگی نقض آن در نتیجه ساخت دیوار می‌پردازیم.

حقوق بشردوستانه قابل اجرا در فلسطین اشغالی

اگرچه اسرائیل عضو کنوانسیون چهارم لاهه ۱۹۰۷ نیست، به دلیل ماهیت عرفی مقررات مندرج در این عهدنامه همه کشورها حتی کشورهای غیرعضو موظف به رعایت هستند. اسرائیل در جریان پرونده ادعا می‌کرد که چون فلسطین یک سرزمین اشغالی تلقی نمی‌شود، کنوانسیون چهارم لاهه در این منطقه قابلیت اجرایی ندارد. دیوان در پاسخ به این ادعا در بند ۸۷ رای اعلام می‌کند که بر اساس ماده ۴۲ کنوانسیون لاهه یک سرزمین زمانی اشغال شده تلقی می‌شود که تحت حاکمیت ارتش دشمن قرار بگیرد. به دلیل اعمال حاکمیتی رژیم اشغالگر اسرائیل در این مناطق سرزمین‌های بین خط سبز و مرز شرقی سابق در سال ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل در آمده و طبق حقوق بین‌الملل عرفی اشغال شده تلقی می‌شود.

۴۹

برخلاف کنوانسیون چهار لاهه، اسرائیل عضو کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو است. اما با استناد به اینکه با یک دولت به معنای حقوقی مواجه نیست و فلسطین در زمان اشغال تحت حاکمیت هیچ دولتی نبوده (نه مصر و نه اردن)، خود را موظف به رعایت این کنوانسیون‌ها نمی‌داند. (گزارش دبیرکل پیوست ۱ پاراگراف ۳)

دیوان در بند ۹۱ به امضای معاهده توسط اردن و اسرائیل اشاره می‌کند و نیز به صدور اعلامیه یک‌جانبه فلسطین در پیوستن به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو استناد می‌کند. سپس در بند ۹۲ به ماده دو معاهده ۱۹۴۹ ژنو استناد می‌کند. به موجب این ماده معاهده در هر مخاصمه مسلحانه بین کشورهای عضو قابلیت اجرا دارد، حتی اگر یکی از طرفین طرف دیگر را به رسمیت نشناسد. همچنین این معاهده در کلیه مناطق اشغالی قابلیت اجرا دارد، حتی اگر اشغال بدون درگیری مسلحانه باشد. به‌علاوه چنانچه یکی از طرفین مخاصمه عضو کنوانسیون نباشد هم اطراف دیگر موظف به پای‌بندی به اصول مندرج در منشور هستند.

دیوان در بند ۹۳ به استناد خود اسرائیل به کنوانسیون ژنو اشاره می‌کند. پس از اشغال کرانه باختری رود اردن در سال ۱۹۶۷ اسرائیل بخشنامه نظامی شماره سه را تصویب می‌کند که به‌موجب آن دادگاه‌های قضایی اسرائیل موظف به رعایت مقررات کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو در خصوص حمایت از غیرنظامیان هستند. در نهایت دیوان در بند ۱۰۱ رای خود اعلام می‌کند که

چون اسرائیل و اردن در آغاز مخاصمه هر دو عضو این کنوانسیون بوده‌اند، بدون نیاز به تحقیق بیشتر کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو در این مناطق قابل اجراست.

ساخت دیوار ناقض حقوق بشر دوستانه

پس از اینکه معلوم شد کنوانسیون‌های لاهه و ژنو در سرزمین‌های فلسطین اشغالی قابلیت اجرایی دارد، به این سوال پاسخ خواهیم داد که چگونه ساخت دیوار موجب نقض حقوق بشر دوستانه شده است.

دیوان برای اثبات اعمال ناقض کنوانسیون لاهه که توسط اسرائیل انجام شده، در بند ۱۲۴ به برخی از مواد این کنوانسیون اشاره می‌کند در ماده ۴۳ این کنوانسیون گفته شده که دولت اشغالگر وظیفه حفظ و تضمین نظم و حیات ساکنین مناطق اشغالی را بر عهده دارد. همچنین دولت اشغالگر تنها برای حفظ نظم عمومی و با رعایت قوانین جاری می‌تواند اقدامات ضروری را انجام دهد. در ماده ۴۶ از همین کنوانسیون به لزوم احترام بر مالکیت خصوصی و نیز ممنوعیت انهدام و غارت آن توسط دولت اشغالگر اشاره شده است، مگر اینکه به دلیل ایجاب یک ضرورت مبرم نظامی با پرداخت غرامت مکفی انهدام آن صورت گیرد. این در حالی است که با ساخت دیوار هزاران هکتار از اراضی کشاورزی و مسکونی بدون پرداخت غرامت مصادره شده است. در نهایت دیوان در همین بند اعلام کرده که اسرائیل می‌تواند برای حفظ امنیت، مقررات عبور و مرور خاصی را درون مرزهای خود به اجرا در بیاورد، ولی نمی‌تواند با توجیه مسائل امنیتی املاک خصوصی مردم را از آنها بگیرد و از این جهت اعمال اسرائیل خلاف مقررات ۱۹۰۷ لاهه است. دیوان در بند ۱۲۵ به اعمال ناقض کنوانسیون چهارم ژنو که اسرائیل به آن مبادرت ورزیده می‌پردازد. دیوان پس از اشاره به اینکه با پایان مخاصمه مسلحانه در سال ۱۹۴۷ قوانین مربوط به طول مخاصمه قابلیت اجرایی خود را از دست دادند، قوانین قابل اجرا در این مناطق را مواد ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۳ و ۵۹ می‌داند.

مطابق ماده ۴۷ اشخاص مورد حمایت مطابق این کنوانسیون نمی‌بایست از مزایایی که برای آنها در این کنوانسیون در نظر گرفته شده، محروم شوند. در فصل کلیات اشاره کردیم که چگونه ساخت دیوار حقوق افراد ساکن در این مناطق را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مطابق ماده ۴۹ انتقال

اجباری ساکنین مناطق اشغالی ممنوع است، مگر در شرایطی که مسائل امنیتی ایجاب کند. این انتقال و تخلیه جمعیتی موقتی و پس از رفع موجب آن، افراد باید به مناطق سکونت خود عودت داده شوند. در بخش‌های قبلی گفتیم که مطابق نظر دیوان به‌رغم ادعای اسراییل مبنی بر موقتی بودن دیوار، ساخت آن می‌تواند به یک وضعیت دائمی بدل شده و موجب جابه‌جایی و تخلیه دائمی افراد از مناطق اطراف دیوار حایل شود. مطابق ماده ۵۳، رژیم اشغالگر حق ایجاد محدودیت در امکان کار کارگران ساکن مناطق اشغالی را ندارد. این در حالی است که هزاران کشاورز در مناطق ساخت دیوار به دلیل مصادره از کار بی‌کار شده‌اند. ماده ۵۳ به ممنوعیت انهدام اموال عمومی اشاره دارد و ماده ۵۹ رژیم اشغالگر را موظف می‌کند در صورت کمبود آذوقه اجازه عبور کمک‌های بشردوستانه را که از سوی دیگر کشور و یا سازمان‌های بین‌الملل چون کمیته بین‌الملل صلیب سرخ فراهم شده، بدهد. این در حالی است که اسراییل در طول سال‌های متمادی اجازه عبور چنین محموله‌هایی را نمی‌دهد.

احداث دیوار از منظر حقوق بشر

در این فصل برای بررسی نسبت سنجی ساخت دیوار حایل و حقوق بین‌الملل بشر ناگزیریم ابتدا بخشی را به بررسی رابطه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه اختصاص دهیم؛ بحثی که بخش مفصلی از رای دادگاه را به خود اختصاص داده است.

حقوق بشر و حقوق بشردوستانه

قبل از بررسی موضوع‌گیری اسراییل در خصوص قابلیت اجرای اسناد حقوق بشر در مناطق اشغالی، ابتدا به این سوال پاسخ می‌دهیم که حقوق بشر و حقوق بشردوستانه با هم چه نسبتی دارند؟ حقوق بشر به مجموعه‌ای از مقررات گفته می‌شود که برای همه افراد بشر در همه جا و هر زمان قابلیت اجرایی دارد. این در حالی است که حقوق بشردوستانه مجموعه مقرراتی است که از افراد مختلف در طول یک مخاصمه مسلحانه حمایت می‌کند. این دو شاخه از حقوق بین‌الملل شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارند که پرداختن به آنها می‌تواند به ما در رسیدن به پاسخ

پرسشمان راه‌گشا باشد. اولین تفاوتی که این دو شاخه از حقوق بین‌الملل دارند به منابع متفاوت آنها مربوط می‌شود، در حالی که حقوق بشر منابعی چون میثاقین و اعلامیه جهانی حقوق بشر دارد، حقوق بشردوستانه از سرچشمه‌هایی چون کنوانسیون‌های لاهه و ژنو تغذیه می‌شود. تفاوت دوم به مسئولیت دولت‌ها برمی‌گردد. در حالی که مسئولیت بین‌المللی در حقوق بشر متوجه دولت‌هاست، در حقوق بین‌الملل بشردوستانه حتی افرادی که ناقض قواعد و مقررات آمره باشند نیز مسئول هستند. تفاوت سوم نیز به چارچوب تصویب این دو رشته باز می‌گردد، در حالی که حقوق بشر و اسناد مربوطه بیشتر در چارچوب سازمان ملل تدوین شده‌اند، حقوق بشردوستانه مرهون تلاش‌های کمیته بین‌الملل صلیب سرخ است. اما به‌رغم همه این تفاوت‌ها مبانی فکری و تاریخی مشترک و نیز هدف نهایی حمایت از کرامت و حقوق انسانی باعث شده که این دو رشته از حقوق بین‌الملل به جای رویکرد متعارض از یک رویکرد تعاملی پیروی کنند که نتیجه آن حمایت بهتر و همه‌جانبه از حقوق انسانی است.

اهمیت این بحث در این مقاله بدان دلیل است که ایجاد ارتباط متقابل بین این دو رشته از حقوق به جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل بازمی‌گردد. رژیم اشغالگر اسرائیل پس از اشغال کرانه غربی رود اردن با استناد به اینکه این مناطق در هنگام وقوع مخاصمه تحت کنترل هیچ دولتی نبوده از اجرای مفاد کنوانسیون چهارم ژنو که ناظر بر مسئولیت رژیم اشغالگر در مناطق اشغالی است سر باز می‌زند. در ادامه این روند شورای امنیت سازمان در قطعنامه شماره ۲۳۷ خود حقوق بشر را حقوق بنیادینی می‌داند که باید در زمان صلح و جنگ اجرا شود و اعلام می‌کند که جنگ به‌منزله تعلیق حقوق بشر نیست. این قطعنامه در پاسخ به ادعاهای اسرائیل بود که به دلیل وقوع جنگ حقوق بشر را قابل اعمال در مناطق اشغالی نمی‌دانست و نه همان‌طور که اشاره شده، به اجرای حقوق بشردوستانه تن می‌داد. با صدور این قطعنامه توجه جامعه جهانی به اهمیت اجرای حقوق بشر در دوران جنگ جلب شد که نتیجه آن قطعنامه شماره ۲۵۲۶ مجمع عمومی است که در آن به ضرورت اجرای حقوق بشر به‌ویژه در سرزمین‌های اشغالی اشاره دارد. یک سال بعد در اجلاسی به مناسبت بیستمین سال تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در تهران، بار دیگر بر لزوم رعایت حقوق بشر در زمان جنگ تاکید می‌شود که نتیجه آن گزارش دبیرکل سازمان ملل

در خصوص رعایت حقوق بشر در درگیری‌های مسلحانه است. نتیجه عملی این روند آن بود که اسناد متاخر حقوق بشردوستانه که در این دوران تصویب می‌شد، مثل پروتکل الحاقی اول و دوم به‌شدت از اصول حقوق بشری متأثر شد. ماده ۷۵ پروتکل الحاقی اول که افراد را در برابر مقامات دولتی صاحب حق می‌داند، شاهدهی بر این مدعا است.

به‌نظر می‌رسد ارتباط بین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه عموم — خصوص مطلق است، بدین معنا که همه اصول حقوق بشردوستانه به نحوی به اصول حقوق بشری ارتباط پیدا می‌کنند. اصولی مثل اصل مصونیت که اصل مادر آن در حقوق بشر اصل احترام به تمامیت جسمی و حق حیات است یا اصل امنیت که از اصول مندرج در اسناد حقوق بشری است؛ اگرچه دامنه اصول حقوق بشر بسیار گسترده‌تر و فراگیرتر از حقوق بشردوستانه است. نظر دیوان در بند ۱۰۶ خلاف نظر نگارنده است. در این بند دیوان حقوق قابل اعمال در مخاصمات مسلحانه را به سه بخش تقسیم می‌کند. بعضی از این حقوق داخل در هر دو حوزه حقوق بشر و بشردوستانه است. برخی از حقوق تنها زیرمجموعه حقوق بشر و برخی دیگر تنها زیرمجموعه حقوق بشردوستانه هستند؛ به‌عبارتی ارتباط این دو حوزه عموم و خصوص من وجه است.

حقوق بشر در اراضی اشغال شده

دیوان در بند ۱۰۵ از رای خود برای اثبات قابلیت اجرای حقوق بشر به رای خود در نظریه مشورتی ۱۹۹۶ خود در خصوص مشروعیت استفاده یا تهدید به استفاده از سلاح هسته‌ای استناد می‌کند. رای مزبور دیوان اعلام کرده که حمایت‌های مندرج در میثاق حقوق مدنی و سیاسی در زمان جنگ می‌بایست به اجرا در بیایند، مگر به موجب ماده چهار میثاق که در آن به امکان تعلیق برخی از حقوق مندرج در میثاق در صورت وجود یک خطر عمومی اشاره می‌کند. دیوان همچنین در این رای اذعان می‌کند که حتی حق حیات در مخاصمات مسلحانه برقرار است و هیچ‌کس نباید خودسرانه از این حق محروم شود.

دیوان در بند ۱۱۰ ادعای اسرائیل مبنی بر قابلیت اجرای حقوق بشر تنها در زمان صلح را رد می‌کند. دیوان اعلام می‌کند که به‌رغم ادعای اسرائیل که خود را تنها موظف به رعایت حقوق

بشر در برابر اتباع اسرائیلی و نه فلسطینی‌ها می‌داند، این رژیم بر اساس بند یک ماده ۲۰ میثاق حقوق مدنی سیاسی موظف به رعایت مقررات درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو و تابع حاکمیت خود است بدون آنکه تبعیضی نسبت به آنها اعمال کند.

دیوان در بند ۱۰۸ قلمرو اجرایی میثاق را در سرزمین دولت‌های عضو و یا خارج از قلمرو در صورتی که دولت‌های عضو، کنترل و صلاحیت اعمال حاکمیت را به‌نحوی داشته باشند، می‌داند. در توضیح این بند، دیوان در بند ۱۰۹ اولویت را به صلاحیت سرزمینی می‌دهد، ولی اعلام می‌کند که گاهی دولت‌ها به‌دلیل وقوع برخی شرایط خاص در خارج از قلمرو خود نیز به اعمال حاکمیت می‌پردازند. با توجه به موضوع و هدف میثاق به‌نظر می‌رسد که دولت‌های عضو ملزم به رعایت آن حتی در خارج از مرزها باشند. در خصوص میثاق حقوق اقتصادی اجتماعی نیز دیوان همین نظر را دارد و برای اثبات ادعای خود به ماده ۱۴ میثاق استناد می‌کند.

نتیجه آنکه مطابق نظر دیوان در بند ۱۱۲ اسرائیل بیش از سی سال به اعمال حاکمیت در مناطق اشغالی پرداخته و لذا وظیفه دارد نخست اینکه به مفاد میثاق حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی پایبند باشد؛ و دوم اینکه در برابر اجرای این حقوق در زمینه‌هایی که صلاحیت به فلسطینیان انتقال یافته، مانع ایجاد نکند.

ساخت دیوار نقض حقوق بشر

پس از مشخص شدن قابلیت اجرای حقوق بشر در مناطق اشغالی با استناد به ۱۰۸ رای دیوان و نیز لزوم پای‌بندی به آن، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ در این بخش به این نکته اساسی خواهیم پرداخت که چگونه ساخت دیوار ناقض حقوق بشر است. به عبارت دیگر کدام اسناد حقوق بشری با ساخت دیوار نادیده گرفته شده‌اند.

دیوان در بند ۱۲۷ بیان می‌کند که اسرائیل با استناد به ماده چهار میثاق حقوق مدنی و سیاسی و بر اساس گزارش دبیرکل در سال ۱۹۹۲ که اسرائیل را به‌دلیل مواجهه با حمله علیه موجودیت و نیز اموال خصوصی در شرایط اضطراری به سر می‌برد، ادعای تعلیق مواد مندرج در این میثاق را دارد. این در حالی است که دیوان تنها ماده نه این میثاق را بر اساس گزارش دبیرکل و ماده چهار

قابل تعلیق می‌داند. ماده نه که ناظر بر حقوق افراد به هنگام دستگیری است، به‌موجب نظر دیوان تحت شرایط خاص قابل تعلیق است. این در حالی است که سایر مواد میثاق حقوق مدنی و سیاسی نه فقط در اسرائیل که در کل مناطق اشغالی لازم‌الاجرا شناخته شده است.

دیوان در ادامه بر لزوم رعایت ماده ۱۷ این میثاق در خصوص ممنوعیت مداخلات خودسرانه در زندگی خصوصی افراد تأکید می‌کند و از رژیم اشغالگر اسرائیل می‌خواهد به حق آزادی عبور و مرور مردم فلسطین مطابق بند یک ماده ۱۲ این میثاق احترام بگذارد. (بند ۱۲۸ رای دیوان)

دیوان در بند ۱۲۹ رای علاوه بر حمایت عام از آزادی عبور و مرور، آن را ناظر بر حق دسترسی بر امکان مذهبی نیز می‌داند و از این حق به‌طور خاص حمایت به عمل می‌آورد. حق دسترسی به امکان مذهبی به‌دلیل چندمذهبی بودن افراد ساکن در این مناطق در طول تاریخ بارها به رسمیت شناخته شده است. از جمله در معاهده ۲۴ جولای ۱۹۹۲ که به‌موجب آن انگلستان قیمومت این سرزمین را به عهده گرفت. به علاوه در قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی در خصوص آینده حکومت فلسطین فصلی به آزادی‌های مذهبی اختصاص داده شده است. به‌علاوه پس از جنگ اسرائیل و اردن در سال ۱۹۴۹ در موافقت‌نامه صلح بین طرفین ماده‌ای گنجانده شده که به‌موجب آن برای پرهیز از زد و خورد‌های مذهبی می‌بایست کمیته‌ای متشکل از اتباع هر دو طرف تشکیل شود تا به هماهنگی حقوق مذهبی افراد از جمله حق دسترسی آزاد به اماکن مذهبی بپردازد. این موافقت‌نامه هنوز در مناطق اشغالی قابلیت اجرا دارد.

دیوان در بند ۱۳۰ از رای خود اذعان می‌کند که ساخت دیوار ناقص حق کار فلسطینیان مطابق ماده شش میثاق حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، ناقص لزوم حمایت از خانواده و کودکان مطابق ماده ۱۰، ناقص حق بر خورده‌اری از سطح زندگی مناسب مطابق ماده ۱۱، ناقص حق بهداشت مطابق ماده ۱۳ و ناقص حق آموزش مطابق مواد ۱۳ و ۱۴ این میثاق می‌باشد.

همان‌طور که در فصل کلیات ذکر شد، تعطیلی مدارس مستقر در نقشه ساخت دیوار و ایجاد محدودیت در دسترسی به آب و خدمات بهداشتی برای ساکنان مناطق بین دیوار و خط سبز شاهدی بر رای دیوان است. دیوان در بند ۱۳۱ یعنی آخرین بند در خصوص اجرای حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی بر لزوم پای‌بندی اسرائیل به کنوانسیون حقوق کودک تأکید می‌کند و ساخت

دیوار را ناقض مواد ۱۶، ۲۴، ۲۷ و ۲۸ این کنوانسیون می‌داند. از مهم‌ترین مواد این کنوانسیون ماده ۲۴ است که از دولت‌های عضو می‌خواهد شرایط بهداشتی مساعدی را برای کودکان فراهم کند. به‌نظر مهم‌ترین پی‌آمد ساخت دیوار تحت‌تاثیر قرار دادن آینده کودکان ساکن این منطقه است. کودکانی که در اولین سال‌های عمر خود با ناامنی و تحقیر مواجه می‌شوند، در روند هویت‌یابی خود به‌شدت دچار مشکلند.

وظایف و الزامات ناشی از رای

در این فصل به وظایف و الزاماتی که به موجب صدور رای متوجه رژیم اشغالگر اسرائیل، کشورهای ثالث و سازمان ملل است، خواهیم پرداخت. نظرات مشورتی دیوان الزام‌آور نیستند، ولی وزن قضایی دارند و به‌عنوان یک قاعده عمومی همواره مورد احترام بوده‌اند. این خصوصیات نظریات مشورتی باعث می‌شود که به‌رغم مشورتی بودن نظریات بیان شده موسسات وابسته به سازمان ملل و دیگر ارکان آن و نیز دولت‌ها به آنها به‌دیده احترام نگریسته و برای آن احترام قائل شوند. (مدد، ۱۳۷۳، ۱۲۲-۱۲۰)

با توجه به توضیح فوق، الزامات مندرج در رای به‌رغم مشورتی بودن آن می‌تواند منشا اثر باشد.

الزامات و وظایف اسرائیل

مطابق بند ۱۴۹ اسرائیل باید به تخلفات خود از اصول پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل عام که دیوان مکرراً بر آن تاکید داشته است، پایان دهد. همچنین می‌بایست حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را محترم شمرده و به حقوق بشر و بشردوستانه پای‌بند باشد. دیوان همچنین در بند ۱۵۱ ساخت دیوار را ناقض تعهدات بین‌الملل اسرائیل می‌داند و اسرائیل توقع انجام سه اقدام را به‌طور موازی دارد. نخست اینکه، آن بخش از دیوار که در سرزمین‌های اشغالی و بیت‌المقدس شرقی ساخته شده فوراً باید تخریب شود؛ دوم اینکه، تمام بخشنامه‌های داخلی مربوط به ساخت دیوار لغو شود؛ و سوم، خسارات وارده به تمامی کسانی که اموال خصوصیشان توسط رژیم اشغالگر مصادره شده، جبران شود.

دیوان یادآوری می‌کند که شیوه جبران خسارت مطابق حقوق بین‌الملل عرفی قبلاً توسط دیوان دسته‌بندی شده و عبارت است از یک. از بین بردن آثار کلیه اعمال ارتكابی؛ دو. احیای وضعیتی که اگر عمل غیرقانونی به‌وقوع نمی‌پیوست، عملاً وجود داشت؛ و سه. اعاده وضع به حالت سابق و یا پرداخت غرامت. بنابراین اسرائیل در بند ۱۵۳ موظف به بازگرداندن وضع به حالت سابق است و این یعنی تخریب بخش‌های ساخته شده دیوار و بازگرداندن اراضی صادره شده. به علاوه اسرائیل موظف به جبران خسارت است و این یعنی چنانچه اعاده وضع به حال سابق ممکن نباشد، به کلیه کسانی که خانه و اراضی کشاورزیشان صادره شده، غرامت بپردازد. همچنین دیوان از اسرائیل خواسته که به محاکمه و دستگیری مبادرت‌کنندگان به نقض فاحش حقوق بشر بر اساس مفاد مندرج در کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو بپردازد.

الزامات و وظایف کشورهای ثالث

دیوان در رای خود در قضیه بارسلونا تراکشن تعهدات کشورها را به دو دسته تقسیم‌بندی می‌کند. گروه اول تعهدات متقابل کشورها هستند که در صورت نقض تنها کشور ذی‌نفع حق دارد پای‌بندی به اجرای تعهدات قراردادی را از طرف مقابل بخواهد. دسته دوم تعهدات ارگامنسی یا عام‌اشمول هستند. در صورت نقض اینگونه تعهدات نه فقط کشور ذی‌نفع که کل جامعه جهانی می‌توانند خواهان پای‌بندی کشور متخلف به تعهدات خود باشند. برخی از مقررات حقوق بشری و حقوق بشردوستانه واجد این خصیصه هستند.

دیوان در این رای برخی از تعهدات نقض شده توسط اسرائیل را عام‌الشمول می‌داند. بر اساس بند ۱۵۵ تعهد اسرائیل به احترام به حق تعیین سرنوشت و برخی از اصول حقوق بشردوستانه منافی اعمال اسرائیل را عام‌الشمول اعلام می‌کند. برای اثبات این ادعا در خصوص حق تعیین سرنوشت دیوان در بند ۱۵۶ به رای خود در قضیه تیمور شرقی استناد می‌کند و نیز قطعنامه ۲۵۲۶ مجمع عمومی را شاهدهی بر این ادعا می‌داند.

در مورد ماهیت عام‌الشمول اصول حقوق بشردوستانه که توسط اسرائیل نقض شده است، دیوان به رای خود در قضیه مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح هسته‌ای استناد می‌کند. در این

رای دیوان اذعان کرده بود که بسیاری از قواعد حقوق بشر دوستانه آن قدر مهم هستند که نسبت به همه دولت‌ها الزام‌آور است، چه اسناد قراردادی آن را تصویب کرده باشد و چه نکرده باشد؛ چراکه این اصول جزو قواعد غیرقابل اغماص هستند. (نظریه مشورتی دیوان در خصوص مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح هسته‌ای، ۲۵۷) دیوان در ادامه به ماده یک کنوانسیون ژنو استناد می‌کند که بر اساس آن دولت‌ها علاوه بر اینکه وظایف رعایت مفاد این کنوانسیون را دارند، موظفند حسن اجرای آن را از کشورهای دیگر بخواهند. دیوان در بند ۱۵۸ اعلام می‌کند که حتی اگر کشور عضو کنوانسیون ژنو طرف درگیر در مخاصمه مسلحانه نباشد، متعهد است که اجرای مفاد آن را از طرفین درگیر بخواهد و حتی اجرای آن را تضمین کند. به عبارت دیگر ماده یک کنوانسیون ژنو به تعهدات مندرج در آن جنبه عام‌الشمولی می‌دهد. در نهایت دیوان با توجه به ماهیت تعهدات نقض شده توسط اسرائیل، از دولت‌ها می‌خواهد اول اینکه، وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار را به رسمیت نشناسند؛ و دوم اینکه، به حفظ وضعیت ایجاد شده هیچ‌گونه مساعدتی انجام ندهند. کشورهای دیگر باید بر این اساس اسرائیل را به رعایت حقوق بشر دوستانه وادار کنند و توجه داشته باشند که نقض حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین که ناشی از ساخت دیوار هرچه زودتر پایان پذیرد.

الزامات و وظایف سازمان ملل

دیوان در بند ۱۶۰ از سازمان ملل و به‌ویژه شورای امنیت و مجمع عمومی می‌خواهد که اقدامات مقتضی برای پایان دادن به وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار را انجام بدهند. دیوان در بند ۱۶۱ بیان می‌کند که با توجه به دغدغه دیوان در حمایت از اهداف و اصول و منشور به‌ویژه حفظ صلح و امنیت و حل مسالمت‌آمیز اختلافات سازمان ملل باید تلاش کند که اختلاف بین اسرائیل و فلسطین با رسیدن به یک صلح پایدار عادلانه پایان پذیرد. در آخر دیوان در بند ۱۶۲ تنها راه پایان دادن به وضعیت اسفبار و غیرقانونی حاکم بر مناطق اشغالی را در اجرای همراه با حسن نیت قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت می‌داند. دیوان از مجمع عمومی می‌خواهد به تقویت و تشدید تلاش‌های خود برای رسیدن به یک راه حل مبتنی بر مذاکره ادامه دهد.

نتیجه‌گیری

در این رای دیوان مساله فلسطین را نه یک امر دوجانبه که یک مساله مربوط به صلح و امنیت بین‌الملل و در نتیجه مربوط به سازمان ملل می‌داند. تاکید بر حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین و حل منافشه از طریق حقوق بین‌الملل نقطه طلایی رای به‌شمار می‌آید. استناد دیوان به قطعنامه ۱۸۱ موسوم به قطعنامه تقسیم و اشاره به مسئولیت سازمان ملل و شورای امنیت گام رفیعی در تحقق حقوق مردم فلسطین به‌شمار می‌آید.

۵۹

اشغالگر خواندن اسرائیل و تاکید بر لزوم پای‌بندی آن به حقوق بشردوستانه نیز از مسائل بسیار مهم مطروحه در این رای است. دیوان در این رای ضمن تاکید بر لزوم اجرای حقوق بشردوستانه ادعای اسرائیل مبنی بر تعلیق اجرای حقوق بشر در زمان مخاصمات مسلحانه را رد می‌کند. این اولین بار در ادبیات حقوق بین‌الملل است که مساله رابطه بین حقوق بشر و بشردوستانه در این سطح به بحث گذاشته شده است. همچنین دیوان برای اولین بار در آرای خود دلایل توجیهی و استدلال یک کشور را که هم راجع به صلاحیت دیوان و هم راجع به ماهیت موضوع است، یکی یکی بررسی کرده است.

در نهایت شاید بتوان گفت که اصلی‌ترین نتیجه قابل استنتاج از پرونده حاضر به رسمیت شناختن موجودیتی به نام ملت فلسطین که حق حیات و حاکمیت بر سرنوشت خویش را دارد، می‌باشد. به‌نظر نگارنده مهم‌ترین ضعف این پرونده نپرداختن دیوان به مناطق اشغالی است که اسرائیل به ناحق از سال ۱۹۴۹ تا جنگ ۱۹۶۷ تصرف کرده است. به‌نظر دیوان، اسرائیل تنها در مناطق متصرفه به موجب جنگ ۱۹۶۷ دولت اشغالی شناخته می‌شود. شاید عدم بررسی این مساله ناشی از تعهد دیوان به پاسخ‌گویی در حوزه سوال مطرح شده باشد و به‌همین جهت به ابعاد دیگر مساله چندان نپرداخته است. حتی با فرض وجود چنین تعهدی دیوان می‌توانست با اشاره تلویحی به موضوع از حقوق ضایع شده ملت فلسطین حمایت کامل‌تری را به‌عمل بیاورد.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. سازمان ملل متحد (۱۳۸۳)، *فلسطین و سازمان ملل متحد*، ترجمه مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران: مرکز اطلاعات سازمان ملل.
۲. ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۷۳)، *حقوق جنگ*، تهران: انتشارات دانشگاه علامه.
۳. کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹.
۴. کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹.
۵. مدد، حمیدرضا (۱۳۷۳)، «نقش دیوان بین‌الملل دادگستری در توسعه حقوق بشر»، *مجله وزارت امور خارجه*، شماره ۲۴۷.
۶. ممتاز، جمشید (۱۳۸۳)، «آثار حقوقی ساخت دیوار حایل در سرزمین‌های اشغالی»، تهران: سخنرانی در مرکز مطالعات حقوق بشر دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
۷. میثاق بین‌الملل حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶.
۸. میثاق بین‌الملل حقوق اقتصادی اجتماعی فرهنگی ۱۹۶۶.
۹. میرعباسی، باقر و حسین سادات میدانی (۱۳۹۲)، *دادرسی‌های بین‌المللی، دیوان بین‌الملل دادگستری، مسائل روز و چکیده آرا و اسناد*، تهران: انتشارات جنگل.
10. <http://www.humanrights.is/the-human-rights-project/humanrightscasesandmaterials/humanrightscasesandmaterials/fora/theconceptsofhumanrightsanintroduction/interpretationofhumanrightstreaties>
11. International Court of Justice. advisory opinion of 9 July 2004
12. UN General Assembly. Report of the Secretary General prepared pursuant to General Assembly resolution Es-10/13. Doc A/0Es-10/24. 24 Nov. 2003

ظرفیت‌های دیوان بین‌المللی کیفری برای محاكمه دولت‌مردان اسرائیلی

سید مرتضی کاظمی دینان*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۱۲

چکیده

۶۱

جنایات پی‌درپی اسرائیل به‌خصوص در جنگ ۲۲ روزه غزه در سال ۲۰۰۸ از موارد مهم منازعات نابرابر بین‌المللی به حساب می‌آید. در این جنگ، اصول و قواعد حقوق بشر دوستانه به‌طور مشهودی از سوی اسرائیل زیر پا نهاده شد. متعاقب وقوع این جنگ، کمیته‌ای حقیقت‌یاب از سوی سازمان ملل برای بررسی ابعاد جنایات صورت گرفته تشکیل شد که پس از مدت‌ها بررسی، گزارشی مبسوط در زمینه جنایات روی داده در این جنگ ارائه داد. نکته مهم اینجاست که تاکنون مستندات و یافته‌های این گزارش، دستمایه دیوان بین‌المللی کیفری قرار نگرفته است. نویسنده مقاله در پی پاسخ به این سوال اصلی است که چگونه می‌توان بین گزارش کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل (گلدستون) و دیوان بین‌المللی کیفری ارتباط برقرار کرد؟ به تعبیر دیگر آیا اساساً مفاد و مستندات موجود در این گزارش می‌تواند مورد استفاده دیوان بین‌المللی کیفری برای محکومیت دولت‌مردان اسرائیلی تصمیم‌گیرنده در جنگ غزه قرار بگیرد؟ فرضیه پژوهشگر این است که با عنایت به مفاد و بندهای مختلف گزارش کمیته حقیقت‌یاب به ریاست قاضی گلدستون و همچنین با عنایت به صراحت موجود در مواد هفت و هشت اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری که در آن مصادیق متعددی از جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی را جرم‌انگاری کرده، به نظر می‌رسد که دادستان دیوان می‌تواند به استناد مفاد موجود در گزارش گلدستون، این موضوع را در دستور کار قرار دهد.

واژگان کلیدی: دیوان کیفری بین‌المللی، جنگ ۲۲ روزه، گلدستون، جنایت جنگی، اسرائیل

* دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه علوم و تحقیقات تهران و پژوهشگر مهمان پژوهشکده مطالعات

m_waresh2002@yahoo.com

استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیلی‌شناسی، سال شانزدهم، شماره یکم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۷۴-۶۱.

کمیسیون‌های حقیقت‌یاب که در موارد خاص نظیر بحران‌ها، درگیری‌ها و یا ترورها و منازعات شدید منطقه‌ای و بین‌المللی از سوی مراجع مختلف تشکیل می‌شوند، وظیفه دارند تا موارد ذیل را مورد بررسی قرار دهند: روشن کردن و افشای کامل وقایع و جنایاتی که در گذشته روی داده، شناسایی هویت عاملین جنایت، بازسازی وقایع برهه‌هایی از تاریخ جهت تسهیل آشتی در یک جامعه معین، یادآوری معنادار وقایع به شکل رسمی و توسط نهادی که به نمایندگی از دولت و جامعه به این امر مبادرت می‌ورزد، اقدام به‌عنوان یک نهاد بی‌طرف و مشروع از لحاظ داخلی و بین‌المللی، پاسخ به نیازهای خاص قربانیان، کمک به برقراری عدالت و پاسخ‌گویی، تاکید بر اصل مسئولیت‌پذیری و توصیه به انجام اصلاحات، توسعه سازش و کاهش درگیری در طول زمان. (ساعد، ۱۳۸۹، ۱۹۷-۱۹۶) جنگ ۲۲ روزه غزه در سال ۲۰۰۸ یکی از موارد مهم منازعات نابرابر بین‌المللی به حساب می‌آید که با عنایت به تعریف رسمی تجاوز در قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل، دیگر آن را نمی‌توان درگیری یک دولت با مردمان خودش دانست. در این جنگ، اصول و قواعد حقوق بشر و حقوق بشردوستانه (مخاصمات مسلحانه) به‌طور مشهودی از سوی اسرائیل زیر پا نهاده شد. متعاقب وقوع این جنگ، کمیته‌ای حقیقت‌یاب از سوی سازمان ملل برای بررسی ابعاد جنایات صورت گرفته تشکیل شد که پس از مدت‌ها بررسی، گزارشی مبسوط ارائه داد. در این نوشتار بدین موضوع پرداخته می‌شود که آیا طبق مواد و مندرجات گزارش کمیته حقیقت‌یاب (به ریاست قاضی گلدستون)، دیوان بین‌المللی کیفری می‌تواند به این موضوع ورود کند و آیا اساساً (بدون توجه به مسائل و ملاحظات سیاسی) از نظر حقوقی، یافته‌های کمیته حقیقت‌یابی چنین ظرفیت و پتانسیلی را دارد یا خیر؟

یک. ابعاد گوناگون جنگ ۲۲ روزه غزه

تهاجم نظامی اسرائیل به نوار غزه تحت عنوان عملیات سرب گداخته^۱ در تاریخ ۲۷ دسامبر

1. Cast Lead

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره یکم، زمستان ۱۳۹۳

۲۰۰۸ برابر با هفتم دی ۱۳۸۷ شروع شد و ۲۲ روز بعد به پایان رسید. البته باید اشاره نمود که اسرائیل از ۱۸ ماه قبل از شروع این تجاوز، غزه را از زمین و دریا و هوا مورد محاصره قرار داده بود و به تعبیر مسئولین اسرائیلی، این اقدام به منظور مجازات دسته‌جمعی مردم غزه انجام می‌شد.

اسرائیل در حمله به غزه، توافق ژوئن ۲۰۰۸ خود را با طرف فلسطینی (حماس) مبنی بر آتش‌بس و بازگشایی گذرگاه‌های نوار غزه نقض کرد و شروع‌کننده جنگ هم بود (میری لواسانی، ۱۳۸۸، ۵). در طول این جنگ بیش از ۱۴۰۰ شهروند فلسطینی کشته شده و بیش از ۶۰۰۰ نفر فلسطینی نیز مجروح گردیدند در میان کشته‌شدگان، بیش از ۳۰۰ کودک و صدها زن وجود داشت. بنا بر گزارش سازمان عفو بین‌الملل، که در تاریخ پنجم ژوئیه ۲۰۰۹ منتشر شد، تلفات فلسطینی‌ها در جنگ ۲۲ روزه غزه، ۱۰۰ برابر تلفات اسرائیلی‌ها بوده است. (رضوی فرد، ۱۳۸۹، ۷) از وجوه تمایز اساسی و کیفی بین جنایات انجام شده در جنگ ۲۲ روزه غزه با دیگر جنایات معروف بین‌المللی (نظیر دارفور، کامبوج، بالکان و ...) موارد ذیل را می‌توان برشمرد:

- اقدام به عملیات نظامی و جنگ از سوی اسرائیل بدون هیچ مبنای حقوقی جدی: اینکه اسرائیل برای توجیه سلسله‌عملیات نظامی‌اش علیه مردم غزه، به‌طور دایم به مساله «دفاع مشروع» اشاره می‌کند، باید گفت که دفاع مشروع به وضعیتی اطلاق می‌گردد که کشوری مورد حمله مسلحانه قرار بگیرد و در این شرایط، کشور مذکور طبق قوانین بین‌المللی مجاز است که با به‌کارگیری نیروهای مسلح به دفاع از خود بپردازد. نکته مهم دیگر در این بحث، لزوم برقراری تناسب میان عمل دفاعی و اقدام تجاوزکارانه است. طبق این توضیح مختصر، عملیات موسوم به سرب‌گداخته، عملیاتی ذاتا مجرمانه و بدون هیچ محمل حقوقی و مشروعیت بین‌المللی بود.

- کیفیت ارتکاب جنایات و اقدام به حمله کورکورانه و عدم تفکیک نظامیان از غیرنظامیان، حمله به مراکز درمانی و امدادی و آمبولانس‌ها، تخریب عمدی و گسترده زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی، تخریب اموال غیرنظامیان و غیره.

- نقض بی‌محابای کنوانسیون ژنو: مصداق بارز این امر، استفاده اسرائیل از بمب‌های حاوی فسفر سفید بوده که طبق کنوانسیون ۱۹۸۰ ژنو استفاده از آن در محدوده حضور غیرنظامیان ممنوع است. (www.icc.org/web/eng)

- اعمال تبعیض نژادی به‌طور غیرمستقیم (در جنگ غزه به ساکنان غیرنظامی هم اجازه فرار از غزه داده نشد و تنها به ۲۰۰ زن خارجی غیرفلسطینی اجازه داده شد که از منطقه درگیری خارج شوند).

- در جنگ ۲۲ روزه غزه، اسرائیل نه تنها حقوق بشردوستانه (مربوط به مخاصمات) را رعایت نکرده، بلکه حقوق بشر هم به شرح ذیل مورد بی‌توجهی قرار گرفته است:

- نقض حق حیات؛

- نقض حق برخورداری از بهداشت جسمی و روحی؛

- نقض ممنوعیت شکنجه؛

- نقض حق سکونت و اخراج اجباری فلسطینیان؛

- نقض حق دسترسی به آب؛

- نقض حق عبور و مرور آزادانه؛

- نقض حق آزادی بیان؛ و

- نقض حق کار و معاش. (حسینی اکبرنژاد، ۱۳۸۸، ۲۴-۱۷)

دو. ماموریت‌های بین‌المللی برای بررسی جنگ ۲۲ روزه غزه

پس از وقوع جنگ ۲۲ روزه غزه، چند ماموریت مهم بین‌المللی برای بررسی وقایع و ابعاد این جنگ و جنایات ارتكابی در آن انجام پذیرفت که عبارتند از:

الف. ماموریت از سوی کشورهای عربی به جان دوگارد^۱ حقوقدان برجسته اهل آفریقای جنوبی و استاد دانشگاه لایدن هلند. وی بعد از انجام این ماموریت گزارش داد که در این جنگ، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت از سوی اسرائیل و علیه ساکنان غزه به‌وقوع پیوسته و تعقیب کیفری مرتکبان این جنایات ضروری است. (رضوی فرد، ۱۳۸۹)

ب. ماموریت هیات انتخابی چهار نفره از سوی دبیرکل سازمان ملل در ۱۱ فوریه ۲۰۰۹: این

1. John Dugard

ماموریت به منظور بررسی میزان اثرپذیری اماکن ملل متحد و آژانس‌های تخصصی از سلسله‌عملیات نظامی در طول جنگ ۲۲ روزه انجام پذیرفت. هیات مذکور پس از چند ماه بررسی دقیق و کارشناسی، گزارشی ۱۸۴ صفحه‌ای به همراه ۲۰۰ برگ اسناد و شواهد و ضمائم را به صورت محرمانه به دبیرکل وقت سازمان ملل ارائه داد. در این گزارش نیز بر حجم عظیم خسارات دفاتر و نهادهای وابسته به سازمان ملل در غزه به واسطه اقدامات ارتش اسرائیل، تاکید شد. (ساعد، ۱۳۸۹، ۱۰۲)

۶۵

ج. ماموریت از سوی شورای حقوق بشر به یک کمیته حقیقت‌یاب در سوم آوریل ۲۰۰۹ به سرپرستی ریچارد گلدستون، قاضی برجسته بین‌المللی که منجر به گزارشی مفصل (۵۷۵ صفحه‌ای) شد که عمدتاً بر جنایات و اقدامات غیرقانونی اسرائیل علیه فلسطینیان در غزه دلالت دارد. اعضای این کمیته حقیقت‌یاب که توسط رییس شورای حقوق بشر سازمان ملل تشکیل شد عبارتند از: یک ریچارد گلدستون عضو دیوان اساسی آفریقای جنوبی؛ دو هیئا جیلانی از وکلای دادگاه عالی پاکستان؛ سه کریستین چیکینین استاد حقوق بشر مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن؛ و چهار دزموند تراورز سرهنگ ایرلندی و عضو هیات امنای موسسه تحقیقات جنایی بین‌المللی. این ترکیب که متشکل از سه حقوقدان برجسته بین‌المللی و با تابعیت‌های مختلف و همچنین یک متخصص نظامی است، در اعتبار حقوقی گزارش مذکور فوق‌العاده موثر بوده و شائبه احتمال سیاسی بودن گزارش را کاهش می‌دهد. (شیرزادی و خرازی، ۱۳۸۹، ۸۱)

سه. اهم مفاد و ملاحظات گزارش گلدستون

در ذیل ضمن برشمردن اهم مفاد، ملاحظات و توصیه‌های موجود در گزارش گلدستون، دلایل اهمیت فوق‌العاده آن نیز بررسی و تشریح خواهد شد:

به طور کلی، مواردی که در گزارش گلدستون، به‌عنوان جنایات جنگی اسرائیل در غزه محسوب شده و به تفصیل بررسی شده‌اند، عبارتند از: الف. محاصره کامل اقتصادی و سیاسی (حتی غذا و دارو) نوار غزه از سوی اسرائیل، قبل و حین و بعد از عملیات ۲۲ روزه؛ ب. عملیات نظامی اسرائیل در نوار غزه و جراحات وارده طی دو مرحله (بمباران و حملات هوایی و پیشروی

نیروهای زمینی) ضمن اینکه نیروی دریایی و کشتی‌های جنگی اسرائیل هم نوار غزه را گلوله باران کردند؛ ج. حملات نیروهای اسرائیلی به ساختمان‌ها و مقامات فلسطینی در نوار غزه و همچنین حمله کور و در ابعاد وسیع به اموال و دارایی‌های غیرنظامی در غزه؛ د. عدم اتخاذ تدابیر لازم از سوی اسرائیل برای حمایت از غیرنظامیان غزه (هدف قرار دادن دو بیمارستان با گلوله‌های حاوی فسفر سفید)؛ ه. حملات بی‌برنامه نظامیان اسرائیلی و کشتار غیرنظامیان؛ و. تخریب زیرساخت‌های صنعتی، منابع غذایی و شبکه‌های آب و فاضلاب و منازل (فصل ۱۳ گزارش)؛ ز. استفاده از غیرنظامیان فلسطینی به‌عنوان سپر انسانی (فصل ۱۴ گزارش)؛ ح. دستگیری و بازداشت غیرنظامیان اعم از مردان، زنان و کودکان و نگهداری آنها در شرایط بسیار بد از جمله محرومیت از آب و غذا و سرویس بهداشتی و اعمال انواع شکنجه‌ها که در فصل ۱۵ گزارش بدان اشاره شده است. (<http://www.rohama.org>)

کمیته حقیقت‌یاب همچنین تاکید کرده است با توجه به تجهیزات بسیار مدرن ارتش اسرائیل، امکان اشتباه و سهو در جنایات انجام شده وجود نداشته و این حوادث با نقشه‌های از پیش تعیین شده و عمدی و طبق دستورات صادره از سوی مقامات سیاسی اسرائیل انجام شده است. در ضمن بنا به اعلام مقامات اسرائیلی، تخریب خانه‌های فلسطینی انتقام‌جویانه بوده است. این عمل و مجازات دسته‌جمعی ساکنان غزه، مصداق نقض شرایط مندرج در ماده ۳۳ کنوانسیون چهارم ژنو بوده است.

یک نکته مهم در گزارش هم این است که در حمله به شش مرکز پلیس غزه که نهادهایی مدنی (و نه نظامی) بوده‌اند، بیش از ۲۴۰ نفر کشته شدند که نقض صریح قوانین بین‌المللی حقوق بشر به حساب می‌آید. (شیرزاد و خرازی، ۱۳۸۹، ۸۴-۸۳)

کمیته در ادامه تاکید نموده که اسرائیل در جریان جنگ ۲۲ روزه غزه موارد ذیل را نقض کرده است: الف. مقررات مواد کنوانسیون چهارم ژنو مصوب ۱۹۴۹ که رژیم صهیونیستی در ۱۹۵۱ به آن پیوسته است؛ ب. ماده ۵۱ و ۷۵ پروتکل اول الحاقی به آنها (مصوب ۱۹۷۷) راجع به حمایت از قربانیان درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی؛ ج. معاهده بین‌المللی آمستردام ۱۹۳۸ حمایت از غیرنظامیان در مقابل جنگ‌افزارهای جدید؛ و د. مواد شش و هفت کنوانسیون

بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی. در ضمن مساله عدم تناسب حملات اسراییل با اقدامات فلسطینیان غزه، یکی از مهم‌ترین موارد مورد تاکید در این گزارش است.

گزارش همچنین تصریح کرده که اسراییل، تعهدات خود را مبنی بر اجازه ورود محموله‌های حاوی کمک‌های پزشکی، مواد غذایی و پوشاک که جزو نیازهای ضروری انسانهاست، زیر پا گذاشته و این امر، نقض صریح ماده ۳۲ کنوانسیون چهارم ژنو است. همچنین اسراییل، تعهدات ویژه خود را بر اساس کنوانسیون حقوق کودکان و کنوانسیون حذف هرگونه تبعیض علیه زنان، زیر پا گذاشته است. این گزارش به اقدامات نظامی اسراییل در کرانه باختری در طول جنگ ۲۲ روزه هم اشاره نموده که اهم آنها بدین شرح است:

یک. استفاده از فشار بیش از حد یا مرگبار در زمان تظاهرات آرام فلسطینی‌های کرانه باختری که مصداق بارز نقض ماده شش کنوانسیون بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی می‌باشد؛

دو. بازداشت فلسطینیان توسط اسراییل (از جمله اعضای شورای قانون‌گذاری فلسطین و همچنین بازداشت گسترده کودکان و شکنجه آنها)؛

سه. نقض حق جابه‌جایی و دسترسی آزادانه شهروندان فلسطینی که مغایر با ماده ۲۷ کنوانسیون چهارم ژنو و ماده ۱۲ کنوانسیون بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی (متضمن آزادی حرکت افراد) و تحقیر غیرنظامیان در ایست‌های بازرسی محلی اسراییل. (ببری گنبد، ۱۳۸۹، ۱۶۲ - ۱۵۶)

کمیته همچنین به اقدامات اسراییل در خاک خودش و ممانعت از برگزاری اجتماعات اصلاح‌طلبانه و آزادی انتقاد از اقدامات نظامی اسراییل در جنگ ۲۲ روزه هم اشاره کرده است و خشونت فیزیکی علیه معترضان و توهین به آنها توسط پلیس اسراییل را مصداق نقض ماده ۱۰ کنوانسیون حقوق سیاسی و مدنی دانسته است. نکته مهم دیگر در این گزارش، وضع تحریم شدید و فراگیر اطلاع‌رسانی و ایجاد محدودیت بر سر راه رسانه‌ها و ناظران حقوق بشر در غزه در تمام مدت عملیات ۲۲ روزه است که با تعهدات کشورها درباره حق «دسترسی به اطلاعات» در تناقض است. (<http://www.rohama.org>) در ضمن این کمیته، محاصره غزه را قبل از جنگ

۲۲ روزه، مصداق کامل «به قحطی کشاندن جمعیت غیرنظامی»^۱ قلمداد کرده و آن را ناقض کنوانسیون چهارم ژنو دانسته است. (زمانی، ۱۳۸۸)

کمیته حقیقت‌یاب در بخش پایانی گزارش خود، توصیه‌های مختلف و قابل تاملی به: نخست شورای حقوق بشر و شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل؛ دوم دادستان دیوان کیفری بین‌المللی؛ سوم کارگزاران رژیم اسرائیل؛ چهارم گروه‌های نظامی فلسطینی؛ و پنجم جامعه بین‌المللی، کرده است.

با عنایت به موضوع مقاله حاضر، فقط به مفاد توصیه‌های این کمیته به شورای امنیت و دادستان دیوان کیفری بین‌المللی می‌پردازیم:

الف. کمیته به دادستان دیوان توصیه می‌کند، با ارجاع به بیانیه‌ای که بر اساس ماده ۱۲ دفتر دادستان دیوان کیفری از دولت فلسطین دریافت کرده است، مسئولیت‌پذیری متهمان و منافع حاصل از صلح و امنیت در منطقه، نیازمند اقدامات مسئولانه دادستان دیوان بوده و عزم جدی شخص وی تا حد ممکن است. ضمناً با عنایت به این موضوع که فلسطین در ۲۲ ژانویه ۲۰۰۹ اعلامیه مقرر در بند سه ماده دو اساسنامه دیوان کیفری را پذیرفته است، گلدستون از دادستان دیوان کیفری دعوت می‌کند تا برای منافع عالی عدالت در منطقه، درباره وقایع غزه اظهار نظر حقوقی نماید.

ب. کمیته به شورای امنیت چنین توصیه می‌نماید: این شورا باید به محض دریافت گزارش کمیته، وضعیت را بررسی کرده و در صورت فقدان تحقیقات کافی و کارآمد که مستقل و مطابق با استانداردهای بین‌المللی، در طول شش ماه پس از تاریخ قطعنامه شورای امنیت بر اساس ماده ۴۰ منشور نباشد، باید بر اساس فصل هفت منشور، پرونده غزه را به دادستان دیوان کیفری بین‌المللی متعاقب ماده ۱۳ اساسنامه رم ارجاع دهد. (ببری گنبد، ۱۳۸۹، ۱۷۱-۱۷۰)

اعضای کمیته حقیقت‌یاب، همچنین شورای امنیت را ترغیب می‌کنند که در صورتی که یکی از دو طرف مناقشه از تحقیق درباره اتهامات و محاکمه مظنونان شانه خالی کند، مسئله را به دیوان کیفری بین‌المللی ارجاع دهد. (<http://www.rohama.org>)

1. Starvation

چهار. دلایل اهمیت گزارش گلدستون

یک. شخصیت بسیار بالای حقوقی اعضای کمیته حقیقت‌یاب که نمی‌توان آنها را به ضد اسراییلی بودن و یا جانبداری متهم نمود.

دو. اهمیت پیشنهادهای و توصیه‌های ارایه شده در پایان گزارش که آن را از نمونه‌های دیگر متمایز می‌کند. از جمله اینکه قویا توصیه نموده است که اگر اسراییل و حماس ظرف مدت شش ماه اقداماتشان را بر اساس استانداردهای بین‌المللی پی‌گیری نکنند و گزارش ارایه ندهند، شورای امنیت می‌بایست وارد عمل شده و مسئله ارجاع این پرونده به دیوان کیفری بین‌المللی را در دستور کار قرار دهد.

سه. جنبه فوق‌العاده مهم این گزارش، چراغ سبزی است که این گزارش به دادگاه‌های کیفری در سراسر جهان به منظور اعمال قوانین مرتبط با جنایات جنگی علیه صهیونیست‌ها داده است. (شیرزاد و خرازی، ۱۳۸۹، ۹۵)

چهار. گلدستون در گزارش خود، هم نقض حقوق بین‌الملل و جرایم ارتكابی در حوزه حقوق بشر و هم حقوق بین‌الملل بشردوستانه را مد نظر قرار داده است. در واقع این بررسی و نتایج کمیته حقیقت‌یاب می‌تواند مجوز بازداشتی برای مسئولین اسراییلی دخیل در این جنگ باشد. پنج. کمیته در راستای انجام دقیق وظایفش، با بهره‌گیری از روش و منابع متنوع از جمله دیدار با قربانیان و شاهدان، بازدید مکرر از صحنه عملیات و اماکن آسیب دیده، بررسی گزارش‌های پزشکی مربوط به قربانیان، بررسی تصاویر ویدیویی و عکس‌ها از جمله عکس‌های ماهواره‌ای، برگزاری جلسات متعدد حضوری با نمایندگان گروه‌های مختلف و نیز دعوت عام برای ارایه اطلاعات توانست بیش از ده هزار صفحه مکتوب، ۳۰ نوار ویدیویی و ۱۲۰۰ تصویر جمع‌آوری نماید.

شش. کمیته حقیقت‌یاب مثل یک مرجع قضایی که دست به تحقیق می‌زند، برای ارزیابی عناصر مادی و معنوی اعمال مجرمانه در این جنگ به تحقیق پرداخت. بنا بر این گزارشی که این هیات فراهم کرده به هیچ وجه یک خطابه و بیانیه سیاسی محسوب نمی‌شود، بلکه دارای ارزشی است که می‌تواند مورد استناد مراجع بین‌المللی و حتی داخلی قرار گیرد.

هفت. از نکات مهم کار این کمیته این بود که بررسی حوادث را از ۱۹ ژوئن ۲۰۰۸ (یعنی شش ماه قبل از شروع جنگ ۲۲ روزه) که توافق آتش‌بس میان اسرائیل و حماس به اجرا درآمد تا ۳۰ ژوئن ۲۰۰۹ (چهار ماه بعد از پایان عملیات نظامی) انجام داد و از این رو موارد نقض مکرر و فاحش حقوق بشر قبل از آغاز عملیات نظامی و بعد از آن را نیز توانست به خوبی پوشش دهد. (شیرزادی و خرازی، ۱۳۸۹، ۸۱)

هشت. دو مورد از توصیه‌های گلدستون در این گزارش، از مباحث مهم حقوق بین‌الملل کیفری است:

الف. به رسمیت شناختن مسئولیت نقض شدید حقوق بین‌الملل بشردوستانه توسط اسرائیل؛
ب. لزوم جبران خسارت و ترمیم زیان‌های وارده به بزه‌دیدگان از سوی اسرائیل (رضوی فرد، ۱۳۸۹).

نه. گزارش کمیته حقیقت‌یاب پس از تصویب و احاله به مجمع عمومی، به‌رغم مخالفت شدید اسرائیل و آمریکا و برخی کشورهای اروپایی، با ۱۱۴ رای موافق، ۱۸ رای مخالف و ۴۴ رای ممتنع به تصویب مجمع عمومی رسید.

نتیجه‌گیری

باید عنایت داشت که اشخاص امروزه در شمول تعهدات بین‌المللی زیادی قرار دارند و اگر از این تعهدات سرباز زنند (نظیر آنچه دولت‌مردان اسرائیلی انجام می‌دهند)، باید جواب‌گویی تخلف خود باشند اعم از اینکه نظام حقوقی دولت متبوع این اشخاص متضمن چنین تعهداتی یا شبیه آن باشد. (کاسسه، ۱۳۸۵، ۱۵۶) همچنین باید توجه داشت که برای تحقق جنایت علیه بشریت لزوماً نیازی به وضعیت جنگی نیست و حتی در زمان صلح هم امکان تحقق آن وجود دارد. (کریانگساک و شیایزری، ۱۳۸۳، ۱۷۵)

اما سازوکارهای کیفری برای مجازات مرتکبان جنایات غزه به دو روش است: یک. توسل به اصل صلاحیت جهانی در حقوق کیفری بین‌الملل که با عنایت به این اصل، یک کشور می‌تواند به برخی از جرایم، صرف‌نظر از محل وقوع جرم، تابعیت مجرم و یا بزه‌دیده

رسیدگی کند. سازمان عفو بین‌الملل هم اعتقاد دارد که با توجه به بی‌اعتنایی اسرائیل به پذیرش یک تحقیق جدی درباره جنگ غزه، ناخودآگاه اجرای اصل صلاحیت جهانی برای محاکمه مسئولان این رژیم در برابر دادگاه‌های خارجی هم توجیه‌پذیر خواهد شد. طبق همین موضوع، چند ماه پس از جنگ غزه و در دسامبر ۲۰۰۹ دادگاه وست مینیستر انگلستان بنا به درخواست وکلای برخی قربانیان فلسطینی، حکم بازداشت تزیبی لیونی وزیر خارجه وقت اسرائیل را به اتهام ارتکاب جنایات جنگی صادر کرد. (رضوی فرد، ۱۳۸۹، ۷) البته باید توجه داشت که این اصل و کارایی آن همیشه تابعی از ملاحظات سیاسی و روابط بین‌الملل و منافع ملی هر کشور است.

دو. توسل به ظرفیت‌های حقوق بین‌الملل کیفری که از طریق دیوان بین‌المللی دادگستری یا کیفری و یا حتی تشکیل دادگاه بین‌المللی کیفری اختصاصی (نظیر آنچه برای رواندا و یوگسلاوی سابق صورت گرفت) انجام می‌شود. البته با توجه به حمایت صریح آمریکا از اسرائیل، امکان تشکیل دادگاهی شبیه یوگسلاوی سابق و رواندا برای جنایات اسرائیل در جنگ ۲۲ روزه غزه بسیار ضعیف است. زیرا باید شورای امنیت دستور تشکیل چنین دادگاهی را بدهد که یقیناً آمریکا آن را وتو خواهد کرد.

با عنایت به موارد فوق‌الذکر، به ظرفیت‌های احتمالی و بالقوه برای ارتباط دادن گزارش گلدستون با دیوان کیفری اشاره خواهد شد:

نخست، طبق ماده هشت اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، که منطبق بر کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو است، اعمالی مانند تخریب گسترده اموال، حمله به مناطق و افراد غیرنظامی و بمباران آنها، حمله به ساختمان‌های مذهبی و علمی و استفاده از هر سلاح یا شیوه‌ای که موجب ایجاد جراحت و رنج غیرضروری و بیش از حد شود، جنایت جنگی^۱ محسوب می‌شود.

ضمناً طبق ماده شش همین اساسنامه، نسل‌کشی^۲، ام‌الجرایم و شدیدترین جرم بین‌المللی است و اعمالی نظیر «کشتن، ایراد صدمه شدید جسمانی یا روانی و یا تحمیل عمدی شرایط زیستی نامناسب به اعضای یک گروه قومی، ملی، نژادی یا مذهبی به قصد نابود کردن همه یا

1. Warcrime

2. Genocide

بخشی از آن گروه» را شامل می‌شود (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۸، ۲) که می‌توان مصادیق آن را در گزارش گلدستون پیدا کرد.

دوم، باید توجه داشت که طبق بند دو ماده ۱۵ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، دادستان دیوان می‌تواند برای بررسی جدید اطلاعات دریافتی‌اش درباره یک موضوع، اطلاعات تکمیلی‌ای را از کشورها یا نهادهای بین‌المللی دریافت کند. طبق این بند، گزارش گلدستون هم می‌تواند دستمایه دادستان دیوان بین‌المللی کیفری قرار بگیرد.

البته باید اشاره نمود که رژیم اشغالگر اسرائیل، تنها اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری را امضاء کرده و از تصویب آن امتناع نموده است، اما با توجه به رویه دیوان بین‌المللی کیفری درباره بحران دارفور سودان و صدور حکم برای عمر البشیر رئیس‌جمهور سودان، به نظر می‌رسد که می‌توان مشابه همان روند را درباره این پرونده نیز طی نمود.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. اخوان فرد، مسعود و سیدمهدی چهل‌تنی (۱۳۸۸)، «جنگ غزه و عملکرد نهادهای حقوق بین‌الملل»، فصلنامه حقوقی گواه، شماره ۱۴.
۲. بیری گنبد، سکینه (۱۳۸۹)، «گزارش ریچارد گلدستون رییس هیات حقیقت‌یاب سازمان ملل از جنگ غزه»، نشریه آمریکاشناسی - اسرائیلی‌شناسی، مرکز مطالعات خاورمیانه.
۳. حسینی اکبرنژاد، هاله (۱۳۸۸)، «جنگ علیه حقوق انسان‌ها؛ نقض تعهد رعایت حقوق بشر در جنگ ۲۲ روزه غزه»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۴۰.
۴. خلاصه گزارش گلدستون درباره جنایات جنگی در غزه، <http://www.rohama.org>
۵. راجرز، آنتونی و پل مالرب (۱۳۸۷)، قواعد کاربردی حقوق مخاصمات مسلحانه، ترجمه کمیته ملی حقوق بشردوستانه، انتشارات امیرکبیر.
۶. رضوی فرد، بهروز (۱۳۸۹)، «جنگ ۲۲ روزه غزه در آئینه حقوق بین‌الملل کیفری با نگاهی به گزارش گلدستون»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۴۳.
۷. زمانی، سید قاسم (گفتگو) (۲۱ آذر ۱۳۸۸)، بررسی و نقد گزارش گلدستون در مورد جنایات ارتكابی در غزه از منظر حقوق بین‌الملل، وبلاگ <http://yaserziaee.blogfa.com>
۸. ساعد، نادر (۱۳۸۹)، غزه و حقوق بین‌الملل، انتشارات مجمع جهانی صلح اسلامی.
۹. شیرزاد، حمیدرضا و فردین خرازی (۱۳۸۹)، «ابعاد و آثار گزارش گلدستون درباره جنگ غزه»، فصلنامه راه‌بر، سال نوزدهم، شماره ۵۵.
۱۰. طالقانی، حسین (۱۳۸۸)، «ابعاد حقوقی جنگ غزه و دفاع مشروع»، فصلنامه حقوقی گواه، شماره ۱۴.
۱۱. عمرانی، سلمان (۱۳۸۸)، جنایات اسرائیل در غزه در مصادف با حقوق کیفری بین‌المللی؛ بررسی راه‌کارهای محاکمه جانین، فصلنامه حقوقی گواه، شماره ۱۴.
۱۲. کاسسه، آنتونیو (۱۳۸۵)، حقوق بین‌الملل، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، نشر میزان.
۱۳. کریانگساک، کیتی شیایزری (۱۳۸۳)، حقوق بین‌الملل کیفری، ترجمه بهنام یوسفیان و محمد اسماعیلی، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
۱۴. گزارش همایش نقض حقوق بشر (۱۶ دی ۱۳۸۷)، صلح، قربانیان غزه، کرسی حقوق بشر و صلح و دموکراسی دانشگاه شهید بهشتی.

۱۵. ممتاز، جمشید و امیرحسین رنجبریان (۱۳۸۷)، حقوق بین‌الملل بشردوستانه و مخاصمات مسلحانه داخلی، نشر میزان، چاپ سوم.

۱۶. میرمحمد صادقی، حسین (گفتگو) (۱۳۸۸)، «جنایات اسرائیل از منظر حقوق جزای بین‌الملل»، فصلنامه حقوقی گواه، شماره ۱۴.

۱۷. میری لواسانی، سمیه سادات (۱۳۸۸)، «بررسی نسل‌کشی در غزه با نگاهی به اسناد بین‌المللی حقوق بشر»، فصلنامه حقوقی گواه، شماره ۱۴.

18. <http://fa.wikipedia.org/wiki>

19. www.icc.org/web/eng/siteengon.nsf/html/weapons-interview-170109

وزن اصول گرایی مسیحی آمریکایی در ایجاد و حمایت اسرائیل

سید نبی اله سجادی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۶

۷۵

چکیده

بررسی دلایل این همه حمایت آمریکا از اسرائیل یکی از موضوعات مهم در عرصه بین المللی است. اگرچه برای این حمایت دلایل مختلفی از جمله نقش راهبردی اسرائیل و حفاظت منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه مطرح می‌شود، اما یکی از مهم ترین دلایل این حمایت به عوامل مذهبی و اصول گرایی مسیحی آمریکایی بر می‌گردد. از زمان کشف آمریکا و پا گذاشتن اولین مهاجران مارانو به آمریکا تا تاسیس رژیم اشغالگر اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و بررسی روابط آمریکا و اسرائیل تاثیر آموزه‌های توراتی بر جامعه و نخبگان آمریکا به وضوح قابل مشاهده است. اصول گرایی آمریکایی برتر بر گزیده بودن قوم یهود و تاسیس اسرائیل به عنوان مقدمه ظهور مسیح موعود تاکید اساسی دارد و صهیونیسم مسیحی با در اختیار داشتن رسانه‌ها و بهره‌گیری از امکانات اقتصادی و نفوذ بر سیاستمداران و تاثیر بر سیاست‌گذاری‌ها، هدایت افکار و سیاست‌های آمریکا در جهت حمایت همه جانبه از اسرائیل را جهت می‌بخشد.

واژگان کلیدی: اصول گرایی مسیحی، صهیونیسم مسیحی، آمریکا، اسرائیل، آرماگدون، فلسطین، قوم برگزیده، پروتستانیسم

* عضو هیات علمی موسسه آموزش عالی علامه محدث نوری (ره)

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره یکم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۷۵-۹۸.

مقدمه

همیشه این سؤال مطرح می‌شود که علت اساسی حمایت آمریکا از اسرائیل چیست؟ این سؤال با چند رویکرد قابل پاسخگویی است:

نخست اینکه اسرائیل از لحاظ راهبردی به جهت قرار گرفتن در قلب خاورمیانه و جهان اسلام به‌عنوان دیده‌بان آمریکا عمل می‌نماید و کشورهای این منطقه تحت نظر آمریکا قرار می‌گیرند. دوم اینکه اسرائیل منافع فراوانی برای آمریکا دارد و منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه را تضمین می‌نماید.

سوم مساله مذهبی و دینی حاکم بر روح آمریکا که ریشه در عهد عتیق دارد و اسرائیل کنونی مظهر اسرائیل تورات است که زمینه‌ساز ظهور حضرت مسیح در آخرالزمان است. اگرچه دو رویکرد اول قابل تامل است، اما اساسی‌ترین علت حمایت آمریکا از اسرائیل رویکرد سوم است.

با مطالعه سیاست‌ها و روابط آمریکا با اسرائیل این موضوع بیشتر قابل درک است؛ زیرا به‌نظر می‌رسد این ایالات متحده است که تحت نفوذ اسرائیل قرار گرفته است؛ چراکه از لحاظ راهبردی کشورهای در منطقه خاورمیانه وجود دارند که روابط بسیار خوبی با آمریکا دارند و می‌توانند حتی نقش دیده‌بان را برای آمریکا بازی کنند. از دیدگاه تضمین منافع نیز کشورهای عرب منطقه بیش از اسرائیل منافع آمریکا را تامین می‌نمایند. زیرا هم دارای ذخایر عظیم نفت و گاز می‌باشند و هم از لحاظ اقتصادی روابط خوبی با آمریکا دارند و حجم صادرات کالاهای آمریکایی به این کشورها در سطح بالایی قرار دارد. اما اسرائیل از سال‌های ۱۹۶۷ به بعد سالیانه میلیاردها دلار از آمریکا دریافت می‌کند، بدون آنکه کوچک‌ترین منفعتی برای ایالات متحده و مالیات‌دهندگان آن داشته باشند. بنابراین، دیدگاه سوم نسبت به دو دیدگاه دیگر به حقیقت نزدیک‌تر است. در این مقاله سعی شده است با تکیه بر دیدگاه سوم؛ یعنی نقش عوامل مذهبی و لاهوتی، حمایت آمریکا از اسرائیل تحلیل و تفسیر شود.

یک. معنای اصول‌گرایی مسیحی

اصطلاح اصول‌گرایی مسیحی به جریان‌هایی اطلاق می‌شود که گرایش‌های مذهبی افراطی به مسائل اعتقادی دارند و به عصمت کامل کتاب مقدس ایمان دارند و معتقدند کتاب مقدس برای همه امور زندگی به‌ویژه مسائل سیاسی و پیش‌گویی‌های حوادث آینده که آنها را به برانگیختگی اسرائیل و دومین ظهور حضرت مسیح رهنمون می‌شود، دستوراتی داده است. «لوئیس کاسپر» در کتابش با عنوان *جنبش اصول‌گرایی* اعتقاد دارد ظهور جنبش اصول‌گرایی برای تقابل با لیبرالیسم و همچنین بیان نمودن عصمت و خطاناپذیر بودن متون مقدس و معجزه‌های کتاب مقدس، به‌خصوص تولد مسیح از مریم عذرا و دومین ظهور و انقلاب مسیح که برای دادن کفاره گناهان بشریت صورت گرفت، بوده است. (Gasber, 1993, 13)

اصطلاح اصول‌گرایی، بعد از ۱۹۱۰ مورد استفاده عموم قرار گرفت. در سال ۱۹۱۰ سلسله کتاب‌هایی دوازده جلدی تحت‌عنوان «اصول» منتشر شد که این کتاب‌ها توسط روحانیون پروتستانی مخالف هرگونه راه حل و صلح با پیشرفت و مدرنیسم به رشته تحریر درآمده بود. (Gilles, 1994, 106-105)

اگرچه جنبش اصول‌گرایی یک جریان مذهبی افراطی بود، اما در اوایل دهه هفتاد قرن بیستم به یک جنبش سیاسی مبدل گشت و دارای سازمان‌ها و کلیساهای خاص خود بود و بر سیاست‌گذاری‌های کلان و عمومی با استفاده از شیوه‌های لابی بر کاخ سفید و کنگره تأثیر می‌گذاشت؛ ضمن آنکه از طرق مختلف از جمله نشریات، نامه‌های الکترونیکی، کلیساهای دیداری و شنیداری و دانشگاه‌ها بر پیروان خویش اثرگذار بود. بعد از جنگ جهانی دوم، بنیادگرایان آمریکایی خود را مبلغان انجیل معرفی می‌کردند و با استفاده گسترده از وسایل ارتباطات جمعی توانستند در جامعه آمریکا نفوذ فراوانی به‌دست آورند، و اکنون این جریان قدرتمندترین و فعال‌ترین تشکیلات دینی در آمریکا محسوب می‌شود و در مراکز سیاسی این کشور نفوذ زیادی دارد. (ضابط، ۱۳۸۱، ۹۷) اصول و مبانی جریان مبلغان انجیل در آمریکا و انگلیس حمایت همه‌جانبه عقیدتی و سیاسی از صهیونیسم می‌باشد و آنها اعتقاد دارند که پیروان کلیسای پروتستان برای ظهور دوباره مسیح باید چند خواسته مسیح را که در تفاسیر انجیل در

قرن بیستم به‌عنوان پیش‌گویی‌های انجیل بیان شده است، عملی نماید. این جریان نوظهور در پروتستان‌یسم با عنوان، صهیونیسم مسیحی شهرت دارد. این جریان؛ یعنی صهیونیسم مسیحی، یک پدیده جدید دینی - سیاسی در مسیحیت است که برای اولین بار توسط کلیسای انگلیس در اواخر قرن نوزدهم میلادی به وجود آمد. پروتستان‌های مقیم آمریکا و انگلیس این جریان نوظهور را «عملی نمودن خواسته‌های مسیح» و «عملی نمودن پیش‌گویی‌های انجیل» نیز می‌نامند. پیروان این مکتب خود را از مبلغان انجیل دانسته و اعتقاد دارند آنان مسیحیان دوباره تولد یافته می‌باشند؛ که فقط اینان اهل نجات خواهند بود و دیگران هلاک خواهند شد. از ویژگی‌های ممتاز پیروان این مکتب اعتقاد راسخ و تعصب خاص به صهیونیسم می‌باشد و تعصب این مسیحیان به صهیونیسم بیش از صهیونیست‌های یهودی مقیم اسرائیل و آمریکا است. مطابق اعتقادات مکتب فوق به‌وسیله پروتستان‌ها حوادثی باید به‌وقوع بپیوندد تا مسیح دوباره ظهور نماید و پیروان این مکتب وظیفه دینی دارند برای تسریع در عملی شدن این حوادث کوشش نمایند. حوادثی که توسط آنها باید عملی شوند عبارتند از:

یک. یهودیان از سراسر جهان باید به فلسطین آورنده شوند و اسرائیل در گستره‌ای از رودخانه نیل تا رودخانه فرات به‌وجود آید و یهودیانی که به اسرائیل مهاجرت نمایند، اهل نجات خواهند بود. دو. یهودیان باید دو مسجدالاقصی و صخره در بیت‌المقدس را منهدم کنند و به‌جای این دو مسجد مقدس مسلمانان، معبد بزرگ را بنا نمایند (از سال ۱۹۶۷ تا به حال دو مسجدالاقصی و صخره در بیت‌المقدس بیش از صدبار مورد حمله یهودیان و مسیحیان صهیونیست قرار گرفته است). سه. روزی که یهودیان مسجدالاقصی و مسجد صخره در بیت‌المقدس را منهدم کنند، جنگ نهایی مقدس (آرماگدون) به رهبری آمریکا و انگلیس آغاز شده، در این جنگ جهانی تمام جهان نابود خواهد شد.

چهار. روزی که جنگ آرماگدون آغاز شود، تمامی مسیحیان پیرو اعتقادات «عملی نمودن خواسته‌های مسیح» که مسیحیان دوباره متولد شده می‌باشند، مسیح را خواهند دید و توسط یک سفینه عظیم از دنیا به بهشت منتقل می‌شوند و از آنجا همراه مسیح نظاره‌گر نابودی جهان و عذاب سخت در این جنگ مقدس خواهند بود.

پنج. در جنگ آرماگدون، زمانی که ضد مسیح (دجال) در حال دستیابی به پیروزی است، مسیح همراه مسیحیان دوباره متولدشده در جهان ظهور خواهد کرد و ضد مسیح را در پایان این جنگ مقدس شکست می‌دهد و حکومت جهانی خود را در مرکز بیت‌المقدس برپا خواهد ساخت و معبدی که به جای مسجدالاقصی و صخره در بیت‌المقدس توسط مسیحیان و یهودیان قبل از آغاز جنگ آرماگدون ساخته خواهد شده، محل حکومت جهانی مسیح خواهد بود.

شش. دولت صهیونیستی اسرائیل با کمک آمریکا و انگلیس مسجدالاقصی و مسجد صخره در بیت‌المقدس را نابود خواهند کرد و معبد بزرگ به دست آنان در این مکان ساخته خواهد شد و این رسالت مقدس به عهده آنها می‌باشد.

هفت. این حادثه پس از سال ۲۰۰۰ میلادی حتما اتفاق خواهد افتاد.

هشت. قبل از آغاز جنگ آرماگدون رعب و وحشت جامعه آمریکا و اروپا را فرا خواهد گرفت. نه. قبل از ظهور دوباره مسیح، صلح در جهان هیچ معنایی ندارد و مسیحیان برای تسریع در ظهور مسیح باید مقدمات جنگ آرماگدون و نابودی جهان را فراهم نمایند (ضابط، ۱۳۸۱، ۱۰۰-۹۰).

دو. ظهور مسیحیت صهیونیستی در آمریکا

پیشینه تاریخی روابط آمریکایی‌ها با یهودیان به زمان «دیاسپورا» و پراکنندگی یهودیان و نیز مهاجرت اولیه یهودیان به آمریکا برمی‌گردد. (جعفری، ۱۳۸۹، ۷۹) دایره‌المعارف یهود ذیل عنوان «ایالات متحده» می‌نویسد: «یکی از مهم‌ترین منابعی که بنیان‌گذاران آمریکا برای تشکیل نظام جمهوری از آن تاثیر پذیرفتند، کتاب مقدس عبرانی بود؛ به‌ویژه پیوریتان‌ها که اصلا تورات را مبنای همه اعتقادات خود می‌دانستند و تمام کلنی‌های نیواینگلند هم به پیروی از آنها عملاً تحت‌تاثیر همان منبع بودند. بیش از ۵۰ درصد از ۷۹ ماده قانونی، تنظیمات جدید قانونی که در سال ۱۶۵۵ انتشار یافت نشأت گرفته از کتاب مقدس عبرانی (تورات) می‌باشد. پس از ایجاد دولت ایالات متحده هم نظام قانون موسوی راه‌گشای فعالیت‌های عوامل ایدئولوژیک و تاریخی مبتنی بود. بدون شک این عوامل همواره از تقویت و حمایت باورهای یهودیان بهره‌مند بوده‌اند. بنای ظاهری سیاست خارجی آمریکا پس از استقرار دولت بر دخالت نکردن در امور داخلی دیگر

دولت‌ها بود و تنها استثنای این اصل توجه جدی به یهودیان دیگر کشورها در راستای حمایت از آنان بوده است. (اکتار، ۱۳۸۷، ۵۵) اولین کسی که آمریکا را کشف کرد و پا به سرزمین آن گذاشت کریستف کلمب بود، اما این سوال مطرح می‌شود که انگیزه کلمب از کشف آمریکا چه بود؟ با توجه به تحقیقات به‌عمل آمده کشف قاره آمریکا به‌دست کریستف کلمب بر اساس اهداف صهیونیستی و لاهوتی کلمب، آزاد ساختن قدس از دست مسلمانان و ساخت دوباره معبد سلیمان و یافتن مکانی برای اسکان یهودیان بود اما تحقیقات تاریخی نشان داده است یهودیان مارانو؛ «یهودیان مسیحی اسپانیا» همان کسانی بودند که طرح کلمب را پذیرفتند و با نقشه و پول از آنها حمایت کردند و آنها یعنی یهودیان مارانو اولین ساکنان آمریکا بودند. (Feingold, 1974, 14-18) اما جنبش اصلاح مذهبی پروتستان‌ها که توسط مارتین لوتر در قرن شانزدهم بنیان گذاشته شد، مهم‌ترین عامل در یهودی‌سازی مسیحیت اروپایی و آمریکایی بود. لوتر زبان عبری را فرا گرفت و تحت‌تأثیر آموزه‌های عهد عتیق بود و نظرات یهودیت را تأیید کرد و بر تز برگزیده بودن قوم یهود پافشاری می‌کرد و خواستار نجات یهودیان و تشکیل دولت یهود در فلسطین بود. مارتین لوتر جبری بودن تاریخ و تمسک آزادانه به متون را برای خود و پیروانش تجویز کرد. نگرش آنان به فلسطین و قدس به‌عنوان مرکز الهی بر روی زمین و مرکزی برای بازگشت مسیح و برپایی حکومت خداوند نتیجه این امر می‌باشد؛ امری که بسیاری از هواداران متعصب آمریکایی وی و معتقدین به متون توراتی را در قرن نوزدهم به حرکت به سوی فلسطین و برپایی شهرک‌ها به منظور آمادگی برای ظهور مسیح واداشت. (رفعت، ۷۷) پروتستان‌یسم پورتانی در آمریکای قرن هفدهم وقتی صبغه‌ای عبری یهودی یافت که مسیح آمریکا را مسیح یهودی نمود. با فرا رسیدن قرن هجدهم، اعتقاد به برانگیختگی یهود در فلسطین تبدیل به جزئی اساسی و مهم از اعتقادات پروتستان‌های آمریکا می‌شد، به‌گونه‌ای که اعتقاد به مسیح موعود و هزاره خوشبختی جایگاه بارز و مهمی را در اعتقادات ایشان اشغال کرد. (هلال، ۱۳۸۶، ۷۴) یهود دوستی القا شده به روح آمریکا توسط پیوریتان‌ها موجب پدیدار شدن تلقی فعلی آمریکا نسبت به موضوع یهودیت گردید. پیوریتانیزم آمریکایی به‌عنوان یکی از نتایج اندیشه و باور پیوریتانیزم، همیشه تئوری «قوم برگزیده بودن یهودیان» را قبول داشته است. (صاحب خلق، ۱۳۸۵، ۴۶-۴۵) بدین ترتیب پیوریتانیزم به‌عنوان

یک عامل مهم در شکل‌گیری روح آمریکا نقش اساسی ایفا نمود و پیوریتان‌ها آنقدر بر اجرای احکام تورات تاکید می‌نمودند که قصد داشتند نام نیواسراییل (اسراییل جدید) را به‌جای نیواینگلند برای آمریکا انتخاب نمایند. حتی در برخی از کشورها مثل انگلیس پیوریتان‌ها تورات را به‌عنوان قانون اساسی خود قلمداد می‌نمودند.

در دهه چهارم قرن هجدهم و در اوج بیداری دینی در آمریکا، مسیحیان یهودی این کشور صهیونیسم مسیحی را پیش از صهیونیسم یهودی که در کنگره بال در سال ۱۸۹۷ شکل گرفت به راه انداخته بودند و از نیمه قرن نوزدهم، صهیونیسم مسیحی آمریکایی در مورد اقامت یهود در فلسطین بر دیگران پیشی گرفت. رهبر این حرکت، ویلیام بلاکستون مبلغ مسیحی پروتستان بود. موضع‌گیری وی حتی شدیدتر از هر تزل بود که اندیشه ایجاد یک سرزمین قومی را برای یهودیان در قبرس یا اوگاندا پیشنهاد کرده بود. وی نسخه‌ای از تورات که صفحات آن را علامت زده بود، برای هر تزل فرستاد و به او یادآوری کرد که تورات فلسطین را به‌عنوان سرزمین موعود برای قوم برگزیده معین نموده است. (جعفری، ۱۳۸۹، ۸۱) در سال ۱۸۹۱ ویلیام بلاکستون نامه‌ای را که بعداً به «نامه بلاکستون» معروف گردید، تقدیم رییس جمهوری وقت آمریکا، بنجامین هاری سون، نمود. در این نامه ۴۱۳ نفر از رهبران ارشد سیاسی و دینی و سرمایه‌داران بزرگ آن زمان در آمریکا از دولت خود درخواست کرده بودند که دولت واشنگتن به وظیفه الهی و ملی خود عمل کند و در فلسطین کشوری برای یهودیان به‌وجود آورد و برای بازگشت یهودیان به فلسطین، باید کمک‌های مالی، سیاسی و نظامی خود را در اختیار نهضت صهیونیسم بگذارد. این نامه را حتی اسقف اعظم آن زمان کاتولیک‌های ایالات متحده، کاردینال گبین، امضاء کرده بود. (ضابط، ۱۳۸۱، ۱۰۱)

با فرا رسیدن قرن بیستم تفکر و اندیشه صهیونیسم مسیحی در اعتقادات و فرهنگ مردم آمریکا رسوخ کرد. نشانه‌های این وابستگی را می‌توان در علاقه مردم آمریکا به پیمان بالفور و قیمومیت انگلیس بر فلسطین و سپس علاقه به تاسیس اسرائیل و تامین امنیت آن مشاهده کرد. این امر پیش از شکل‌گیری لابی یهودی در سیاست آمریکا کاملاً مشهود بوده است.

سه. رؤسای جمهور اصول‌گرای آمریکا

میزان تاثیر عهد قدیم بر پیش‌گامان و مهاجران اولیه، آن اندازه بود که اعضای کمیسیونی را که در سال ۱۷۷۶ در ایالات متحده تشکیل شده بود، واداشت پرچم رسمی امت تازه متولد شده را بر پایه حماسه مذهبی بنی اسرائیل طراحی کنند. به همین منظور بنجامین فرانکلین پیشنهاد داد این پرچم تصویر موسی را در حالی نشان دهد که دریای سرخ را با عصایش می‌شکافد و این دریا فرعون مصر و لشکریانش را پس از آنکه بنی‌اسرائیل به سلامتی از آن عبور می‌کند، غرق می‌نماید، و توماس جفرسون که از سال ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۹ رییس‌جمهور ایالات متحده گردید، پیشنهاد داد پرچم، تصویر بنی‌اسرائیل را دربر گیرد که به رهبری موسی از مصر در حال خروج هستند، و خداوند «یهوه» چون ستونی از آتش (در شب) و ستونی از ابر (در روز) در جلوی آنها حرکت می‌کند.

جان آدامز هم که از سال ۱۷۹۷ تا سال ۱۸۰۱ رییس‌جمهور آمریکا بود، طرح جفرسون را تأیید کرد؛ چون اعتقاد داشت ستون ابر و ستون آتش نماد بزرگی و برتری بنی‌اسرائیل است. همچنین ستون آتش می‌تواند نماد «به دست گرفتن مشعل نوری باشد که بشریت را به سوی تمدن هدایت می‌کند» او (جان آدامز) همیشه تمایل صادقانه خویش را در بازگشت دوباره یهودیان به سرزمین یهودا به‌عنوان یک ملت مستقل ابراز می‌داشت. (کنعان، ۱۳۸۶، ۱۲۰-۱۰۸) براندیس رهبر جنبش صهیونیستی آمریکا هنگامی که سرگرم توسعه فعالیت‌های سازمان خود بود، با ویلسون دوست شد. ویلسون در سال ۱۹۱۶ براندیس را به ریاست دادگاه قانون اساسی آمریکا منصوب نمود. همچنین او از تئوری صهیونیسم مطرح شده توسط دوست جوان خود حمایت نمود. این اقدام ویلسون فراتر از تصمیم عمل‌گرایانه بود. ویلسون که خود فرزند یک کشیش پرس‌بیتترین بود، همیشه کتاب مقدس را مطالعه می‌کرد و نسبت به یهودیان و سرنوشت آنها احساس علاقه می‌کرد. (Tivnan, 1987, 17-18)

ویلسون هم‌زمان با صدور اعلامیه بالفور حمایت خود را از این اعلامیه ابراز داشت. در نامه ذیل که آن را برای رهبر صهیونیسم آمریکا خاخام «تسفی وایز» ارسال کرد، رسماً با وعده بالفور موافقت کرد: «با توجه بسیار و بی‌ریا فعالیت‌های ساخت و سازی را که کمیسیون وایزمن بنا به درخواست

دولت بریتانیا در فلسطین انجام داده است، تحت نظر قرار دادم. از فرصت استفاده می‌کنم تا خشنودی خویش را از نتیجه پیشرفت جنبش صهیونیسم در ایالات متحده و کشورهای دوست از زمان اعلان آقای بالفور به نام دولتش مبنی بر تاسیس وطنی قومی برای یهود در فلسطین و وعده او مبنی بر اینکه دولت بریتانیا تمام سعی و تلاش خویش را جهت تسهیل تحقق آن هدف بذل می‌کند، ابراز دارم.» رچینا شریف عنوان می‌کند، همراهی و حمایت ویلسون از وعده بالفور از اعتقاد مسیحی - صهیونیستی او سرچشمه می‌گیرد. واقعیت امر این است که ویلسون از پدر و مادری که پیرو کلیسای ماشیحایی بودند، زاده شد و از تعالیم و آموزه‌های پروتستانیسم آمریکایی که به اسطوره صهیون ولو از بعد روحی اعتقاد داشت، بهره گرفت. این آموزه‌ها و تعالیم، دست‌مایه‌ای غیرمستقیم از احساسات و اندیشه‌ها را در او به‌وجود آوردند که در آینده به موضعش در قبال جنبش صهیونیسم و اهداف آن تاثیر گذاشت، و برای ویلسون بسی مایه خوشبختی بود که او در بازگرداندن یهودیان به «سرزمین‌هایشان» نقش داشته باشد. خود او اعتراف می‌کند به‌عنوان کسی که پسرخوانده و بزرگ شده اسقف‌هاست، باید بتواند به بازگرداندن سرزمین مقدس به صاحبان آن کمک کند. سخنان علنی و غیرعلنی او با اندیشه صهیونیسم موافق بود. این در حالی است که خود او تاکید می‌کرد، تصمیمات و اقدامات اتخاذ شده از سوی او درباره فلسطین و صهیونیسم از احساسات درونی و نه ارزش‌های سیاسی ایالات متحده سرچشمه می‌گیرد. (هلال، ۱۳۸۶، ۱۰۱) از نظر وودرو ویلسون، روح و جوهره قانون اساسی آمریکا متأثر از یهود بوده و فرهنگ یهود در متن خود گوهر ناب دموکراسی را پرورش داده است. (جعفری، ۱۳۸۹، ۷۴) از وقتی ویلسون با وعده بالفور موافقت نمود، رؤسای جمهور پس از او همان مواضع صهیونیستی را اتخاذ کردند و یار و یاور و پشتیبان جنبش صهیونیسم و اهدافش در فلسطین شدند. جانشین ویلسون، وارن هاردینگ، آشکارا موضع صهیونیستی خود را در ژوئن ۱۹۲۱ چنین اعلام کرد: محال است کسی که خدمات ملت یهود را مطالعه می‌کند، این اعتقاد در او به‌وجود نیاید که آنها روزی به وطن قومی ایشان باز خواهند گشت و مرحله جدیدی را آغاز و حتی سهم بیشتری را در پیشرفت و تمدن بشری ایفا خواهند کرد. (هلال، ۱۳۸۶، ۱۰۴) وی در مه ۱۹۲۲ حمایت بی‌شائبه خویش را از تاسیس صندوق فلسطین ابراز داشت و گفت: برای من بسی مایه خوشبختی است که موافقت و همراهی قلبی خویش را با

تلاش‌های صورت گرفته برای تاسیس صندوق فلسطین ابراز نمایم که هدف آن بازگرداندن یهودیان به فلسطین است تا این کشور، وطن قومی ملت یهود شود. (کنعان، ۱۳۸۶، ۱۲۲-۱۲۱)

کالوین کولدک در سال ۱۹۲۴ بر ایمان و اعتقاد خویش به وطن قومی یهود در فلسطین تاکید کرد. پس از او هربرت هوفر در سال ۱۹۲۸ به جنبش صهیونیسم، بابت موفقیت‌های بزرگی که در فلسطین کسب کرده بود، تبریک گفت و همیشه ایده برانگیختگی یهود در فلسطین را تکرار می‌کرد. اما رییس‌جمهور دیگر آمریکا، فرانکلین روزولت، ابتدا به مواضع پراگماتیک توجه کرد که منافع آمریکا با کشورهای عربی را در نظر می‌گرفت، اما در پایان تسلیم فشارهای صهیونیستی (مسیحی و یهودی) شد. هدف صهیونیست‌ها طی دوره زمامداری روزولت به دو بخش تقسیم می‌شد: تامین و فراهم نمودن اکثریتی یهودی در فلسطین؛ و پس از آن برپایی دولت مستقل یهودی یا تاسیس کامن ولث در فلسطین. به همین دلیل از انتشار کتاب سفید بریتانیا که در سال ۱۹۳۹ چاپ شد، جلوگیری کرد و خواهان محدود کردن مهاجرت‌ها به فلسطین شد که اولیتی صددرصد صهیونیستی به‌شمار می‌آمد. فشارهای صهیونیستی (مسیحی و یهودی) به‌ویژه پس از تشکیل هیات آمریکایی - فلسطینی که ۲۰۰ تن از نمایندگان مجلس نمایندگان و ۶۸ تن از نمایندگان مجلس سنا در آن عضویت داشتند، بر روزولت افزایش یافت و هیات جهت حمایت از «برنامه بالتیمور» که در سال ۱۹۴۲ وضع شد و خواهان تاسیس کامن ولثی یهودی - فلسطینی بود، اعمال نفوذ نمود. به همین دلیل روزولت در برنامه انتخابات ریاست جمهوری خودش در ۱۹۴۴ اعلام کرد: «او از گشوده شدن درهای فلسطین به روی مهاجرت بی‌قیدوشرط یهود و اسکان آنها حمایت می‌کند. همچنین از هر سیاستی که منجر به تاسیس کامن ولثی یهودی، دموکراتیک و آزاد شود، حمایت می‌کند و اطمینان دارد که ملت آمریکا این هدف را تایید خواهد کرد و اگر او دوباره به‌عنوان رییس‌جمهور آمریکا انتخاب شود، برای تحقق این هدف تلاش بسیاری خواهد کرد.» (هلال، ۱۳۸۶، ۱۰۶-۱۰۴)

در دوره حکومت او (روزولت)، «ستاره داوود» شعار رسمی ادارات پست و زینت‌بخش کلاه خود لشکریان لشکر ششم گردید. ستاره داوود همچنین بخشی از مهرهای نیروی دریایی آمریکا، چاپ‌های جدید دلار و گردنبند رییس‌جمهور را تشکیل می‌داد و خود نشان ویژه‌ای گردید که

اغلب کلانترها در بیشتر مناطق بر سینه خود می‌زنند. (التل، ۱۳۹۹) به‌همین دلیل بود که یهودیان نیویورک به روزولت گردنبنند طلائی اهدا نمودند که بر یک سوی آن تصویر خود روزولت و بر سوی دیگر آن ستاره‌ای شش‌پر حک شده بود. یهودیان در وسط ستاره چنین عبارتی را نوشته بودند: «رفاه و حکمت از آن فرانکلین روزولت، پیامبر جدید ما باد! همان کسی که در پرتو انگشتری سلیمان بن داوود، ما را به سرزمین موعود خویش باز خواهد گرداند.» (الرفاعی، ۱۳۸۱، ۸۶) هدف صهیونیستی (مسیحی - یهودی) در زمان ریاست جمهوری «هاروی اس. ترومن» محقق شد. او این پست را در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ در پی درگذشت روزولت احراز نمود. همین‌که ترومن قدرت را به‌دست گرفت، بیانیه‌ای منتشر کرد که در آن آمده بود: «دیدگاه رسمی آمریکا در قبال فلسطین، دادن اجازه ورود هرچه بیشتر یهودیان به آنجاست تا جایی که ممکن باشد... تا زمینه برایی دولتی یهودی در آنجا فراهم شود.» (هلال، ۱۳۸۶، ۱۰۶-۱۰۵) او خود تورات را خوانده بود و در آن تحقیق و تفحص کرده بود و به‌عنوان یکی از دانش‌آموخته‌های تورات به توجیه تاریخی تاسیس وطنی قومی برای یهود پرداخت. وی معتقد بود که وعده ۱۹۱۷ بالفور، امید و آرزوهای دیرینه ملت یهود را محقق ساخت. داستان زندگی خصوصی ترومن و شخصیت او مملو از اقتباس‌ها و اشارات توراتی است که نشان می‌دهد آموزه‌های یهودیت مسیحی تا چه اندازه در وجود او رسوخ کرده بود. ترومن از جمله تعمیدی‌هایی بود که به‌شدت به ایده برانگیختگی و تاسیس مجدد مملکت قدیمی و یهودی خداوند اعتقاد داشت و معروف است که علاقه خاصی به مزمور ۳۷ از مزامیر داوود داشت که با این سخن آغاز می‌شد: «بر رودهای بابل نشسته بودیم و چون به یاد صهیون افتادیم به گریه افتادیم.» ترومن اعتراف می‌کند که هرگاه داستان فرود آمدن وصایای ده‌گانه را در سینا خوانده است، احساس عجیبی سراسر وجود او را گرفته و تصریح کرده است: «موسی اصول و مبادی اساسی قوانین این امت (یهود) را در کوه سینا دریافت کرده است.» هنگامی که «ادی جاکوبسون» ترومن را به حاضران انستیتو لاهوتی یهود معرفی کرد، او را شخصیتی توصیف نمود که به خلق دولت یهود کمک بسیار کرده بود. ترومن در پاسخ به این توصیف به ایده همیشگی صهیونیسم بنیادگرا پیرامون تعمید و برانگیختگی استناد جست و گفت: منظور شما از این سخن چیست که به خلق یهود کمک کرد؟

من کورش هستم، چه کسی می‌تواند کورش را فراموش کند. همو که یهود را از تبعیدگاهشان در بابل به قدس باز گرداند. (النجیری، ۱۳۸۶، ۲۴-۲۳) در سال ۱۹۷۶، ایالات متحده رییس‌جمهوری برای خویش برگزید که تعمیدی بسیار مؤمنی به‌شمار می‌آمد. وی از ذهنیت‌های اخلاقی و مذهبی خویش بهره برد تا دولت را غسل تعمیدی دوباره دهد و آن را از خطای «واتر گیت» تظہیر کند. این سال، سال بنیادگرایی انجیلی و آغاز توجه مطبوعات غرب به این پدیده بود؛ به‌گونه‌ای که دو مجله نیوزویک و تایم در سال ۱۹۷۶ شماره خاصی را به بررسی پدیده بنیادگرایی انجیلی اختصاص دادند. چون این پدیده تاثیر بسزایی در به قدرت رساندن کارتر داشت و آغاز بیداری و آگاهی مطبوعاتی، از ابعاد این پدیده به‌ویژه بعد سیاسی آن به‌شمار می‌آمد. پیشینه پروتستانی کارتر و روایات مذهبی که به آن اعتقاد داشت، با سیاست‌هایش در قبال خاورمیانه ارتباط پیدا می‌کرد. به عقیده او، دولت اسرائیل، پیش و بیش از هر چیز باید مورد توجه قرار گیرد: «دعوت به سرزمین توراتی (که یهود، صدها سال پیش از آن بیرون رانده شده بودند) و تاسیس دولت اسرائیل، تحقق پیش‌گویی‌های تورات و جوهر آن است.» در نتیجه سیاست کارتر در قبال اسرائیل از اندیشه وی در قبال دولت اسرائیل نشأت گرفت: «سرزمینی که خداوند وعده آن را به یهود داده بود.» او در این زمینه اعتراف می‌کند: من نسبت به این مسأله به‌عنوان یک انسان و یک آمریکایی و یک شخص متدین، تعهد تمام‌عیاری دارم. از این‌رو اندیشه‌هایش حول صلح در منطقه بر حضور همیشگی و تامین امنیت دولت یهودی اسرائیل، متمرکز بود. (النجیری، ۱۳۸۶، ۴۹-۴۸) همچنین کارتر اعلام کرد هرکس یهود را متهم به قتل مسیح و دشمنی با سامیان کند، محکوم می‌نماید. او اولین رییس‌جمهوری بود که کمیسیون ریاست جمهوری بررسی مسأله هولوکاست (سوزاندن یهود توسط نازی‌ها) را در سال ۱۹۸۷ به نام (president's commission of the holocaust) تاسیس و هنگامی که از اسرائیل در مارس ۱۹۷۹ دیدار کرد، به مناسبت امضای پیمان صلح میان مصر و اسرائیل، در سخنرانی خویش مقابل کنست اسرائیل گفت: «من نیز بسان سایر رؤسای جمهوری سابق آمریکا، ایمان و اعتقاد کامل دارم که روابط ایالات متحده با اسرائیل بیش از روابط ویژه است، بی‌شک این روابط، روابطی بی‌همتا است؛ چون از وجدان، اخلاق، دین و اعتقادات ملت آمریکا نشأت می‌گیرد، هر یک

از دو کشور اسرائیل و ایالات متحده را مهاجران مبلغ تاسیس کردند، بنابراین با هم میراث تورات را تقسیم خواهیم کرد.» (هلال، ۱۳۸۶، ۱۲۲) در جریان صلح کمپ دیوید که دولت کارتر بانی صلح نمادین بین اسرائیل و فلسطین شد، به دولت‌های عربی اعلام کرد که اگر مقابل اسرائیل تسلیم شوند مشمول کمک‌های دست و دلبازانه آمریکا خواهند شد و این‌گونه بود که مصر با امضای پیمان کمپ دیوید بیشترین کمک‌ها را بعد از اسرائیل از آمریکا دریافت نمود.

یکی دیگر از روسای جمهور اصول‌گرای آمریکا ریگان است. او تحت‌تاثیر مادرش «نل ریگان» که زنی باتقوا و مؤمن به مسیح و نجات بود، قرار داشت و با خواندن کتاب مقدس و انجام آموزه‌های دینی بزرگ شد. او معتقد به عصمت کتاب مقدس و تحقق پیش‌گویی‌های آن بود و این اعتقادات نگرش سیاسی او را متأثر ساخت و به‌همین جهت، دلیل حمایت ریگان از دولت یهود این بود که وی همچون پیوریتان‌های بنیان‌گذار آمریکا حکومت فعلی اسرائیل را به مثابه نمایندگان بنی اسرائیل که در عهد عتیق از آن سخن گفته شده می‌دانست و یهودیان فعلی را همان «قوم برگزیده خداوند» قلمداد می‌کرد که بنا بود با آمدن مسیح مجدداً بر کل دنیا حاکم شوند. وی اعتقاد داشت برای تحقق این حاکمیت وقوع آرماگدون ضروری و حتمی است و مسئولیت فراهم کردن تجهیزات و تسلیحات مورد نیاز اسرائیل در آرماگدون بر عهده او نهاده شده است. (اکتار، ۱۳۸۷، ۱۴۴) با توجه به اینکه ریگان فردی بوده که تحت‌تاثیر آموزه‌های عهد عتیق قرار داشته، حال این سوال پیش می‌آید که سیاست‌های ریگان تا چه حد متأثر از این اعتقادات بوده و تورات چه اندازه در نگرش سیاسی ریگان نقش داشته است. خانم هالسل در کتاب خود تحت‌عنوان *پیش‌گویی و سیاست بیان می‌کند*: سیاست‌های خاورمیانه‌ای ریگان تحت‌تاثیر عقاید توراتی او بوده است. ریگان تصور می‌کرد لیبی از جمله کشورهایی خواهد بود که در جنگ آرماگدون در مقابل اسرائیل خواهد ایستاد. ریگان در سال ۱۹۸۵ به جیمز میلز سناتور ایالت کالیفرنیا گفته بود در عهد عتیق کتاب *حزقیال* فصل ۲۸ آمده که ملت‌های کافر به اسرائیل حمله خواهند کرد و لیبی یکی از کشورهایی است که در این پیش‌گویی از آن نام برده شده است. (Halsell, 1986, 50) و این مهم‌ترین دلیلی بود که باعث شد ریگان تصمیم بگیرد قذافی، رئیس‌جمهور وقت لیبی، را ترور نماید. همچنین بر اساس اعتقاد به نزدیک بودن آرماگدون بود که ریگان سعی در مجهز ساختن هرچه بیشتر اسرائیل نموده و از برنامه‌های

تسلیحات هسته‌ای اسرائیل حمایت می‌نمود و شاید پروژه جنگ ستارگان که افزایش توان نظامی و مسابقه تسلیحاتی آمریکا در مقابل شوروی بود، در راستای همین طرز تفکر و اعتقادات آرماگدونی ریگان قابل تفسیر باشد. علت حمایت گروه‌های صهیونیسم مسیحی از ریگان به جهت بینش تقدیرگرانه او بود. دادن لقب «امپراتوری شیطانی» به روسیه به وسیله وی که بعدها در زمان سیاستمداران آمریکایی مصطلح شد، از همین بینش سرچشمه می‌گیرد (دوست‌محمدی و رجبی، ۱۳۹۰، ۱۱۴) ریگان در یکی از مراسم‌ها با هرالد بریدسون، یکی از مبشران و مبلغان ایوانجلیک درباره آرماگدون و طرح مسیح گفته بود: اگرچه در ابتدا یهودیان در جهان متفرق می‌شوند اما خداوند یهودیان را به حال خود رها نمی‌کند. خداوند قبل از ظهور مسیح همه یهودیان را جمع نموده و آنها را در اسرائیل مستقر می‌نماید. چگونگی جمع شدن یهودیان در اسرائیل در پیش‌گویی‌های عهد عتیق بیان شده است. بر اساس این پیش‌گویی‌ها عده‌ای به وسیله کشتی و عده‌ای دیگر مانند کبوترانی که به خانه‌هایشان باز می‌گردند، به سرزمینشان باز خواهند گشت. (Halsell, 1986, 46)

چهار. مبشران انجیلی بنیادگرای آمریکا

«جری فالول» مبشر انجیلی، نمونه بی‌همتایی در این زمینه به‌شمار می‌آید. او کتابی به نام *بشنو آمریکا* را به رشته تحریر در آورده است که یکی از فصل‌های آن «معجزه‌ای که اسرائیل نامیده می‌شود» نام دارد و در آن می‌خوانیم: «از جمله موضوعات دلگرم‌کننده در جهان امروز، ادامه برکت خداوند بر ملت اسرائیل است. با وجودی که شاهد مشکلاتی چون تورم، اختلاف شدید در کنست و اصرار همسایگان بر نابودی این کشور هستیم، با این حال اسرائیل به دلیل ایمان به خدا، سربلند به حیات خویش ادامه می‌دهد. اسرائیل دژ دموکراتیک در منطقه‌ای است که حماقت بر آن حاکم است و بحران‌ها و آشفتگی‌های سیاسی آن را متلاطم کرده است. هر کس کتاب مقدس را بخواند، آن را مملو از پیش‌گویی‌هایی می‌بیند که از جایگاه ملت یهود سخن می‌گوید. تورات یادآوری می‌کند، که ملت یهود به سرزمین اسرائیل باز خواهند گشت و دولت خویش را دوباره بنیان خواهند نهاد.» سپس نویسنده این‌گونه معجزه اسرائیل را ادامه می‌دهد و ادعا می‌کند: «مللی که به یاری اعراب و سازمان آزادی‌بخش فلسطین می‌شتابند، اگر از حقایق کتاب

مقدس مطلع باشند، مقابل خدای اسرائیل زانو بر زمین خواهند زد و از او طلب بخشش خواهند کرد.» فالول سخنان مذهبی - سیاسی خویش را این گونه ادامه می‌دهد: «اگر این ملت (آمریکا) می‌خواهد دشت‌هایش همیشه سرسبز و موفقیت‌های علمی‌اش همیشه در سطوح بالا و آزادی‌اش سرآمد و نمونه جهان باشد، باید به حمایت خویش از اسرائیل ادامه دهد.» (النجیری، ۱۳۸۶، ۴۶-۴۵) فالول در این کتاب خود به وعده خداوند به ابراهیم اشاره می‌کند و می‌گوید: «خداوند چهار هزار سال پیش آن را (سرزمین اسرائیل) به ابراهیم وعده داده بود: هر کس به اسرائیل لطف نمود لطف من شامل او خواهد شد. با توجه به این دیدگاه، آمریکا در ازایه کمک‌های مالی و نظامی به اسرائیل نباید هیچ‌گونه تردیدی به خود راه دهد.» (Falwell, 1980, 113) فالول همچنین می‌گوید: «خداوند یهود را دوست دارد و رفتارش با ملت‌ها همان گونه خواهد بود که این ملت‌ها با اسرائیل رفتار می‌کنند، منجی ما مسیح یهودی است.» (Falwell, 1980, 215)

فالول از طریق شبکه دیداری و شنیداری مذهبی‌اش تاکید کرد: «تاسیس دوباره اسرائیل نزد مسیحیان اصول‌گرا عمل به پیش‌گویی‌های تورات است و همه آمریکایی‌ها باید سعی و تلاش خود را در جهت حمایت و پشتیبانی کامل از اسرائیل بذل نمایند.» غیر از آن فالول خواستار گسترش مرزهای اسرائیل از نیل تا فرات نیز شد: «سفر تکوین تورات عنوان می‌کند مرزهای اسرائیل از فرات تا نیل گسترش خواهد یافت و سرزمین موعود شامل عراق، سوریه، ترکیه، عربستان، مصر، سودان، لبنان و کویت خواهد بود.» (هلال، ۱۳۸۶، ۱۲۸) او در مصاحبه با شبکه cbs می‌گوید: «ما هفتاد میلیون نفر هستیم و اگر تنها چیزی بتواند ما را به سرعت دور هم جمع کند، این است که احساس کنیم دولتمان دارد کمی ضداسرائیل عمل می‌کند.» (دوست محمدی و رجبی، ۱۳۹۰، ۱۲۱)

هال لیندسی یکی از رهبران معروف دینی پروتستان‌ها و مبلغ برجسته انجیل در ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود. وی در آمریکا به عنوان «پدر مکتب اعتقاد به تحقق پیش‌گویی‌های انجیل» معروف است.

لیندسی صاحب شبکه «سخن‌پراکنی تثلیث» و ماهنامه شرح وقایع آخرالزمان و فصلنامه شماره معکوس می‌باشد. لیندسی بیش از بیست کتاب در تفسیر پیش‌گویی‌های انجیل تالیف

کرده است و محور این کتاب‌ها آغاز جنگ نهایی آرماگدون در فلسطین و ظهور دوباره مسیح در آغاز هزاره سوم می‌باشد. کتاب‌های معروف وی در این موضوعات عبارتند از: شماره معکوس جنگ نهایی آرماگدون، چاپ سال ۱۹۸۳؛ زمین، سیاره بزرگ گذشته، چاپ ۱۹۷۰؛ و جنگ برای بیت‌المقدس، چاپ ۲۰۰۱.

هال لیندسی یک ماه بعد از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ کتابی را با عنوان *آمریکا بر سر دو راهی* تالیف نموده، در آن تبلیغ می‌کند که حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ زمینه‌ساز جنگ نهایی آرماگدون می‌باشد. قبل از این حادثه همین نویسنده در آغاز سال ۲۰۰۱ کتابی با عنوان *در پیش‌گویی‌های انجیل، جای آمریکا کجاست* را تالیف کرده بود. در این کتاب نقش دولت ایالات متحده آمریکا در جنگ نهایی آرماگدون بیان شده است. نویسنده در این کتاب تلقین می‌نماید که دولت ایالات متحده آمریکا جنگ آرماگدون را رهبری خواهد نمود و انگلستان نیز متحد و همکار آمریکا خواهد بود. (<http://mouood.org/content/view/5701/3/>)

در سال ۱۹۷۰، هال لیندسی کتاب مشهور خویش تحت‌عنوان *ستاره بزرگ مهاجر زمین* را منتشر کرد و به سرعت ده‌ها میلیون نسخه از آن به فروش رفت و بعدها به فیلم سینمایی تبدیل شد. در این کتاب آمده است: «مهم‌ترین نشانه فرجام تاریخ و دومین ظهور مسیح بازگشت یهود پس از هزاران سال به سرزمین اسراییل است.» وی یادآوری می‌کند: «اتحاد جماهیر شوروی همان یاجوج است که ارباب و هم‌پیمانانش با آن همکاری کردند تا به اسراییل حمله کند... و پس از جنگ آرماگدون در دشت مجدل در فلسطین، نیروهای اسراییلی بر نیروی شر پیروز خواهند شد و این مقدمه دومین ظهور مسیح منجی است.» (هلال، ۱۳۸۶، ۱۲۱)

جان هاگی نمونه برجسته یک صهیونیست مسیحی متعصب و بنیان‌گذار و پیشوای روحانی کلیسای کرنستون در تکزاس آمریکاست که حدود ۱۶۰۰۰ عضو دارد. کلیسای او همانند دیگر مبلغان بنیادگرای مسیحی در آمریکا هدایای بسیار زیادی دریافت می‌کند و همچنین در رسانه‌ها نفوذ دارد. هاگی رییس شرکت رسانه‌ای «تبلیغ جهانی مسیحیت» است که برنامه‌های روزانه آن در رادیو و تلویزیون آمریکا و سراسر جهان پخش می‌شود. او نویسنده کتاب‌های متعددی در مورد صهیونیسم مسیحی بود و برخی از کتاب‌های او توسط ناشران بنیادگرای مسیحی در خارج از

کشور نیز چاپ شده است. یکی از مهم‌ترین نوشته‌های هاگی در مورد صهیونیسم مسیحی، کتاب *آخرین سپیده دم در بیت المقدس* می‌باشد که برنامه‌های امپریالیستی موجود در اصل و جوهر صهیونیسم مسیحی را به خوبی و با مثال روشن می‌سازد. هدف کتاب، دفاع از اشغال فلسطین به وسیله اسرائیل و تقبیح کسانی است که به دنبال مخالفت با بی‌رحمی‌های اسرائیل هستند و همچنین حمایت از هدف «اسرائیل بزرگ» می‌باشد و آنها را با نام مسیحیت و با این فرض که ملت یهود مردم برگزیده خدا می‌باشند، انجام می‌دهد. همان‌طور که هاگی بارها بیان کرده است، نژادپرستی مکمل پیام صهیونیسم مسیحی است. هاگی می‌گوید که انجیل یهودیان را به عنوان مردمک چشم خدا توصیف کرده است. او در مورد یهودیان از انجیل نقل قول می‌کند که «شما مردمی مقدس هستید و شاهزاده و فرمانروای خداوند، و پروردگار شما را برگزیده است تا مردمی برای خودش باشید و گنجینه‌ای خاص و بالاتر از همه مردمی که روی زمین هستند.» آنچنان که هاگی استدلال می‌کند، این بدین معناست که کسانی که به یهودیان و اسرائیل ضرر برسانند و یا بر سر راه طرح اسرائیل بزرگ بایستند، غضب فوری خداوند را تجربه خواهند کرد. هاگی با کمک گرفتن از تعداد زیادی از منظومات انجیل بیان می‌کند که «خداوند از اسرائیل همچون والدینی که بالای سر تنها فرزند خود پر می‌زند و از او محافظت می‌کنند، محافظت می‌کند.» او به وضوح بیان می‌کند که «اسرائیل به وسیله یک فعل مقتدرانه الهی ایجاد گشته است. تمامی کشورهای دیگر به وسیله اعمال خشونت‌بار و یا اعلامیه سربازان ایجاد شده‌اند، اما اسرائیل عمداً به وسیله خدا ایجاد شده است، برای اینکه او یک مکان فیزیکی و میدانی روی زمین داشته باشد.» او می‌نویسد: «خداوند مرزهای جغرافیایی اسرائیل را معین کرده است، هنگامی که پروردگار تورات و انجیل را نازل کرده، مرزهای دقیق اسرائیل در آن آمده است.» او اضافه می‌کند: «نقشه‌بردار الهی محوطه اصیل کشور یهودی را تعیین کرده و حکم کرده است که هیچکس نباید این خطوط را تغییر دهد. پیمان املاک و سرزمین‌ها با خون امضا شده است و مدت‌هاست که در خون ایستاده است. هاگی تاکید می‌کند که ایالات متحده و هرکس دیگری که بخواهد خدا را راضی کند، بایستی بدون هیچ تناقضی در حمایت دلسوزانه از اسرائیل شریک شود. به خصوص از ایالات متحده می‌خواهد هر کاری را که قدرت آن را دارد در پشتیبانی از اسرائیل انجام دهد و مخالفان آن را نابود کند؛ او

می‌گوید این تنها راه به‌دست آوردن لطف خدا می‌باشد. او هشدار می‌دهد که اگر آمریکا نتواند این کار را انجام دهد، خودش توسط خدا نابود خواهد شد. (ندرسیکند، ۱۳۸۶، ۵۴-۴۶)

در سال ۱۹۷۳ نیز «اورال رابرتس» کتاب خویش به نام *درام آخرالزمان* را به حمایت از اسرائیل منتشر ساخت. وی عقیده داشت، ملت اسرائیل ملت خداست که در حال حاضر می‌خواهد یک امپراتوری تاسیس کند. در سال ۱۹۷۵ کشیش «بیلی گراهام» (سازمان جوانان مسیح) فیلم «سرزمین خداوند» را تولید کرد که بیش از ۲۰ میلیون آمریکایی آن را مشاهده کردند. فیلم به وعده خداوند جهت ساخت اسرائیل در سرزمین فلسطین اشاره می‌کرد و تصویر باشکوهی از ساخت شهرها و آباد ساختن صحراها و بیابان‌ها در سرزمین موعود نشان می‌داد. (هلال، ۱۳۸۶، ۱۲۱) حوزه عمل و فعالیت بنیادگرایان مسیحی حد و مرزی نمی‌شناسد. آنها تلاش می‌کنند از تمام امکانات دولت برای حمایت از اسرائیل و تبرک آن به نام دین استفاده کنند. از جمله این افراد می‌توان به «ایوانز» یهودی آمریکایی، اشاره کرد که به سبب یاری و کمک‌رسانی به ملتش، به مسیحیت در آمد و فیلم تلویزیونی یک ساعته‌ای به نام «اسرائیل کلید نجات آمریکا» را ساخت. وی در این فیلم به نقش اسرائیل در سرنوشت سیاسی ایالات متحده اشاره دارد و آن را نقشی اساسی و جوهری بیان می‌کند. با اینکه فیلم آشکارا به مسائل سیاسی پرداخته است، ایوانز و صهیونیست‌های هم‌دستش آن را فیلمی مذهبی توصیف می‌کنند تا امکان پخش رایگان آن، از ایستگاه‌های تلویزیونی محلی که در بیش از ۲۵ ایالت وجود دارد و شبکه‌های مسیحی، فراهم شود. در این فیلم ایوانز به چندین نکته سیاسی مهم اشاره می‌کند که به اهمیت اسرائیل برای ایالات متحده مرتبط است: اگر اسرائیل از مناطقی که گفته می‌شود غیرقانونی آن را تصرف کرده، خارج شود و یا عقب‌نشینی کند، خداوند اسرائیل و ایالات متحده را از بین خواهد برد. ایوانز فیلم خود را با بیان این درخواست از مسیحیان به پایان می‌رساند که برای حمایت هرچه بیشتر از دوست و یاور آمریکا در آن نقطه از جهان باید «اطلاعیه تبرک اسرائیل» را امضا کنند و برای تغییر نظر مالیات‌دهندگان و پاسخ مثبت دادن به خواسته‌های سرسام‌آور اسرائیل و به منظور قانع کردن آمریکا جهت انتقال سفارتش به قدس، این فیلم بارها و بارها پخش شد. (النجیری، ۱۳۸۶، ۳۴-۳۳)

رابرتسون نیز مانند سایر ایوانجلیست طرفدار سرسخت اسرائیل و صهیونیسم می‌باشد و مطابق

اعتقادات جدید پروتستان‌ها درباره عملی نمودن خواسته‌های مسیح و تحقق پیش‌گویی‌های انجیل، تایید همه‌جانبه از دولت غاصب فلسطین اشغالی را یک وظیفه دینی برای خود می‌داند. رابرتسون مانند دیگر ایوانجلیست‌ها به طور گسترده چنین تبلیغ می‌کند که مسیح تا سال ۲۰۰۷ حتماً ظهور خواهد نمود و کتابی را با عنوان پایان عصر تالیف نموده و در آن تاکید می‌نماید که جنگ نهایی مقدس «آرماگدون» بعد از ۲۰۰۰ و قبل از ۲۰۰۷ آغاز شده است. در این جنگ سراسر جهان نابود خواهد شد و فقط ایوانجلیست‌ها که خود را مسیحیان دوباره متولد شده معرفی می‌کنند، نجات خواهند یافت. (<http://mouood.org/content/view/5701/3/>) رابرتسون معتقد است، تولد دوباره اسرائیل تنها نشانه آغاز شمارش معکوس در فرجام و نهایت هستی است. مابقی پیش‌گویی‌های کتاب مقدس با تولد اسرائیل به سرعت شروع به تحقق پیدا کرده است. غیر از آن رابرتسون معتقد است بازگشت قدس به یهود یکی از مهم‌ترین حوادثی است که در زمان ما به وقوع پیوسته و دوره غیریهود به فرجام و پایان خود نزدیک شده است. (هلال، ۱۳۸۶، ۳۳۹)

کشیش کریستون، کشیش اولین کلیسای تعمیدی دالاس می‌گوید: اسرائیل کنونی از سوی خداوند تبرک یافته است؛ چون خود سرزمین صهیون توراتی است. جورج تگزاسی، یکی از حاضران در سفر انجیلی‌های آمریکایی به سرزمین‌ها مقدس در سال ۱۹۸۳، می‌گوید: «حمله اسرائیل به لبنان خواست خداست. این جنگی مقدس است و اعتقاد دارم که حمله به لبنان مساله‌ای بسیار بااهمیت و بزرگ است که از عهد قدیم سرچشمه می‌گیرد و بر پیش‌گویی تورات تاکید می‌کند.» (کنعان، ۱۳۸۶، ص ۱۷۸)

پنج. سازمان‌ها و نهادهای صهیونیستی مسیحی

الف. سفارت بین‌المللی مسیحیت اورشلیم (قدس)

یکی از برجسته‌ترین نمایندگان این جریان و خطرناک‌ترین آنها امروز جماعتی است که نام «سفارت بین‌المللی مسیحیت»^۱ را به خود گرفته است. این سفارت در سال ۱۹۸۰ تشکیل و

1. International Christian Embassy Jerusalem

واکنشی به اقدام سیزده دولتی بود که سفرای خود را از قدس فرا خوانده بودند. دولت‌های مذکور بعد از آنکه «اسرائیل» شهر قدس را به‌عنوان پایتخت ابدی خود معرفی کرد، به نشانه اعتراض دست به این اقدام زدند. (قربانی، ۱۳۸۶، ۸۱)

اعضای این سفارت اعتقاد دارند: «اگر اسرائیل پایدار و استوار باقی نماند، جایی برای دومین ظهور مسیح وجود ندارد. این سازمان فقط به حمایت از موجودیت اسرائیل اکتفا نمی‌کند، بلکه از سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌اش نیز حمایت می‌کند از جمله کرانه باختری و نوار غزه را حقی می‌داند که خداوند آن را به ملت یهود بخشیده است.» (هلال، ۱۳۸۶، ۱۵۹) اعضای این سازمان ضمن بیان این ادعا که تشکیل دولت صهیونیستی در فلسطین در راستای پیش‌گویی‌های کتاب مقدس است علت حمایت خویش را نیز از صهیونیست‌ها، ناشی از فرامین کتاب مقدس برای حمایت از این برنامه الهی می‌دانند. یکی از مهم‌ترین آیاتی که اعضای این سازمان برای حمایت از رژیم صهیونیستی به آن استناد می‌ورزند، آیات یک و دو از باب ۴۰ کتاب اشعیا می‌باشد. در این آیات آمده است خدای اسرائیل می‌فرماید: «تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! اهالی اورشلیم را دلداری دهید و به آنان بگویید که روزهای سخت ایشان به سر آمده و گناهانشان بخشیده شده، زیرا من به اندازه گناهانشان آنها را تنبیه کرده‌ام.» (رجبی، ۱۳۹۰، ۱۵۸)

ب. بنیاد مقدس اورشلیم^۱

نام اختصاری آن JTF است و هدف آن تخریب مسجدالاقصی و قبه‌الصخره و به‌جای آن ایجاد سومین معبد یهودی است. با این هدف از گروه‌های افراطی یهودی حمایت به عمل می‌آورد. این بنیاد از سوی «تری ریسن هو» که خود از فرقه مسیحی (تولد نوین) است، بنیان‌گذاری شده است. وی دارای تابعیت مضاعف آمریکایی-اسرائیلی است. سخنگوی بین‌المللی این بنیاد فردی است به نام استانلی گولدفوت که در عین حال یکی از اعضای قدیمی Stern Gang است. Stern Gang یکی از اولین گروه‌های چریکی یهودی بود که در صدد تخلیه فلسطین از انگلیسی‌ها و ایجاد و برپایی

1. Jerusalem Temple Foundation

دولت اسرائیل بوده و در این رابطه اقدامات و عملیات تروریستی بسیاری داشته است. این تشکیلات اعراب اعم از پیر و جوان، زن و مرد را به قتل می‌رساند. حتی هتل داوود شاه را بمب‌گذاری کرد. این گروه‌ها تنها از سوی اولین نخست‌وزیر اسرائیل یعنی دیوید بن گوریون مورد سرزنش قرار گرفت. استانی گلد فوت به‌رغم تکذیب ICEJ دریافت کمک مالی توسط JTF از آن سازمان را مورد تایید قرار می‌دهد. وی جهت جمع‌آوری کمک از مسیحیان آمریکا به این کشور سفر کرده بود و در این کشور در بسیاری از برنامه‌های رادیویی مسیحی شرکت جسته و در کلیساها سخنرانی نموده بود. کمک‌های سالیانه جمع‌آوری شده توسط بنیاد مذکور به‌عنوان مثال تنها در سال ۱۹۸۶ بر یکصد میلیون دلار بالغ بوده است. علاوه بر گلد فوت و ریسین هو و بسیاری دیگر از رهبران فرقه مسیحی بخشوده‌شدگان ایونجلیک آمریکا برای JTF کار می‌کنند. (صاحب خلق، ۱۳۸۵، ۱۱۹-۱۱۸)

ج. کمیته امور عمومی آمریکا و اسرائیل (ایپک)

جمعیت یهودیان آمریکا در حدود شش میلیون نفر برآورد شده که کمتر از دو درصد از کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد. اما یهودیان آمریکا با ایجاد تشکل‌های مهم و ارتباط کامل بین منافع آمریکا و صهیونیسم، به یکی از بانفوذترین گروه‌های اثرگذار در سیاست خارجی دولت آمریکا تبدیل شده‌اند. آنها یکی از اهداف خود را نفوذ در کانون‌های قدرت ایالات متحده تعیین نموده‌اند. از میان ۲۸۱ سازمان یهودی و ۲۵۰ اتحادیه منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین لابی‌های یهودیان در آمریکا کمیته امور عمومی آمریکا و اسرائیل موسوم به «ایپک» می‌باشد که از دهه ۱۹۵۰ شروع به فعالیت نموده و از همان بدو تالیس، هدف خود را مبارزه برای تصویب قوانینی در جهت حمایت از اسرائیل اعلام کرده است. سازمان ایپک مادر تمامی سازمان‌های یهودی آمریکا و در واقع بزرگ‌ترین آنهاست. این سازمان مسئول هماهنگی و برنامه‌ریزی جهت فعالیت تمامی سازمان‌های یهودی آمریکا و همچنین مسئول اصلی جمع‌آوری کمک و اعانه برای اسرائیل به‌شمار می‌رود که ارتباط تنگاتنگ با بیش از ۶۰ اتحادیه دیگر، مسئول ایجاد کانال‌های جدید برای نفوذ رژیم صهیونیستی نیز می‌باشد. این کمیته دارای دفاتر و مراکز منطقه‌ای در سراسر آمریکا و اورشلیم است که هر یک تحت مدیریت یک نفر اداره می‌شود. هر کدام از این

دفاتر دربرگیرنده چند شعبه می‌باشند که امور آنها را با دفتر مرکزی هماهنگ می‌کند. بخش‌های مهم این سازمان عبارتند از: حوزه قانون‌گذاری، سیاست خارجی، امور سیاسی، بخش ارتباطات، بخش توسعه و گسترش (عضوگیری)، رهبری سیاسی. مقر اصلی ایپک در کاپیتال هیل واشنگتن دی‌سی می‌باشد و این موقعیت امتیاز ویژه‌ای را برای دستیابی و دسترسی سهل‌تر به هرم قدرت به این سازمان داده است. ایپک اعضای خود را از بین صهیونیست‌ها (یهودیان و غیریهودیان) گزینش می‌کند که همه آنها در یک چیز اتفاق نظر دارند و آن حمایت از اسرائیل و کانالیزه کردن سیاست خارجی آمریکا در راستای منافع این رژیم می‌باشد زمانی که از اعضا و عناصر سازمان ایپک سخن به میان می‌آید، فهرستی طولانی از اسامی افراد و اشخاص بانفوذ در سیاست خارجی آمریکا به چشم می‌خورد. روزنامه نیویورک تایمز این سازمان را مؤثرترین سازمان در رابطه با روابط آمریکا و اسرائیل اعلام می‌کند. شیمون پرز، وزیر امور خارجه اسرائیل، نیز در مورد اهمیت آن می‌گوید: «ما به ایپک به‌عنوان بزرگ‌ترین پل ارتباطی بین مردم آمریکا و دولت اسرائیل نیازمندیم» ایپک یک کنفرانس سالانه برگزار می‌نماید و در آن به تعیین خط‌مشی کلی کمیته می‌پردازد که این خط‌مشی‌ها با جلسات و برنامه‌های آموزشی مختلفی همراه است که محیط مناسبی برای آموزش اعضا و آشنایی آنها با فرایند لابی‌گری می‌باشد. (<http://www.yahoo.net/maghalat/bank>)

نتیجه‌گیری

اصول‌گرایی مسیحی برآمده از دل پیوریتانیسم بر عصمت و خطاناپذیر بودن کتاب مقدس و تفسیر تحت‌اللفظی آن و برانگیختگی اسرائیل به‌عنوان زمینه‌ساز ظهور حضرت مسیح و برپایی حکومت خداوند استوار است. عهد عتیق بر برگزیده بودن قوم یهود و اینکه سرزمین مقدس از آن یهودیان است، تاکید دارد و اصول‌گرایی مسیحی نیز متأثر از این آموزه‌ها بر جامعه آمریکا و نخبگان آن تاثیر بسزایی داشته و هدایت افکار و سیاست‌های آمریکا را برای حمایت همه‌جانبه از اسرائیل - که مظهر اسرائیل عهد عتیق و زمینه‌ساز ظهور مسیح موعود می‌باشد - جهت بخشیده است. بعد از کشف آمریکا آموزه‌های عهد عتیق بر روح آمریکا دمیده شد و دنیای جدید مأمونی برای بالندگی یهودیت شد. سیر تحولات تاریخی از کشف قاره آمریکا توسط یهودیان مارانو و

پا گذاشتن اولین مهاجران یهودی به دنیای جدید تا تشکیل رژیم اشغالگر اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و بررسی روابط ایالات متحده آمریکا و اسرائیل حکایت از نقش مؤثر و چشم‌گیر عوامل مذهبی و آموزه‌های عهد عتیقی در حمایت آمریکا از اسرائیل دارد. اغلب روسای جمهور آمریکا از زمان تاسیس آمریکا تاکنون بر باورهای مبتنی بر آموزه‌های کتاب مقدس ایمان داشته و دارند و تشکیل کشوری به نام اسرائیل را با اعتقادات مذهبی خویش گره زده و حمایت اساسی و بی‌شائبه‌ای از مهاجرت یهودیان سراسر دنیا به سرزمین‌های فلسطین می‌نمایند، به طوری که بعد از شکل‌گیری رژیم اشغالگر اسرائیل شاهد حمایت‌های بی‌دریغ آمریکا در همه جنبه‌ها به‌خصوص زمینه‌های نظامی و اقتصادی هستیم؛ حتی در عرصه‌ها و مجامع بین‌المللی با استفاده از ابزارهایی چون حق وتو بر جنایت‌های اسرائیل سرپوش گذاشته و خواهان تمکین جامعه جهانی با خواسته‌های نامشروع اسرائیل است. با گذشت زمان یهودیان نبض اقتصادی و سیاسی جامعه آمریکا را به‌دست گرفتند و با تاسیس نهادها و سازمان‌هایی نفوذ خود را در جامعه آمریکا گسترش دادند. به‌خصوص با در اختیار گرفتن رسانه‌ها حوزه نفوذ خود را تا عمق اذهان و افکار آمریکایی‌ها به پیش بردند. ایستگاه‌های رادیویی و شبکه‌های تلویزیونی که در راس آنها مبشران انجیلی قرار دارند، رسالت تبلیغ و ترویج تفکر صهیونیستی را بر عهده گرفتند و این‌گونه تبلیغ می‌کنند که منافع ملی آمریکا با حفظ اسرائیل پیوند خورده و چنانچه کسی با این تفکر مخالفت نماید، با خواست خداوند مخالفت نموده و با حربه‌هایی مثل آنتی سیمیتزم آماج حملات آنان می‌گردد تا منزوی شود. اکنون آمریکا، آمریکای یهودیزه شده است که خود را در چنگال صهیونیسم گرفتار نموده است.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. اکتار، عدنان (۱۳۸۷)، *تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا*، ترجمه نصیر صاحب خلق، چاپ سوم، ناشر: هلال.
۲. التل، عبدالله (۱۳۹۹)، *خطر اليهودیه العالمیه علی الاسلام والمسیحیه*، الطبعة الثالثة، بیروت: المکتب الاسلامیه.
۳. الرفاعی، فؤاد بن عبدالرحمان (۱۳۸۱)، *نفوذ صهیونیسم بر رسانه‌های خبری*، ترجمه حسین سروقامت، تهران: انتشارات کیهان، چاپ دوم.
۴. النجیری، محمود (۱۳۸۶)، *آرمگدون*، ترجمه قیس زعفرانی و رضا عباسپور، تهران: هلال، چاپ سوم.
۵. جعفری، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، «نقش ارزش‌ها، تاریخ و فرهنگ مشترک در اتحاد آمریکا - اسرائیل»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیلی‌شناسی*، سال یازدهم، شماره ۴.
۶. دوست‌محمدی احمد و محمد رجیبی (۱۳۹۰)، «ایالات متحده آمریکا در میدان مغناطیس صهیونیسم مسیحی»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۱، شماره ۳.
۷. رجیبی، محمد (۱۳۹۰)، *صهیونیسم مسیحی و جایگاه آن در ایالات متحده آمریکا*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
۸. رفعت، سعید، «مارتین لوتر، بنیان‌گذار مسیحیت صهیونیستی»، *ماهنامه سیاحت غرب*، شماره ۳۹.
۹. صاحب خلق، نصیر (۱۳۸۵)، *پروتستانتیسم و مسیحیت صهیونیستی*، تهران: هلال، چاپ چهارم.
۱۰. ضابط، حیدر رضا (۱۳۸۱)، «نگاهی به جریان نوظهور صهیونیسم مسیحی در پروتستانتیسم»، *ماهنامه مشکوه*، شماره ۷۴ و ۷۴.
۱۱. قربانی، محمد (۱۳۸۶)، *صهیونیسم مسیحی، فراروایتی بر نومحافظه‌کاری آمریکا*، تهران: هلال، چاپ اول.
۱۲. کنعان، جورجی (۱۳۸۶)، *میراث اسطوره‌ها: اصول‌گرایی مسیحی در نیمکره غربی*، ترجمه موسسه فرهنگی موعود، چاپ اول، تهران: هلال.
۱۳. ندرسیکنند، یوگی (۱۳۸۶)، «صهیونیسم مسیحی»، *ماهنامه سیاحت غرب*، سال چهارم، شماره ۴۸.
۱۴. هلال، رضا (۱۳۸۶)، *مسیح یهودی و فرجام جهان*، ترجمه قیس زعفرانی، تهران: هلال، چاپ چهارم.
15. Falwell, Jerry(1980), *Listen America New York*, Doubleday.
16. Feingold, Henry(1974), *Zion in America*, New York, Hippocrates Books.
17. Gasber, Louis(1993), "The Fundamentalist Movement," *The Hague*.
18. Gilles, Kepel(1994, 106-105), *The Revenge of God: the Resurgence of Islam, Christianity and Judaism in the Modern World*, Cambridge, Polity Press.
19. Halsell, Grace(1986), *Prophecy and Politics: Militant Orange Lists on the Road Non Nuclear War*, Lawrence Hill & Company.
20. Tivnan, Edvard (1987), "The Lobby: Jewish Political Power and American," *Foreign Policy*, Simon Schuster, New York.
21. <http://mouood.org/content/view/5701/3/>
22. <http://www.yahoood.net/maghalat/bank2/d1/11.htm>

خودی و دیگری در نظام آموزشی اسرائیل

مهسا رسولی فر*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۱۴

چکیده

فهم سیاست داخلی و خارجی صهیونیست‌ها مستلزم اطلاع از کم و کیف آموزش و پرورش حاکم بر مدارس اسرائیل می‌باشد. مقامات رژیم اسرائیل بهترین راه برای ایجاد وحدت میان یهودیان مهاجر از سرتاسر دنیا را آموزه‌های یهود می‌دانند. مذهب یون اسرائیل هم، بهترین وسیله برای ترویج آموزه‌های خود را، مدارس و سیستم آموزشی در اسرائیل می‌دانند. بدین ترتیب مدارس صهیونیستی تبدیل شده‌اند به کانون پرورش فکری صهیونیستی، آموزه‌های نظامی، عرب‌ستیزی و دگرگیزی تا بدین ترتیب سربازان صهیونیستی تربیت شوند که بی‌چون و چرا در خدمت آرمان‌های صهیونیسم و در صدد بازپس‌گیری سرزمین موعود باشند. در مقاله پیش‌رو سعی شده با استفاده از نکات روان‌شناختی و مصادیق عینی همراه با نتایج برگرفته از آمارها و گزارشات محققان، مواد درسی و سازوکار آموزشی در نظام تربیتی صهیونیسم مورد بررسی قرار گرفته، یکی از مهم‌ترین دلایل دشمنی و خصومت میان آنها و اعراب ایضاح شود.

واژگان کلیدی: نظام آموزش و پرورش در صهیونیسم، عرب‌ستیزی، نژادپرستی

* محقق در دیپلماسی عمومی و دانش‌آموخته دانشکده روابط بین‌الملل

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیلی‌شناسی، سال شانزدهم، شماره یکم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۱۴۸-۹۹.

هر واحد سیاسی برای حفظ موقعیت خود دست به اقداماتی می‌زند که مطالعه آنها برای کشف سیاست‌های اتخاذیشان در آینده و همین‌طور تحلیل موقعیت کنونی آنها ضروری است. رژیم صهیونیستی برای مشروع جلوه دادن تجاوزاتش بیش از هر چیز فرهنگ و دین را دستمایه خود قرار داده است. بافت خاص رژیم صهیونیستی و توجه به این مهم که اکثریت قاطع ساکنان آن افرادی با عادات و فرهنگ‌های خاص خود هستند که از کشورهای مختلف به آنجا مهاجرت نموده‌اند و تنها وجه اشتراکشان یهودی بودنشان است، موجب شده که صهیونیستی‌ها به این نتیجه برسند که آنچه بیش از هر چیز می‌تواند در وحدت ملت یهود و انتقال ارزش‌های جامعه جدیدشان موثر باشد، مدرسه است. اهمیتی که رژیم صهیونیستی برای تعلیم و تربیت قائل است، چیزی است که بسیار مورد توجه آنان و متاسفانه مورد غفلت از سوی بسیاری از پژوهشگران است. آموزش رکن اصلی قدرت اجتماعی هر جامعه‌ای است و بر روند اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هر جامعه تاثیر می‌گذارد. در این بین برای رژیم صهیونیستی نقش مذهب‌یون بسیار پررنگ است، چراکه با مذهب توجیه خوبی برای مهاجرت به سرزمین موعود و هم برای دفاع از آن و بازپس‌گیری آن به‌وجود می‌آید و مذهب‌یون نیز بهترین راه توسعه خود را در آموزش می‌دیدند در نتیجه بهترین پشتیبان برای آنها وزارت آموزش و پرورش است.

جنبش صهیونیستی مدرسه را اولین محل جهت پایه‌گذاری وحدت امت یهود می‌داند و نهادهای دیگر نظیر محیط و خانواده را در جایگاه‌های بعد قرار می‌دهد. مدرسه در اسراییل فقط وظیفه انتقال دانش‌ها را بر عهده ندارد، بلکه نهادینه کردن تفکرات صهیونیستی در افکار نسل‌های آینده نیز از وظایف مدرسه به‌حساب می‌آید. (میریت مجدی، ۱۳۸۶، ۳۴۷) همان‌طور که نخست‌وزیر اسبق رژیم اشغالگر، لوی اشکل، ۱ گفت: «ما در حال حاضر به‌خاطر حقوق یهودیان تبعیدی مبارزه نمی‌کنیم، بلکه برای به‌اصالت بخشیدن به یهودیت در میان ایشان، یعنی تاکید بر شخصیت یهودی و نیروی نبوغ آنها می‌جنگیم. بی‌گمان ما به قصد برپایی مدارس برای کودکان یهودی تلاش نمی‌کنیم، بلکه ما در راه تربیت یهودی می‌کوشیم.» (عطاری، ۱۳۶۸، ۴۰)

برداشت مسئولین از این مساله که «نباید جمعیت را تعلیم و آموزش داد بلکه باید

حداکثر استفاده را از آنها نمود تا خانواده‌ها مجاب شوند که برای حفظ منافع خود و فرزندان‌شان باید به دین یهود روی آورند، در یک کشور یهودی باید یهودی بود...» همیشه واحد است. (شاهاک، ۱۳۸۰، ۴۳)

مهم‌ترین دوره تحصیل برای دانش‌آموزان دوره ابتدایی است؛ چراکه مبنای مراحل بعدی آموزش است. در این مرحله شخصیت فردی و اجتماعی انسان شکل می‌گیرد، به‌همین دلیل تمرکز اصلی رژیم صهیونیستی بر این دوره تحصیلی است. این مرحله اجباری است و مسئولیت اصلی نظام آموزشی در آماده نمودن و شکل دادن به شخصیت شهروند اسراییلی نیز در این دوره می‌باشد. در مقاله پیش‌رو خواهید دید که چگونه شهروندان اسراییلی برای مبارزه با اعراب آموزش داده می‌شوند. به نظر می‌رسد دگرگریزی و عرب‌ستیزی صهیونیسم‌های افراطی ریشه در مضامین آموزشی آنان دارد، بدین معنا که از همان عنفوان کودکی عرب‌ستیزی و دگرگریزی به آنان آموزش داده می‌شود و تکرار و تداوم آموزه‌ها آنان را به آنچه امروزه شاهدشان هستیم، تبدیل می‌کند. برای پرداختن هرچه بهتر به این فرضیه در ابتدا ساختار نظام آموزشی در اسراییل را بررسی کرده و آموزش نظامی‌گری و اهداف در این سیستم را شرح می‌دهیم، سپس به سیمای اعراب در کتب درسی اسراییلی پرداخته و دلایل عرب‌ستیزی را بر مبنای ریشه‌های نژادپرستی در اسراییل ذکر خواهیم کرد و خواهیم دید چه عواقبی در پی داشته است. در انتهای مقاله نیز با توجه به مطالعات انجام شده، مشکلات موجود در سیستم آموزشی صهیونیسم و تبعات ناشی از آن را خواهیم داشت.

جمع‌آوری مطالب در این تحقیق به روش کتابخانه‌ای صورت پذیرفته و سعی نگارنده بر این بوده که خلاء محدود بودن منابع مطالعاتی را با مطالعه کتب مرتبط با موضوع اما در حوزه‌های دیگر پر نماید؛ به‌طور مثال برای تکمیل مباحث مربوط به روند یادگیری و آموزش به منابع روان‌شناسی مراجعه شده تا با مستدل‌ات علمی بر درستی مطالب صحه گذاریم.

اهمیت آموزش در نظریه پراگماتیسم موجب شده تا نظریات متفکران این مکتب در اثنای مقاله یادآور شود. به واقع نمی‌توان به‌طور قطع اعلام داشت عرب‌ستیزی در صهیونیسم تنها ناشی از سیستم آموزشی آنهاست، اما با توجه به داده‌های به‌دست آمده تا حد زیادی می‌توان اطمینان

داشت یکی از مهم‌ترین مولفه‌ها در نگرش منفی و احساس تنفر نسبت به اعراب از جانب اسرائیلیان نشأت گرفته از تغذیه‌های فکری آنها در کودکی است که در طول مقاله نمونه‌های زیادی را در این باب ذکر خواهیم کرد.

در این مکتب، مدرسه فعال و دانش‌آموز فعال مورد توجه است. کار اساسی مدرسه و تعلیم و تربیت، انتخاب فعالیت‌هایی است که منجر به پیدایش معرفت اساسی و فهم مفید شود و در مرحله دوم رغبت و علاقه شاگردان در انتخاب تجربیات، اهمیت زیادی دارد. وظیفه معلم، تحریک و هدایت رغبت می‌باشد. مدرسه باید مانند لانه زنبور باشد. معلم باید به دانش‌آموز کمک کند تا با استفاده از تجربه‌های گذشته، زمان حاضر و مشکلات آن را درک کند و تجربه‌های زمان حال را وسیله گسترش تجربه در آینده قرار دهد. از نظر این مکتب، تربیت اگر فقط به حفظ معلومات و اطلاعات محدود شود، فاقد ارزش است. ارزش هر مفهومی در نتیجه عملی آن نهفته است. (حیدری فر، ۱۳۹۰)

در قسمت‌های مختلف مقاله خواهید دید که نقش فعال معلمان در تربیت دانش‌آموزان در راستای اهداف رژیم صهیونیستی چگونه است و برای بازدهی هرچه بیشتر چه راه‌کارهایی را در پیش می‌گیرند. نتیجه عملی برای سیستم آموزش و پرورش در اسرائیل چیزی جز تربیت سربازان وفادار به رژیم و افزایش هرچه بیشتر تنفر نسبت به اعراب نیست.

یک. ساختار نظام آموزشی در اسرائیل

دو منبع مهم یهودیان عبارتند از تورات و تلمود؛ تورات واژه‌ای عبری است که از توره به معنی هدایت و قانون گرفته شده است. تورات شامل پنج کتاب یا رساله است که هر کدام را «سفر» می‌نامند. یهودیان معتقدند مضامین تورات به‌طور مستقیم از یهوه به موسی وحی شده و او به اسرائیلیان ابلاغ نموده است. تلمود در واقع شرح و تفسیر تورات به شمار می‌رود و از آن به‌عنوان شریعت شفاهی نیز نام می‌برند. تلمود مانند تورات جزو منابع یهودیان به شمار می‌رود، برای آنها مقدس می‌باشد و حتی برخی از آنها برای این کتاب ارزش بیشتری قائل هستند و تعالیم تلمود الزامی، ثابت و لایتغیر است. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۲۶)

تلمود صریحا می‌گوید: «وظیفه و مسئولیت اصلی که بر عهده والدین گذاشته شده این است که فرزندان خود را برای سراسر عمر به‌عنوان اعضای جامعه یهود تربیت کنند. هدف این تربیت آن است که ایشان را به صورت حلقه‌های محکم و مطمئن در زنجیر پیوستگی ملت اسرائیل درآوردند تا میراث مذهبی که به وسیله نسل‌های پیشین به پدران رسیده است بدون آنکه خللی در آن راه یابد، به فرزندان و نسل‌های بعدی منتقل شود.» (ایروانی، ۱۳۸۳، ۵۳)

از نقطه نظر تاریخی سیر تحول در آموزش و پرورش اسرائیل را به‌طور خلاصه می‌توان این‌گونه شرح داد:

۱۰۳

آموزش سنتی یهودیان در فلسطین تا قبل از قرن نوزدهم مشابه آموزش مسلمانان و مسیحیان یعنی آموزش مکتب‌خانه‌ای بود. تا آن زمان آموزش فرزندان منحصر به تورات و تلمود و تفسیر آن دو بود و شکل نظام‌یافته امروزی را نداشت و تحصیلاتی که برتری خود را در این مراحل اولیه نشان می‌دادند، تحصیلات دینی خود را در سطحی پیشرفته‌تر ادامه می‌دادند. نقطه آغاز آموزش یهودی جدید، نیمه قرن نوزدهم و هم‌زمان با عصر روشنگری در اروپا و تاثیراتی است که این عصر در ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی برجای گذاشت. این اوضاع یهودیان غربی را به تفکر در ارتقای سطح آموزش مدارس یهودی در فلسطین با تقلید از الگوی اروپایی واداشت. از همان زمان هیات‌های آموزشی مختلفی به فلسطین گسیل شدند تا مدارس جدید یهودی را در آنجا تاسیس کنند. گسیل این هیات‌ها به فلسطین هم‌زمان است با از راه رسیدن هیات‌های مشابه به لبنان و دیگر کشورهای عربی و اسلامی. به تناسب هیات‌های اعزامی، زبان آموزشی از فرانسوی تا انگلیسی و آلمانی متفاوت بود. از همان زمان واکنش طبیعی یهودیان متعصب این بود که مدارس جدید را برنتابند و اعلام کنند هرکس فرزندش را به این مدارس بفرستد، کافر است. آنان در مقابله با این مدارس جدید از سال ۱۸۹۸ مراکز پرورشی را افتتاح کردند. در این مراکز با آنکه برنامه‌های آموزشی مشابه برنامه‌های آموزشی مدارس غربی حاکم بود، اما در عین حال تدریس تورات و تلمود و تاریخ یهود به‌عنوان برنامه‌های اساسی آن مورد توجه ویژه قرار داشت. این نزاع پیرامون ماهیت دینی یا سکولار آموزش بر ساختار آموزش در اسرائیل از آغاز تا کنون تاثیر برجای نهاده است. هم جریان‌های دینی و هم جریان‌های غیردینی

از آغاز پیدایش رژیم اشغالگر اسرائیل در تمامی مناطقی که مهاجران در آنها سکنی می‌گزینند، اقدام به تاسیس مدرسه کرده‌اند. بعدها اسرائیل ناچار شد تا این مدارس را در دو قالب «مدارس دولتی» و «مدارس دولتی دینی» به رسمیت بشناسد. در مدارس دولتی دینی برخلاف مدارس نوع اول که در آن تورات تنها به‌عنوان منبعی ادبی و تاریخ قومی و ارزش‌های اخلاقی جهانی تدریس می‌شود، تاکید اصلی بر آموزش دینی و انجام شعائر یهودی است. در مدارس دینی دانش‌آموزان نماز را اقامه می‌کنند و لباس مخصوص «کیبا» می‌پوشند و اعیاد یهودی را جشن می‌گیرند و اصول دین یهود را فرا می‌گیرند و در پایان این مرحله‌ها زبان دوم (انگلیسی یا فرانسوی) را می‌آموزند و افزون بر آن کارهای کشاورزی و فنی حرفه‌ای و صنایع دستی را یاد می‌گیرند. (عترسی، ۱۳۸۴، ۱۰)

پس از تاسیس اسرائیل نظام آموزشی در آن بر پایه سه جریان عمده و زیر نظر «کمسیون ملی» کنست بنا گردیده است. این سه جریان که به شکل‌های سیاسی و حزبی وابسته بوده و ایده‌ها و اندیشه‌های آنها را منعکس می‌نمودند، عبارت بودند از: (حیدر، ۱۳۸۰، ۱۸ تا ۳۵ تا ۴۵ یک. جریان کلی که شامل محصلان قشر متوسط ساکن شهرها و روستاها (موشافاه) و نماینده تفکرات سیاست دست‌راستی‌ها بود؛

دو. جریان کارگری که بیانگر اندیشه‌های سیاسی جنبش کارگری بود؛

سه. جریان مذهبی که فرزندان مذهب‌گرایان جنبش صهیونیستی را در بر می‌گرفت و به‌نام «همزرامی» معروف بود.

در وزارت آموزش و پرورش جریان دیگری وجود داشت. این جریان که پیش از تاسیس اسرائیل مورد تاکید کمسیون ملی فوق‌الذکر نبود، به حزب «اگورات اسرائیل» وابسته بود و آموزش فرزندان مذهب‌گرایان ارتدوکسی یهودی (موسوم به حریدی‌ها) را بر عهده داشت و این جریان هنوز نیز با نام «جریان مستقل» فعالیت می‌کند. وزارت‌خانه فوق‌نظام آموزشی اعراب را در اختیار گرفت و کلیه مدارس آنها (به‌جز مدارس مسیحیان) را دولتی اعلام کرد.

مراحل آموزشی در این رژیم از ابتدا تا پایان دوره دبیرستان به پنج مرحله در نظام جدید تقسیم می‌شود؛ (حیدر، ۱۳۸۰، ۳۵-۴۵)

یک. مرحله کودکی (سه ماه تا دوسال): آموزش رسمی محسوب نمی‌شود و در قالب مهدکودک‌های خصوصی یا وابسته به سازمان‌های زنان یا تشکلات دیگر می‌باشند و از هیچ ارگان رسمی به‌ویژه وزارت آموزش و پرورش کمک مالی دریافت نمی‌کنند.

دو. مرحله قبل از آموزش اجباری (سه تا چهار ساله): آموزش رسمی به حساب نمی‌آید با این حال مهدهای این کودکان بر اساس سیاست اعلام شده برای تشویق و توسعه شبکه مهدکودک‌ها که از اوایل دهه ۷۰ اجرا می‌شود، فعالیت می‌کنند که سه نوع مهدکودک وجود دارد: مهدکودک‌های وابسته به ادارات محلی (توسط وزارت کار و رفاه اجتماعی تامین مالی می‌شود)، مهدکودک‌های وابسته به سازمان زنان و مهدهای خصوصی که گاه با نظارت آموزش و پرورش فعالیت می‌کنند. در دو نوع اول و دوم هر خانواده بسته به وضع اقتصادی بخشی از هزینه‌های ثبت‌نام کودک یا کودکان خود را به صورت قسطی پرداخت می‌کند. در این میان ساکنان ۴۹ شهر و شهرک یهودی‌نشین از پرداخت هرگونه هزینه معاف هستند و در خصوص مهاجرین تازه‌وارد، رژیم اشغالگر ۹۰٪ هزینه ثبت نام کودکان آنها را در مهدکودک‌ها تامین می‌کند، در نوع سوم خانواده‌ها تمامی هزینه‌ها را پرداخت می‌نمایند.

سه. مقطع ابتدایی؛

چهار. مقطع راهنمایی؛ و

پنج. مقطع دبیرستان.

ماهیت کثرت‌گرای جامعه اسرائیل با چارچوب نظام آموزشی آن سازگار است. بنابراین چهارگونه مدرسه در اسرائیل وجود دارد:

یک. مدارس دولتی: اکثریت دانش‌آموزان اسرائیل به این گونه مدارس می‌روند؛

دو. مدارس مذهبی دولتی: این مدارس به مطالعات پیرامون یهودیت، سنت و رعایت اصول دین یهود اهمیت می‌دهند؛

سه. مدارس عربی و دروزی: در این گونه مدارس درس زبان عربی تدریس می‌شود و در آنها تاریخ، مذهب و فرهنگ عربی و دروزی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛

چهار. مدارس مستقل: این مدارس وابسته به گروه‌های متنوع یهودیان محافظه‌کار می‌باشد.

در این مدارس تعلیم مذهبی به صورت فشرده ارائه می‌گردد و کلاس دختران و پسران به‌طور جداگانه تشکیل می‌شود. افزایش اعمال نفوذ والدین در انتخاب برنامه و مطالب درسی و علاقه فزاینده آنان به جهت‌گیری آموزشی فرزندان‌شان موجب گردیده که مدارس جدیدی در رابطه با نظرات و عقاید گروه‌های خاصی از والدین تاسیس گردد. اما تنها مدارس متصدیان امر آموزش در اسرائیل به حساب نمی‌آیند، نظام آموزشی در اسرائیل مانند سایر جنبه‌های زندگی در این رژیم بسیار پیچیده است. تعداد وزارت‌خانه‌ها و کثرت سازمان‌های رسمی و غیررسمی متولی امر آموزش یکی از دلایل این پیچیدگی است و دلیل دیگر اختلاف موجود در مالکیت و نحوه اداره مراکز آموزشی و تنوع فعالیت‌ها می‌باشد. (حیدر، ۱۳۸۰، ۱۷)

علاوه بر مدارس، کنیسه‌های یهودی نقش بزرگی در برنامه تعلیم و تربیت یهودیان بازی می‌کنند. آنجا که رجال دین در خلال مواظب دینی بر پیوند یهود با سرزمین فلسطین و تشجیع ایشان به مهاجرت به آنجا فعالیت می‌کنند، همچنین کنیسه‌ها به انتشار کتب و نشریات اقدام می‌کنند و دوره‌های درسی، کانون‌های بزرگ‌سالان، آموزش‌های خانگی و اردوهای پیش‌آهنگی ترتیب می‌دهند. (عطاری، ۱۳۶۸، ۷۱-۷۰)

نهادهایی که در دست‌یابی به اهداف تعلیم و تربیت یهودی مشارکت دارند عبارتند از: موسسات تعلیم و تربیت عمدی یعنی مدرسه؛ و تعلیم و تربیت غیرعمدی مثل سازمان‌های جوانان، رسانه‌های گروهی و غیره. (عطاری، ۱۳۶۸، ۴۱)

نهادهای (مدارس و کنیسه‌ها): سازمان‌های جوانان، کانون‌های فرهنگی، رسانه‌های گروهی و موسسات تربیتی اسرائیل (در چارچوب طرح پل برادری بین دانشجویان و دانش‌آموزان اسرائیل و یهود دیاسپورا نامیده شده است) برای مدت یک فصل تحصیلی یا بیشتر به فلسطین منتقل می‌شوند و امید چنان است که برخی از اینان تصمیم بر ماندن در اسرائیل بگیرند. (عطاری، ۱۳۶۸، ۷۳)

قانون آموزش رسمی اسرائیل بر ضرورت پی‌ریزی بنیان‌های تعلیم و تربیت بر پایه «ارزش‌های فرهنگی یهود» و «دستاوردهای علمی» اشاره کرده است. مریبان صهیونیست از مدت‌ها قبل از آن بر ضرورت تمرکز بر زمینه‌های علمی، بسیار تاکید کرده بودند. مایر ایلان می‌گوید: «هرگاه بخواهیم دولتی مدرن باشیم بر ما واجب است که اجازه ندهیم تعلیمات ما

مسخ شود و منحصر به تدریس‌های دینی و قومی مختص به ما باشد. چراکه در چنین وضعیتی به‌زودی ناچار می‌شویم که پزشکان و مهندسی‌ها را که احتیاج داریم از کشورهای دیگر وارد کنیم یا اینکه ناگزیر می‌شویم فرزندانمان را به دیاسپورا اعزام کنیم.» (عطاری، ۱۳۶۸، ۱۱۰)

از جمله سازمان‌ها و موسسات مختلف که در زمینه آموزش و پرورش مشغول هستند، عبارتند از: (حیدر، ۱۳۸۰) کمیسیون آموزش و پرورش کنست، وزارت آموزش و پرورش، وزارت فرهنگ، وزارت کار و رفاه اجتماعی، سایر وزارت‌خانه‌ها از جمله وزارت بهداشت، پذیرش مهاجرین، دفاع و مسکن، ادارات محلی، آژانس یهود، و هسترروت (اتحادیه سراسری کارگران).

دو. اداره‌های تعلیمی و تربیتی صهیونیستی:

یک. اداره تعلیم و فرهنگ دیاسپورا: در ۲۸ کشور جهان فعالیت دارد و بیش از هزار مرکز تعلیمی و تربیتی را که دوره‌های آموزش عبری جزئی از آنهاست اداره می‌کند، به‌علاوه اعزام معلمان اسرائیل به خارج و تربیت معلمان یهودی دیاسپورا (موسسه تربیت معلم «گگرنبرگ» نظارت دارد) و انتشار نشریات مختلف و توزیع کتاب‌های درسی تالیف اسرائیل؛

دو. اداره جوانان و داوطلبان وابسته به سازمان جهانی صهیونیسم: با هدف تلقین مبانی صهیونیسم به جوانان خارج از اسرائیل، شناساندن زندگی اسرائیلی به آنها و آگاه ساختنشان از مشکلات و موانعی که اسرائیل با آنها روبه‌روست. (شروع فعالیت این اداره بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷)؛

سه. اداره مهاجرت کودکان و نوجوانان: تشویق به مهاجرت به اسرائیل در میان کودکان و نوجوانان با سن کمتر از سن قانونی (اعطای بورسیه)؛

چهار. سازمان‌های دانشجویی: در جهت ارتباط برقرار کردن بین دانشجویان یهود در سراسر جهان و از سوی دیگر ارتباط آنان با اسرائیل فعالیت می‌کند.

سه. نهادهای تعلیم و تربیت صهیونیستی:

مدارس یهودی: در صدر آنها مدارس یهودی به‌خصوص در دیاسپورا و کنیسه‌های یهودی، وعاظ در جهت ترغیب به مهاجرت و انتشار کتب و نشریات و دوره‌های درسی و ... فعالیت می‌کنند.

سازمان‌های جوانان: که در قالب اردوهای با محتوای فیلم، تئاتر، سخنرانی و نشست‌هایی پیرامون حوادث جاری و تاریخ و فرهنگ یهود، شناخت یهود و ... تشکیل شده‌اند. سازمان‌های جوانان و رهبران صهیونیسم چنین تحلیل کرده بودند که دین عامل موثر و کارسازی در جذب جوانان یهودی به خصوص در عصر حاضر نیست. همچنین دریافته بودند که مدارس یهودی برای دستیابی به اهداف آنان کفایت نمی‌کند. بنابراین از مدت‌ها قبل سازمان‌های جوانان را ایجاد کردند تا در پرورش نسل‌های یهودی مشارکت داشته باشند. از بارزترین فعالیت‌هایی که این سازمان‌ها انجام می‌دهند، برپا کردن اردوهای جوانان در فصل‌های مختلف سال به خصوص در فصل تابستان است. این اردوها افزایش آگاهی اعضا نسبت به هویت یهودی آنان و شناخت میراث فرهنگی یهود را هدف می‌گیرند و از جهت دیگر پیوند دادن ایشان با اسرائیل را هدف خود قرار می‌دهند. (عطاری، ۱۳۶۸، ۱۷)

کانون‌های فرهنگی: شبکه‌ای گسترده از کانون‌های فرهنگی خاص در سطح وسیعی در برخی کشورها همچون آمریکا؛ دوره‌های آموزشی زبان عبری، نمایش فیلم و تئاتر و آوازخوانی. **رسانه‌های گروهی:** تاسیس رادیوهای یهودی و اهمیت زیادی برای نقش روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران یهودی در «مستحیل کردن و کوچاندن» یهودیان.

در نهایت وظیفه اصلی تعلیم و تربیت بر عهده عوامل رژیم اشغالگر است. در خصوص تقسیم کار در آموزش و پرورش صهیونیستی به‌رغم تعدد شرکت‌کنندگان در پیشبرد نظام آموزشی در اسرائیل، عوامل رژیم با به عهده گرفتن وظایف زیر نقش اصلی و تعیین‌کننده را در هدایت و جهت‌دهی این نظام ایفا می‌کند: (عطاری، ۱۳۶۸، ۲۲-۲۱)

یک. اجرای قوانین و مقررات مربوط به آموزش و پرورش؛

دو. تامین بودجه نظام آموزشی، به‌جز بخش کوچک و ناچیزی از مخارج که توسط ادارات محلی تامین می‌گردد؛

سه. نظارت، جهت‌دهی و بازرسی همه‌جانبه اعم از نحوه اداره، متون درسی و شیوه‌های آموزشی؛

چهار. توسعه مراکز آموزشی از طریق تامین بخش بیشتر هزینه‌های ساخت مدارس و خرید

ملزومات مورد نیاز؛ و

پنج. استخدام کادر آموزشی، همه معلمان مقطع ابتدایی و اغلب دبیران مقطع‌های بالاتر کارمند دولت می‌باشند.

رژیم وظایف فوق را به‌طور مستقیم و از طریق وزارت‌خانه‌های تابع انجام می‌دهد البته بسیاری از خدمات آموزشی را ادارات محلی و تشکیلات مردمی با پولی که از وزارت‌خانه‌های مختلف و در راس آن وزارت‌خانه آموزش و پرورش و کار و رفاه اجتماعی دریافت می‌کنند، فراهم می‌نمایند.

چهار. مبانی قانونی آموزش و پرورش

۱۰۹

کنست اسرائیل به منظور سازمان‌دهی به امر آموزش و پرورش چهار قانون کلی را از تصویب گذراند که عبارتند از:

یک. قانون آموزش اجباری (مصوب سال ۱۹۴۹): بر اساس این قانون تمامی پسران و دختران پنج تا ۱۵ ساله ملزم به تحصیل در مدارس می‌باشند و دولت وظیفه دارد آموزش رایگان آنها را فراهم کند. تحصیل در کلاس‌های یازدهم و دوازدهم اجباری نیست ولی رایگان می‌باشد و هزینه آن از طریق مالیاتی که به‌وسیله سازمان ملی بیمه اخذ می‌گردد، تامین می‌شود.

دو. قانون آموزش دولتی (مصوب سال ۱۹۵۳): این قانون دولت را موظف کرده است فرآیند آموزش را در کلیه مراکز رسمی اداره کند و بر اجرای برنامه آموزشی مصوب وزیر آموزش و پرورش نظارت نماید با این شرط که این برنامه ارزش‌های تعیین شده در این قانون را تحکیم بخشد.

سه. قانون شورای آموزش عالی (مصوب سال ۱۹۵۸): این قانون کلیه مراکز تحصیلی مقطع پس از دبیرستان را ملزم به اخذ مجوز لازم از این شورا می‌کند و به وزارت آموزش و پرورش اجازه می‌دهد تا از این مراکز بازدید و بر کار آنها نظارت کند، هرچند این وزارت‌خانه را موظف به تامین بودجه آنها نمی‌کند. در این قانون تصریح شده است که دادن مجوز فعالیت به یک مرکز آموزشی به معنی پذیرش مدرک آن نیست.

چهار. قانون نظارت بر مدارس (مصوب سال ۱۹۶۹): بر اساس این قانون تمامی مراکز آموزشی ملزم به دریافت مجوز از وزارت آموزش و پرورش، بازرسی و نظارت آن وزارت‌خانه می‌باشند.

پنج. مبانی پروژه تربیتی صهیونیستی

تربیت صهیونیستی بر سه عنصر تاکید و تمرکز دارد که همگی در خدمت پروژه صهیونیستی تاسیس دولت عبری و در خدمت همه گروه‌های یهود در این رژیم قرار دارد. آن سه عنصر عبارتند از: احیای زبان عبری، تعمیق پیوند با زمین، پرورش روحیه نظامی‌گری و نژادپرستی.

پیش از تاسیس رژیم اشغالگر اسرائیل زبان عبری زبان متداول میان یهودیان جهان نبود. حتی گفته شده است که تئودور هرزل زمانی که در بازل سوئیس و کمی پیش از افتتاح کنگره نخست جهانی صهیونیست قصد اقامه نماز داشت، ناچار به آموختن کلمات عبری مربوط به نماز شده است. یهودیان جهان به زبان ملتی که در میان آن می‌زیستند، سخن می‌گفتند. از آن رو که زبان یکی از عوامل وحدت ملی است، احیای زبان عبری که از صدها سال پیش از دور تغاول خارج شده بود، نه تنها در فلسطین و مدارس و مراکز تربیتی و آموزشی دیگر، بلکه از طریق دعوت به احیای این زبان و نوسازی آن در کتاب‌ها و نوشته‌های نویسندگان یهود در بسیاری از کشورهای جهان به‌عنوان بخشی اساسی از پروژه صهیونیسم مورد توجه قرار گرفت.

در بعد پیوند با زمین باید گفت دعوت به تحقق پروژه قومی یهودیان در فلسطین بدون تعمیق پیوند روانی و عاطفی با این سرزمین و ایجاد احساس تعلق بدان ممکن نیست. به این ترتیب ادبیات یهودی در جهت تثبیت حق تاریخی یهودیان در سرزمین فلسطین و ضرورت چنگ افکندن برای سرزمین و دفاع از آن - به‌عنوان سرزمین موعود - و استخراج نصوصی مقدس از تورات که این پیوند و ریشه‌های دینی و تاریخی آن را تایید کند، کوشیده است.

احیای احساس ترس یهودیان از دیگران، توجیه نابودسازی دیگران به هدف دفاع از خویش، احیای یادبودهای مربوط به سرکوب و سوزاندن یهودیان، منابع این گرایش‌ها و تمایلات نوشته‌های تاریخی یا سیاسی‌ای نیست که رهبران نظامی یا متفکران یا سیاست‌مداران داخل و خارج اسرائیل عرضه کرده‌اند، بلکه نصوصی از تورات است که ملت برگزیده را که مستحق حیات ابدی است تمجید می‌کند. مانند اینکه یهودیان در نزد خدا محبوب‌تر از فرشتگانند. کتاب‌های درسی و داستان‌ها و دیگر منابع علمی و آموزشی متکی بر این مبانی سه‌گانه تربیت صهیونیستی است و به شیوه‌ای خاص دو سیمای مختلف و متناقض از خود (اسرائیل و ملت یهود) و دیگری

(عرب و دشمن) عرضه می‌کنند. به‌گونه‌ای که سیمای اولی از سوی درخشان و از سوی دیگر در معرض تهدید است، به گونه‌ای که آنان را وامی‌دارد تا به مبانی سه‌گانه یاد شده — به‌ویژه بعد نظامی آن — پناه جویند، سیمای دومی (عرب‌ها) کشنده و مبتنی بر تجاوز و تهدید است، با مراجعه به کتاب‌های عبری اطفال نمونه‌های فراوانی از آنچه یاد شده به‌دست می‌آید.

دو ویژگی متمایز در نظام تربیتی اسرائیل وجود دارد: نخست تقسیم‌بندی آن به دینی و سکولار؛ دوم یک‌پارچگی این نظام در مفاهیمی مثل وفاداری به رژیم و تقویت قدرت آن.

رژیم اسرائیل بر اساس نگرشی سکولار که احیا و رونق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ملت یهود را متناسب با ایده بنیان‌گذاران اولیه پروژه صهیونیسم؛ یعنی هر تزل و بن گوریون هدف خود قرار داده بودند، تاسیس شد. اما این مفهوم با رغبتی که از پایان قرن نوزدهم به این طرف در میان مجامع دینی یهودی نسبت به پدید آوردن جامعه‌ای یهودی و عامل به آموزه‌های تورات در سرزمین اسرائیل شکل گرفت، تعارض داشت. اختلاف بر سر این دو مفهوم متناقض که اولی توسعه‌طلب و سکولار و دومی دینی و متمایل به محدود شدن حیطه فعالیت جامعه یهودی در سرزمین اسرائیل است، یکی از اساسی‌ترین محورهای اضطراب و ناآرامی در درون جامعه اسرائیلی و یکی از پایه‌های جدایی میان جریان‌های سیاسی و دینی در موضع آموزش و پرورش مدارس است. دستگاه روحانیت یهودی (خاخام‌ها) به همراهی احزاب دینی، از زمان تاسیس رژیم اشغالگر اسرائیل تا کنون پیکاری مداوم را برای تقویت سلطه قوانین و احکام دینی بر تمام ساکنان یهودی اسرائیل اداره کرده‌اند و در جهت افزایش تاثیر دین بر زندگی روزانه جامعه اسرائیلی کوشیده‌اند. مدارس و اهداف آموزشی و پرورشی از نزاع میان جریان دینی و جریان سکولار برکنار نمانده‌اند، چندان که یکی از پژوهشگران یهودی، مدارس اسرائیلی را چنین توصیف می‌کند: «این مدارس چالش‌ها و منازعات جامعه را بازتاب می‌دهند و در جهت شکل‌دهی شهروندانی که این چالش‌ها و منازعات را در آینده پی خواهند گرفت، می‌کوشند.» (عترسی، ۱۳۸۴)

در طرح صهیونیست‌ها که با اطلاع و پشتیبانی وزارت آموزش و پرورش صورت می‌گیرد، دانش‌آموزان زیر ۱۵ سال به دو صورت داوطلبانه و اجباری در تمرین‌های نظامی شرکت می‌کنند. در این راستا کودکان نیازمند از طریق مدارس به پادگان‌ها اعزام شده و لباس نظامی در

کارهای ساده به خدمت گرفته می‌شوند، اما از همه بدتر آنکه این کودکان هیچ‌گونه حقی برای مخالفت با اعزام به اردوهای نظامی ندارند. از دیگر نکات مهم در این زمینه آن است که کودکان صهیونیست بر اساس اندیشه لزوم اخراج فلسطینی‌ها و در محیط خشن شهرک‌ها پرورش می‌یابند. کودکان و جوانان یهودی باید برای سربازان به‌ویژه در ایام تعطیلات هدیه جمع‌آوری کرده و برای آنها ارسال نمایند. این امر عمدتاً از سوی مدارس صورت می‌گیرد اما در برخی موارد از سوی وزارت آموزش و پرورش و مقامات محلی نیز مورد تشویق قرار می‌گیرد. (نشریه کیهان، ۱۳۸۳)

۱۶ کتاب درسی اسراییلی که در مدارس اسراییل و به زبان عبری تدریس می‌شوند، در کتاب آموزش نژادپرستی در برنامه‌های درسی اسراییل مورد بررسی قرار گرفته‌اند و با مطالعه این کتاب‌ها و متون مندرج در آن، دریافته شد که آنها یکی از موانع اصلی صلح خاورمیانه هستند، صلحی که در آن کشورهای عربی آزادی سرزمین‌های خود از دست صهیونیست‌ها را دارند. کتاب‌ها عبارتند از: ۱. از داستان‌های شهرک‌نشینان اولیه؛ ۲. نگرهبانان اولیه؛ ۳. ارض وطن (خاک میهن) جلد اول؛ ۴. ارض وطن جلد دوم؛ ۵. بین دیوارهای قدی؛ ۶. پیوند با سرزمین اسراییل؛ ۷. شیوه زندگی در بین دیوارها؛ ۸. سرزمین اسراییل؛ ۹. نقشه جهان‌نما؛ ۱۰. اورشلیم (قدس)؛ ۱۱. اورشلیم (قدس) برای من و تو، من کاشف اورشلیم هستم؛ ۱۲. خروج از دیوارها؛ ۱۳. همراه با مردان و مکان‌ها؛ ۱۴. نقشه‌های جهان‌نما (جزء فعالیت‌های درسی)؛ ۱۵. موقعیت و مرکزیت اورشلیم؛ و ۱۶. اورشلیم مرکز فرهنگی و روحانی (مذهبی) ملت یهود. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۲۶)

معرفی اعراب به‌عنوان بادیه‌نشینان، القای اینکه فلسطینیان بادیه‌نشین هستند و هیچ‌گونه تعلق به سرزمین ندارند و همواره در بین کوه و دشت در رفت و آمدند، برای همین از نظر صهیونیست‌ها، ایشان از خارج آمده‌اند و در سرزمین دیگری مستقر شده‌اند.

در حالی که صهیونیست‌ها از تشکیلات خودگردان فلسطین می‌خواهند مانع از آنچه اقدامات تحریک‌آمیز در مدارس فلسطینی می‌خوانند شود، در قلب نظام آموزشی خود در حال نظامی‌گری مدارس یهودی و نهادینه کردن اصول و مفاهیم تجاوزکارانه هستند. بنا به گزارش‌های موجود، مدارس صهیونیستی شاهد روند نظامی‌گری از بیرون تا درون است و دانش‌آموزان برای خدمت به آرمان صهیونیسم و طرح‌های اشغال‌گرانه آن به صورت نمادین

بسیج می‌شوند، به گونه‌ای که حتی برخی مواقع در راستای ماموریت‌های خود در شهرک‌های صهیونیست‌نشین کرانه باختری به حملات سازمان‌یافته علیه شهروندان فلسطینی دست می‌زنند. شیوه‌های آموزش در اسرائیل نمایان‌گر نظامی‌گری در آموزش و پرورش در تمام مراحل از مهدکودک و آمادگی تا پایان دبیرستان است. در این نظام آموزشی برنامه‌ای موسوم به آمادگی برای ارتش دفاعی اسرائیل وجود دارد که هدف از آن آماده ساختن دانش‌آموزان برای خدمت در ارتش است. (نشریه کیهان، ۱۳۸۳)

در قسمت بعدی رویکرد نظامی‌گری در این رژیم به‌طور مفصل بررسی خواهد شد.

ش. آموزش نظامی‌گری در مدارس اسرائیل

در ژانویه ۲۰۱۰ یکی از ارکان اداری سازمان ملل متحد برای اولین بار تشخیص داد که نظامی‌گری در اداره سیستم آموزشی مدارس، نقض کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودکان بوده و به‌خصوص در نحوه اجرای پروتکل اختیاری کنوانسیون سازمان ملل متحد در مورد حقوق کودکان در مشارکت آنها در مخاصمات مسلحانه^۱ که اسرائیل آن را امضا کرده است. (Sandler, 2010)

در حقیقت بسیاری از دانش‌آموزان با اعتماد کردن به ارتش، بزرگ می‌شوند و این یک سنت دیرینه برای استفاده بی‌چون و چرا از زور و وحشی‌گری در مواجهه با مشکلات است. شرایط بدتر می‌شود هنگامی که در برنامه‌های آموزشی مدارس اسرائیلی ملی‌گرایی شدید عرضه شود. به دانش‌آموزان می‌آموزند که از فلسطینیان متنفر بوده و به آنان اعتماد نکنند. برای مثال کتب درسی شامل نقشه‌هایی با مرزهای نادرست و تصاویر منفی از فلسطینیان است. دو برابر شدن نتیجه چنین تاکتیک‌هایی با افزایش نظامی‌گری، مبهوت‌کننده خواهد شد. یک مطالعه اخیر توسط موسسه تحقیقاتی آلمانی به نام فردریک ابرت استیفانگ^۲ طبق آمار به‌دست آمده از ۱۶۰۰ جوان بین سنین ۱۵ تا ۱۸ سالگی و ۲۱ تا ۲۲ ساله، جوانان مذهبی تمایل خود را برای رهبری قوی دموکراسی نشان دادند و بسیاری باور داشتند که شهروندان عرب در اسرائیل باید از حقوق اولیه

1. Optional Protocol on the Involvement of Children in Armed Conflict (OPAC)

2. German Friedrich-Ebert-Stiftung Research Institute

سیاسی نیز محروم شوند. مطالعات انجام شده توسط معاگر موخوت^۱ نیز نتایج مشابهی در پی داشت. بیش از نیمی از آنها معتقد بودند که فلسطینیان باید از شرکت در مجلس (پارلمان) اسرائیل بهراند. برنامه‌ریزی‌های اخیر موجب افزایش تبعیض و خصومت خواهد شد. این مساله اسرائیل را در معرض خطر بزرگی برای ادامه چرخه تنازع و خشونت قرار می‌دهد. (Sevegny)

آنچه در ادامه می‌خوانید برگرفته از مقاله‌ای (Kestler, 2012) منتشر شده در سایت *الجزیره* است که توسط نگارنده ترجمه شده و بهترین گواه برای ورود و تسلط اندیشه‌های نظامی‌گری در مدارس صهیونیستی است. محققان معتقدند درس‌هایی با محتوای ملی‌گرایی به افزایش پیش‌دوری در مدارس کمک می‌کنند. آیا باید دختران اسرائیلی از معاشرت با فلسطینیان منع شوند؟ این سوال در بین سوالاتی بود که در آزمون انتهای سال تحصیلی دوره دبیرستان درس مدنی در اسرائیل، توسط یک شرکت خصوصی، با موافقت وزارت آموزش و پرورش، مطرح شده بود. یکی از پاسخ‌های پیشنهادی این بود که دختران اسرائیلی باید از فلسطینیان دور نگه داشته شوند؛ چراکه جوانان عرب تهدیدی برای زندگی دختران یهودی قلمداد می‌شوند و علاوه بر آن رابطه بین مردان جوان عرب و دختران یهودی یک تهدید برای اکثریت یهود به حساب می‌آید.

هنگامی که آزمون به تشویق نژادپرستی کلیشه‌ای و ترویج تنفر محکوم شد، بسیاری از فعالان اثبات کردند که این یک پدیده مجزا نیست. در واقع، آنان مدعی شدند که این به یک مشکل عمیق و دیرینه اشاره دارد و آن چیزی نیست جز فراملی‌گرایی که در سیستم آموزشی اسرائیلی جاری است که تبعات منفی بر جوانان اسرائیلی دارد.

نوریت پلد الحانان، یک پروفیسور علوم تربیتی اسرائیلی در دانشگاه عبری اورشلیم (بیت‌المقدس) و نویسنده کتاب *فلسطین در کتب اسرائیلی: ایدئولوژی و تبلیغات در آموزش و پرورش*، اظهار می‌دارد: «کتب مدرسه اسرائیلی مطابق با تمامی مباحث نژادپرستانه، چه کتبی و چه شفاهی است.» وی در ادامه گفت: «هدف، آموزش کودکان برای سربازان خوب شدن است.

1. Maagar Mochot

تو نمی‌توانی سرباز خوبی باشی مگر آنکه چنین تصویر تقریباً مبهمی از دشمن در ذهن نداشته باشی، و تو چیز زیادی از مردم نمی‌دانی مگر آنکه آنها مشکلات و تهدیدات تلقی می‌گردند.» طی سال‌ها برنامه‌های مشترکی بین وزارت آموزش و پرورش و ارتش اسرائیل وجود داشته است. یک برنامه جدید به نام «درخ‌ارخ» (مسیر ارزش‌ها)^۱ در اواسط ماه ژوئن پرده‌برداری شد که به معنی حس مسئولیت و وفاداری به دولت و تحکیم روابط بین مدارس اسرائیل با ارتش است. بیش از ۲۵۰ معلم اسرائیلی در فوریه این سال (۲۰۱۲) نامه‌ای به گیدون صعار، وزیر آموزش و پرورش و یکی از اعضای حزب لیکود بنیامین نتانیاوو، نوشتند تا اعلام کنند که از مشارکت در پیشنهاد تور «میراث خلیل»^۲ وزیر برای تقویت ارزش‌های «یهود و صهیونیست» بین دانش‌آموزان اجتناب می‌ورزند: «ما می‌دانیم که وظیفه شغلیمان مربی‌گری به‌منظور نمایاندن حقایق به دانش‌آموزان به بهترین وجه ممکن است. یک سرباز وظیفه حقیقی مغرض، هرگز یک حقیقت نیست. به‌همین دلیل، ما نمی‌خواهیم نمایندگان چنین سیاستی باشیم و به خودمان دروغ نمی‌گوییم. ما از شما مسئله داریم که به استفاده از سیستم آموزشی برای اهداف افراطی سیاسی پایان دهید و بیان می‌داریم که در صورتی که از ما برای همراهی و همکاری در چنین تورهایی درخواست کنند، ما آن را انجام نخواهیم داد.»

در یک آمارگیری در سال ۲۰۱۰ که توسط موسسه تحقیقاتی اسرائیلی به‌نام معاگر موخوت انجام شد، ۵۰ درصد از نوجوانان بین ۱۵ تا ۱۸ سال اسرائیلی بر این باور بودند که شهروندان فلسطینی در اسرائیل نباید حقوقی مشابه هم‌تایان فلسطینی خود داشته باشند. حدود ۵۶ درصد آراء حاکی از آن بود که باید مانع فلسطینیان برای ورود به پارلمان، کنیست، شد و ۵۰ درصد آنان که خود را از مذهبیون می‌شناختند، گفتند که با شعار «مرگ بر اعراب» موافقت می‌کنند. بنا به گفته پلد الحانان چنین رویکردهایی برای یک سیستم آموزشی که ملی‌گرایی را فراتر از

1. Derekh Erekh: Path of Values

۲. Hebron Heritage: الخلیل یا حبرون، بزرگ‌ترین شهر در کرانه باختری رود اردن در منطقه حبرون (محافظة الخلیل) در ۳۰ کیلومتری جنوب اورشلیم قرار گرفته‌است و توسط دولت خودگردان فلسطین اداره می‌شود. حبرون یکی از چهار شهر مقدس یهود محسوب می‌شود و در کنار شهرهای اورشلیم، صفاد و طبریه، محل سکونت بسیاری از دانشمندان مذهبی یهودی بوده است.

دانشوری و آزادی عقیده می‌داند شایع خواهد بود، آنان اهمیتی به حقوق بین‌الملل نمی‌دهند، به تصمیمات بین‌المللی بی‌توجهند و عدالت بین‌المللی و حقوق بشر و مشابه آن برایشان محلی از اعراب ندارد؛ چراکه نیاموخته‌اند به اینها احترام بگذارند. به گفته ایشان، اصلاح درونی سیستم آموزشی اسرائیل غیرممکن است؛ چراکه بیشتر اسرائیلیان آن را ناکارآمد نمی‌دانند تا درصدد اصلاحش برآیند. ایشان به خبرگزاری الجزیره گفتند: «توقف این سیستم نیز بسیار سخت است، تغییر بزرگ زمانی رخ خواهد داد که آمریکا صرف هزینه‌های مالی برای مهمات و اسلحه در اینجا را متوقف کند و یک تحریم حقیقی و واقعی رخ بدهد در غیر این صورت حساب کار دست مقامات نخواهد آمد.» خانم رادنا کازین، پژوهشگر و نویسنده مطبوعات اسرائیل، می‌گوید: «کسی که همه مقاطع تحصیلی در اسرائیل را پی بگیرد به خوبی درمی‌یابد که رویکرد اصلی بر اساس آموزش روح نظامی و داوطلب شدن برای ارتش و آماده ساختن کودک برای اینکه روح اسپارته‌ها در وجودش به غلیان درآید و او یک رزمنده شود، شکل گرفته است.» (نعامی)

روند نظامی شدن آموزش و پرورش در اسرائیل بر سه اساس صورت می‌گیرد: (نعامی)

یک. غرس مفاهیم نظامی‌گری و زور در روح و جسم دانش‌آموزان؛

دو. مجبور شدن ارتش به اداره کردن نهادهای آموزش و پرورش و تعلیم دانش‌آموزان توسط ارتشیان؛

سه. پدیدار شدن مدارس دینی- نظامی که خطرناک‌ترین نمونه‌های نظامی شدن آموزش و پرورش اسرائیل است؛ زیرا دانش‌آموزان در این‌گونه مدارس در تصویری کاملاً سیاه هم آموزش دینی می‌بینند و هم آموزش نظامی‌گری.

هفت. تدریس و تبلیغ ارزش‌های نظامی‌گری

نظامی‌گری در آموزش و پرورش اسرائیل با وسایل متعدد و مختلفی صورت می‌پذیرد. سیستم آموزش اسرائیل تلاش می‌کند که از همان هنگام که کودک مسائلی را درک می‌کند، مفاهیم نظامی‌گری را به او تفهیم کند. به‌طور مثال، در مهدکودک‌ها، مسئولان مهدکودک برنامه‌هایی برای بازدید از پایگاه‌های ارتش ترتیب می‌دهند و اصرار می‌ورزند که همه کودکان

در حالی که بر تانک‌ها ایستاده‌اند، عکس‌های یادگاری بگیرند و پس از آن پرچم یگان‌های مختلف به کودکان داده می‌شود تا آنها را در مهدکودک نصب کنند. نکته مهم این است که اسرائیل و رهبران‌ش که ادعای دموکراسی دارند، هرگز برای کودکان از ارزش‌های دموکراسی و مساوات صحبت به میان نمی‌آورند. در دبیرستان‌ها، مدیران دیدارهایی از پایگاه‌های ارتش صورت می‌دهند و دانش‌آموزان دبیرستانی در پایگاه‌ها تمرین‌های نظامی با گلوله‌های واقعی را شاهد می‌شوند. مدیران دبیرستان‌ها همچنین دانش‌آموزان را به محل درگیری ارتش اسرائیل و کشورهای عربی می‌برند. (نعامی) دادن هدایا به سربازان، نوشتن نامه‌های تشکرآمیز برای آنها، مطالعه زندگی رهبران و فرماندهان اسرائیلی، نوشتن انشاء در مورد آنان، رفتن به نمایشگاه‌هایی که برای گرامی داشتن یاد سربازان اسرائیلی است و غیره، از برنامه‌های در نظر گرفته شده برای دانش‌آموزان است.

هشت. سلطه نظامی‌ها بر مدیریت موسسات آموزشی

یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های نظامی شدن آموزش و پرورش در اسرائیل سلطه یافتن افسران بلندپایه ذخیره در پست‌های مهم در سیستم آموزش و پرورش است و وزارت آموزش و پرورش اسرائیل طرحی به نام «تسافتا» را به شدت تامین مالی می‌کند و هدف از آن به کار گرفتن افسران بازنشسته ارتش و اطلاعات در سیستم آموزشی است. برخی از کسانی که در سیستم آموزشی به مناصب بالا رسیده‌اند، کارنامه جنایت‌آمیزی علیه فرزندان ملت فلسطین داشته‌اند، همانند سرهنگ ایلان باتمان که فرمانده نظامی رام الله و جنین بوده است. نکته جالب توجه این است که مسئولان آموزش و پرورش می‌گویند آنها برای امر آموزش و پرورش از افسران یاد شده بهره نمی‌جویند، بلکه هدف اصلی پی‌ریزی ارزش‌های نظامی‌گری در دانش‌آموزان است. خانم دکتر سیگال بن بورات، استاد پرورشی در دانشگاه حیفا، در مورد استفاده آموزشی و پرورشی از کمک‌های بازنشستگان ارتش چنین می‌گوید: «اگر می‌خواهی در اسرائیل شهروند خوبی قلمداد شوی باید در ارتش خدمت کنی و پس از آن جذب بازار کار شوی.» او می‌گوید: «بدین ترتیب واژه شهروند خوب در اسرائیل به‌طور کلی تهی از مضامین دموکراسی و انسانیت است؛ زیرا در کشورهای دموکراتیک،

سیستم‌های آموزشی آنها بر اساس غیرنظامی‌ها شکل می‌گیرد و معلم‌ها نه ارتشی هستند و نه وابسته به ارتش.» ایلی بودیا، استاد دانشگاه حیفا، در پژوهش خود می‌گوید: «تاکید کتاب‌های درسی اسرائیل بر عدم تحقق صلح با اعراب است. طبق همین پژوهش روشن شده که کتاب‌های درسی طی مدت نیم‌قرن، شعله‌درگیری فلسطین - اسرائیل را روشن نگاه داشته و حالت جنگی کاملاً پی‌ریزی کرده و روند نه صلح، بلکه جنگ میان عرب‌ها و یهودیان را شدت بخشیده است.» ایلی بودیا روش‌های تدریس یهودیان را با لفظ «منحرف» توصیف می‌کند و می‌گوید: «کتاب‌های درسی یهودیان فقط و فقط نفرت از عرب‌ها را در دل‌های دانش‌آموزان اسرائیلی غرس می‌کند و این نتیجه را در ذهن آنها به‌وجود می‌آورد که آنچه که در مدرسه می‌گذرد در روند صلح یا جنگ آینده کاملاً اثرگذار است و رهبران اسرائیلی این نوع تفکر را به‌شدت مورد حمایت قرار می‌دهند.» بودیا می‌گوید: «سیستم آموزشی اسرائیل راهی را برگزیده که در واقع کتاب‌های درسی فقط یک هدف را پی‌گیری کنند و آن به‌وجود آوردن جامعه‌ای متمایز است.» وی در ادامه می‌گوید: «سه چهارم کتاب‌های درسی اسرائیل مجاز نیستند زیرا دانش‌آموزان را به سوی خطرآفرینی رهنمون می‌سازند.» وی ادامه می‌دهد که: «در کتاب‌های درسی تلاش شده است عرب‌ها را شیطان‌صفت و به‌دور از خصایل انسانی توصیف کند و همین امر موجب گردیده است اسرائیلی‌ها به صورت انسان‌های متمدن و طرف‌داران صلح معرفی شوند و در مقابل عرب‌ها خائن، کینه‌توز، عقب مانده، جنایتکار و ربایندگانی کثیف و خراب‌کارنی همیشگی نمایانده شوند و قبایل یهودی را شریف، محترم و شجاع توصیف کرده‌اند.» (نعامی)

نه. سیمای اعراب در کتب اسرائیلی

ترسیم چهره اعراب در کتب اسرائیلی ارتباط مستقیمی با برنامه‌ها و اهداف این رژیم برای دانش‌آموزانش دارد. اینکه زندگی کودک اسرائیلی رابطه تنگاتنگی با زندگی ملت و رژیم اسرائیل داشته باشد، نیازمند آماده‌سازی ذهنی و روانی است؛ در واقع باید کودک از لحاظ روانی آمادگی کافی برای پذیرش این مساله را داشته باشد. جنگ روانی صهیونیسم با اهداف زیر بوده است:

یک. رها ساختن یهود از چنگال اساطیر یهود؛

دو. پرهیز از اصطکاک با فرهنگ یهودآزاری در اروپا؛ و سه. توطئه بر ضد مخالفان صهیونیسم و تخریب چهره آنها. به همین منظور محورهای اصلی جنگ روانی صهیونیسم عبارتند از: شایعات به جای اساطیر، تخریب چهره غربیان، جنگ روانی مستقیم. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۱۴)

این رژیم به دو منظور دست به جنگ روانی می‌زند: آراستن چهره یهودیان؛ و خدشه‌دار ساختن چهره عرب‌ها. هدف دوم به سهولت انجام می‌پذیرد؛ زیرا افکار استعمارگرانه‌ای که در گذشته در میان غربی‌ها رواج داشته به تحقق این هدف کمک می‌کند، اما هدف اول به دشواری قابل دستیابی است زیرا تنفر غرب از یهود تنها به افکار گذشته مربوط نمی‌شود، بلکه به هم‌زیستی آنان به گروه‌های یهودی ارتباط دارد. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۲۸) همان‌طور که می‌دانیم بافت تکثرگرای اسرائیلی و تفاوت‌های موجود در بین آنان در خصوص برداشت و فهم از یهودیت در نگاه آنان به اعراب نیز تاثیر دارد.

ده. نگرش اسرائیلی‌ها به اعراب

لایبک‌ها: اینان عقیده دارند که درآمد اسرائیلی باید متناسب با برتری نظامی و فن‌آوری این رژیم بر عرب‌ها فزونی داشته باشد. لایبک‌ها شیوه‌های مختلفی را برای بالا بردن برتری خود اعمال می‌کنند و همواره خود را در حل مسابقه با زمان می‌دانند، در نتیجه از اینکه اقتصاد جایگزین سیاست شود احساس نگرانی می‌کنند و آماده می‌شوند تا اسرائیل بزرگ (عنصر زمین) را به اسرائیل قدرتمند (عنصر اقتصاد) تبدیل کنند. جلالانی چون رابین پرز و باراک که دست کمی از شارون ندارند، به این گروه وابسته‌اند.

متعصب‌ها: اینان عرب‌ها را «بیگانگان» می‌شمرند و آنان را از انسانیت دور می‌دانند (عقیده دارند که غیریهودیان شبه‌حیوانند) و در هر مناسبتی عرب را به‌عنوان «فرزندان اسماعیل» نفرین می‌کنند.

صهیونیست‌های دست‌راستی: نماینده این گروه حزب لیکود است که آمیزه‌ای از لایبک‌ها و متعصب‌هاست. اینان لایبک‌هایی هستند که نتوانسته‌اند از یهودی بودن خود صرف‌نظر کنند و

هر از گاهی به یهودیت خود رجوع می‌کنند. شارون بهترین نمونه هنجار رفتاری این گروه است. ویژگی‌های این رفتار عبارت است از:

یک. تحقیر مرتب و مضاعف نژاد عرب، ناشی از ویژگی لایبک و متعصب یهودی؛

دو. افراط در همه جوانب برای دنبال کردن مقاصد مختلف در آن واحد؛ زیرا به عقیده آنان پیروزی در زمین و اقتصاد را باید با هم حفظ کرد و از این رو با اصل «زمین در برابر صلح» و اصولاً همه طرح‌های صلحی که تا به امروز پیشنهاد شده، مخالفند و امیدوارند که به قطب اقتصادی منطقه تبدیل شوند؛ و

سه. جمع میان اهداف متناقض (فردی و اجتماعی).

چنانچه مشاهده می‌شود تفاوت در دیدگاه‌های اسرائیلی نیز در نهایت در نگاه منفی آنان به اعراب تاثیر نداشته و همه آنها اعراب را دشمن خود تلقی می‌کنند. روش صهیونیست‌ها بر تاکید تربیت ایدئولوژیک از طریق پروژه‌های مخصوص تربیتی است که در مدارس ابتدایی در سرزمین بدون مرز اسرائیل با هدف نهادینه کردن روح تنفر از فلسطینی‌ها و اعراب در ذهن دانش‌آموزان اجرا می‌شود. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۱۵)

در هر دو نظام لایبک و دینی، اصول و برنامه‌های درسی بر ایجاد ترس از دیگران و ایجاد تنفر و کینه در افکار دانش‌آموزان اسرائیلی استوار است. در کتب درسی اسرائیل، تلاش گردیده ذهنیتی منفی از اعراب به دانش‌آموزان اسرائیلی تلقین گردد و آنها را با صفاتی زشت مانند خزندگان، تروریست، مار افعی، دزد و اختلاس‌کننده، دزد، عرب وحشی، سگ، پست، خون‌ریز، خون‌خوار، خون‌آشام، راهزن، بادیه‌نشین، عقب‌مانده، رهگذر فقیر، محتاج کمک یهودیان، قبول‌کننده صدقات، شکنجه‌گر یهودیان و خائن توصیف می‌کنند. ملاحظه می‌گردد که هر جا عرب‌ها توصیف می‌گردند، حتما کلمه «دزد» نیز همراه آن می‌باشد. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۲۳)

اینکه اعراب با چنین صفاتی در کتب درسی اسرائیلی خوانده می‌شوند، از لحاظ روان‌شناسی تاثیر شگرفی بر نگرش دانش‌آموزان دارد. یادگیری موضوع اصلی روان‌شناسی است و به معنی تغییر نسبتاً پایدار در رفتار بر اثر تجربه است. (بنسون، ۱۳۸۹، ۶۲)

برای درک هرچه بهتر این جمله توجه به آزمایش بندورا خالی از لطف نیست. آلبرت بندورا

نوعی از رفتارگرایی را در اوایل دهه ۱۹۶۰ ابداع کرد که ابتدا «رفتارگرایی اجتماعی» و سپس نظریه عقلانی اجتماعی خوانده شد. طبق این نظریه برای اینکه رفتاری ظاهر شود، لزومی ندارد که مستقیماً تأکید گردد. ما می‌توانیم صرفاً با مشاهده دیگران و دیدن عواقب اعمال آنها یاد بگیریم. این یادگیری «دست دوم» جانشینی و یا یادگیری مشاهده‌ای نام گرفته است. او در سال ۱۹۶۳ در یک آزمایش ساده از دو گروه کودک استفاده کرد. گروه آزمایشی یک، بزرگسالان را در اتاق بازی‌ها مشاهده کرد که نسبت به یک آدمک بادکنکی با خشونت رفتار می‌کرد. در همان حال گروه کنترل یک بزرگسال را مشاهده کرد که بدون خشونت بازی می‌کرد، هر یک از کودکان در اتاق بازی تنها گذاشته شده و رفتار آنها توسط فیلم برداری مشاهده شد. گروه آزمایش بی‌هیچ‌گونه تشویق مستقیم از گروه کنترل خشن‌تر عمل کرد. نتیجه کودکان رفتار یک سرمشق را بدون هیچ‌گونه تقویت ظاهری، بی‌اختیار تقلید می‌کنند. این یک مورد از اولین نمونه‌هایی بود که نشان داد کودکان به‌خصوص از رفتار خشونت‌آمیز تقلید می‌کنند. (بنسون، ۱۳۸۹، ۹۲-۹۱) بندورا معتقد است کودکان با دیدن مدل‌های پرخاش‌گری، پرخاش‌گری را می‌آموزند. وی نظریه پرخاش‌گری ذاتی را رد می‌کند و آن را نتیجه نفوذ شرایط محیطی می‌داند. (نیکزاد، ۱۳۸۲، ۶۸) با توجه به نظریه فوق‌الذکر و آگاهی نسبت به فرآیند یادگیری در افراد، در خواهیم یافت که چگونه آموزش خشونت، تنفر و خودبرتربینی کودکان اسرائیلی نسبت به فلسطینی‌ها در روح و جسم آنان نهادینه می‌شود. توجه به مراحل یادگیری در افراد بسیار مهم است. در واقع با توجه به مقوله ناخودآگاه و یادگیری، افراد مرحله‌ای را برای آموختن چیزی که درباره آن هیچ اطلاعی ندارند، طی می‌کنند. نگارنده با مطالعه مطالبی در این خصوص به یک جمع‌بندی رسیده است که در ادامه خواهد آمد. به‌طور کلی چهار مرحله یادگیری عبارتند از: (The Four Stages of Learning)

یک. عدم آگاهی از عدم توانمندی: ^۱ در این مرحله فرد به ناتوانی خود در خصوص مساله یا مورد خاصی هیچ اطلاعی ندارد؛

دو. آگاهی از عدم توانمندی: ^۲ در این مرحله فرد به ناتوانی خود پی برده است و این

1. Unconscious Incompetence

2. Conscious Incompetence

دشوارترین مرحله است، در این مرحله یادگیری آغاز می‌شود و در همین مرحله است که بیشتر افراد آموختن را متوقف می‌کنند؛

سه. آگاهی از توانمندی: ^۱ در این مرحله فرد می‌داند که قادر به انجام فعلی است، این مرحله نسبت به مرحله دوم آسان‌تر است اما همچنان فرد احساس ناراحتی دارد و درگیر در آموختن است؛ چهار. عدم آگاهی از توانمندی: ^۲ در این مرحله فرد به‌طور ناخودآگاه آنچه را آموخته انجام می‌دهد و در واقع مهارت و دانشی که فراگرفته بخشی از طبیعت وی می‌شود و او بدون اینکه بخواهد در مورد آن موضوع خاص بیندیشد، آن را انجام می‌دهد.

بدین صورت درمی‌یابیم که چطور کودکی که هیچ ذهنیتی نسبت به جامعه اعراب ندارد، طی سال‌ها آنها را بزرگ‌ترین دشمن و سزاوارترین افراد برای آوارگی و کشته‌شدن می‌داند! ذهن کودک در ابتدا در خصوص چنین دشمنی (که ساخته سیاست‌های صهیونیستی است) بی‌خبر است و حتی خود نیز از این عدم آگاهی بی‌اطلاع است، وی حتی نمی‌داند برای مقابله با دشمن چگونه باید رفتار کرد، پس از مدتی با آموزش در مهدکودک‌ها و مدارس درمی‌یابد که نسبت به موضوع وجود دشمن ناآگاه بوده و حالا باید راهی برای مقابله با آنها بیاموزد، با گذشت سال‌ها و تغذیه مغزی در راستای سیاست‌های صهیونیستی وی می‌آموزد که چگونه آگاهانه در برابر دشمن خود بایستد و دست به کشتن آنها بزند و اما در مرحله آخر آنچه به‌راستی شگفتی‌آفرین است، انجام آنچه آموخته به‌صورت ناخودآگاه است! او بدون هیچ فکری و حتی دلیلی به‌شکل ناخودآگاه اعراب را دشمن و برای مقابله با آنان دست به اسلحه می‌برد. دقیق مثل راننده‌ای که پس از طی کردن دوره‌های آموزشی به‌طور ناخودآگاه و بدون هیچ تفکری می‌داند که در هر موقعیتی چه واکنشی باید بروز دهد. قصیده محمود درویش به‌نام «عابرون فی کلام عابر» ۱۶ از دو جهت مورد بهره‌برداری سیاسی قرار گرفت: یکی تاثیر در افکار عمومی عرب‌ها که البته طبیعی بود؛ و دیگری به صورت تدریس آن در مدارس اسرائیل به منظور گوشزد کردن خطر اعراب و رویکرد ناخودآگاه آنها به صهیونیسم. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۲۴۸)

1. Conscious Competence
2. Unconscious Competence

یازده. مستحکم کردن فرهنگ نفرت و جنایت

در این مدرسه‌ها بسیاری از فتواها به دانش‌آموزان آموخته می‌شود که هدف آن مستحکم کردن فرهنگ نفرت و جنایت در میان جوانان یهودی است و آنها را آماده می‌سازد تا برخوردی بسیار نژادپرستانه و تاریک‌اندیشانه نسبت به اعراب و مسلمانان داشته باشند. یکی از خطرناک‌ترین فتواها که به دانش‌آموزان مدرسه دینی، تدریس و تلقین می‌شود، فتوایی است که توسط خاخام مردخای الياهو صادر شده است. وی خاخام اعظم سابق دولت عبری بود، هم‌اکنون نیز این خاخام مهم‌ترین مرجعیت به حساب می‌آید و «یشیفوت همسدر» انحصاراً، فتواهای وی را آموزش داده و به کار می‌بندد. فتوای ایشان ماده‌های درسی است که خاخام‌ها بر چگونگی تدریس آن با هم به رقابت می‌پردازند. وی فتوایی صادر نمود مبنی بر اینکه فلسطینی‌ها باید به‌طور کامل نابود شوند، وی همچنین دستور داد تا این فتوا در همه مدارس دینی - نظامی اسرائیل تدریس شود و رسانه‌های جمعی اسرائیل این فتوا را منتشر کردند. این فتوا به‌ویژه از طرف وسایل ارتباط جمعی مذهبیون بسیار مورد استقبال قرار گرفت و به‌صورت کتاب و توضیحات درون همه کنیست‌های اسرائیل و مجانی انتشار داده شد. این فتوا قتل فلسطینی‌ها را واجب می‌شمارد حتی آنهایی که در جنگ و درگیری با اشغالگران شرکت نکرده‌اند. خاخام الياهو تنها به این هم اکتفا نکرده، بلکه تصریح می‌نماید که این حکم تنها فتوا نیست بلکه فریضه واجبی است از طرف خداوند که بر یهودیان واجب است آن را اجرا کنند. یک هفته پس از صدور این فتوا یکی از خاخام‌های برجسته اسرائیلی به‌نام الیعازر ملمید، مدیر مدرسه دینی - نظامی، در شهرک «تفوح» اقدام به صدور فتوایی نمود و به دانش‌آموزان اجازه داد که می‌توانند محصولات مزرعه‌های فلسطینی‌ها را سرقت کنند؛ زیرا آنها «اغیار» به حساب می‌آیند و حق یهودیان است که املاکشان را غارت کنند. عملاً و پس از صدور فتوا، دانش‌آموزان اقدام به سرقت و تخریب مزرعه‌های فلسطینی‌ها در شمال غرب رود اردن کردند. (یاهف، ۲۰۰۶) خاخام اعظم دیگری در شهرک «کریات اربع»، به‌نام دوف لیئور در منطقه شرق شهر «خلیل» فلسطین، که در عین حال رییس مجالس شهرک‌های غرب رود اردن بوده و یک مدرسه دینی را هم اداره می‌کند، فتوا صادر نمود که برای شهرک‌نشینان مباح است که گاو و گوسفندان و همچنین چاه‌های آب املاک کشاورزان فلسطینی در روستاها و شهرک‌های

مجاور می‌باشد را مسموم کنند. در فردای صدور فتوا شهرک‌نشینان در جهت اجرای فتوا به خود تردید راه نداده و به پاشیدن انواع سموم بر محل چراگاه‌ها و رفت‌وآمد گاو و گوسفندان مردم کرده و کشاورزان فلسطینی هر روز می‌دیدند که تعدادی از گاو و گوسفندانشان، مرده و ورم کرده به زمین افتاده‌اند. در مورد تاثیر این فتواها باید گفت که بسیار خطرناک است؛ زیرا غالب دانش‌آموزان مدارس دینی می‌کوشند که در مراکز مهم نظامی و موسسات اطلاعاتی استخدام شوند. بر اساس مطالعاتی که بخش علوم اجتماعی دانشگاه بار ایلان به عمل آورده، روشن شده است که ۹۹ درصد از دانش‌آموزان مدارس دینی و ۹۰ درصد متدینان اسرائیل عموماً بر این باورند که اگر قوانین و مقررات دولتی مغایر فتواهای خاخام‌ها بود، نباید از آن تبعیت کرده بلکه باید آنها را نادیده انگارند.

می‌توان گفت موضوعات برنامه‌های درسی اسرائیل آینه تمام‌نمای سرشت نژادپرستانه اسرائیل بر ضد اعراب و حقوق آنان به حساب می‌آید. این برنامه‌ها منعکس‌کننده این گفته هر نزل می‌باشد: «اگر روزی زنده باشم و بار دیگر بر شهر بیت‌المقدس دست یابیم، هرآنچه را برای یهود مقدس نمی‌باشد نابود می‌کنم و تمامی آثار باستانی را گرچه قرن‌ها از آنها گذشته باشد ویران خواهیم نمود.» بدون شک مقصود از این سخنان آثار تاریخی اسلامی و مسیحی است و در متون کتاب‌های درسی اسرائیل که مورد بررسی قرار گرفته، این مساله را به وضوح مشاهده خواهیم کرد. متون کتاب‌های اسرائیل چیزی نیست مگر ترجمه ادعاهای مربوط به محافظت از امنیت اسرائیل و تفکرات مفاهیم مرتبط به امنیت اسرائیل و شعارهایی نظیر «صلح مسلح»، «قدرت بالاتر از حق است» و مفهوم «کمربند امنیتی» و ایجاد «دیوار حائل» و در نهایت این ادعای رهبران اسرائیل که مرز اسرائیل آن جایی است که سربازان اسرائیل حضور دارند. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۹)

دوازده. اهداف مواد درسی مدارس

آموزش و پرورش در اسرائیل میراث ارزشمندی است. با پیروی از نسل‌های گذشته، آموزش در جامعه اسرائیل یک ارزش اساسی تلقی شده و کلید آینده آن به‌شمار می‌آید. هدف نظام آموزشی آن است که کودکان را در جامعه کثرت‌گرا و برخوردار از دموکراسی اسرائیل، که در آن افراد متعلق به زمینه‌های نژادی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی مختلف با هم زندگی می‌کنند، برای

پذیرش مسئولیت آماده نماید. این هدف بر ارزش‌های یهودیت، عشق به سرزمین و اصول آزادی و تسامح استوار است. اسرائیل با تاکید بر اهمیت مهارت‌های علمی و فنی در تلاش است تا برای توسعه مستمر رژیم از سطح علمی بالایی برخوردار شود.

نقش مدرسه اسرائیل، نقش تلقین معلومات نیست، بلکه محققا نقش تربیت و خلق فرهنگ مرتبط با آرمان‌های ملی است. ساچر در سال ۱۹۱۷ نوشت: «ما به تاسیس مدرسه در فلسطین، فقط به‌عنوان وسیله آموزش تعدادی از دانش‌آموزان یهودی نگاه نمی‌کنیم، بلکه افق دیدگاه ما از آن فراتر است. به‌درستی مدرسه نماد رسالتی عظیم در تربیت خویشتن خویش است و این رسالت به دوش ماست ... مدرسه نماد بازسازی نسل‌های ما بر پایه ملیت است که به دوام ملت و قوم ما در آینده نوید داده است.» (عطاری، ۱۳۶۸، ۹۳)

در سالنامه ۱۹۴۷ اسرائیل، هدف تعلیم و تربیت در دیاسپورا چنین ترسیم شده است: بر تعلیم و تربیت یهودی در دیاسپورا واجب است که جوانان را به‌گونه‌ای تربیت کند که در رویای وطن و صهیونیسم به سر ببرند که عظیم‌ترین انقلاب در تاریخ انسان در اسرائیل روی داده است و به این ترتیب زندگی او را با زندگی ملت و رژیم اشغالگر اسرائیل مربوط می‌سازد. (عطاری، ۱۳۶۸، ۶۸) محور برنامه در هر دو مدارس دینی و مدنی درس‌های یهودی، تورات و تلمود است.

سیزده. اهداف تدریس تورات

یک. دانش‌آموز بزرگان، رهبران، انبیاء و قهرمانان امت خدا را بشناسد و بر تاریخ «ملت در سرزمینش» آگاه گردد؛

دو. دانش‌آموز «سرزمین اسرائیل» طبیعت و آثار باستانی آن را بشناسد و بر ارتباط میان «ملت و سرزمینش» آگاه شود؛

سه. دانش‌آموز پایه‌هایی را که اصول تورات بر آن استوار می‌شود و نیز آنچه را که تورات به تمدن انسانی تقدیم کرده است، بشناسد.

چهارده. درس تاریخ

مکمل تورات است و بر آن تکیه دارد. همان گونه که در مورد تدریس تورات بین مدارس لاییک و دینی اختلاف وجود دارد، در تدریس تاریخ نیز بین این دو نوع مدرسه اختلاف به چشم می خورد. در حالی که هدف از درس تاریخ در مدارس دینی، پرورش دانش آموزان در راستای اعتقاد راسخ نسبت به «حمایت الهی از اسرائیل»، شناساندن ابناء بنی اسرائیل به ایشان، نشان دادن اهمیت یهود و ملت های جهان در طول تاریخ، توجه به عنایت داشتن به تدریس آن در طول تاریخ و نشان دادن حفظ مراسم و تشریفات از گذشته های دور به ایشان است، درس تاریخ در مدارس مدنی موارد زیر را هدف قرار می دهد:

یک. دانش آموز به این ارزش که تمدن انسانی نتیجه کوشش های مشترک یهود و ملت های جهان در طول روزگاران بوده برسد و آنچه را «ملت ما» در آن مشارکت داشته و سهمی را که ملت های دیگر در تکوین این تمدن داشته اند، آن گونه که شایسته است گرامی بدارد.

دو. وجدان ملی یهود را در قلوب جوانان بنشانند، احساس ایشان را نسبت به سرنوشت مشترک یهودی تقویت کند و بذر محبت نسبت به همه یهودیان سراسر جهان را در قلب هایشان برویاند.

سه. دانش آموز اهمیت دولت اسرائیل در تامین موجودیت زیستی و استمرار موجودیت تاریخی ایشان را درک کند و احساس مسئولیت فردی را نسبت به استحکام بخشیدن به ارکان رژیم و نیز نسبت به تکامل و توسعه آن نزد خود رشد دهد. همچنین این درس برانگیختن روحیه آمادگی دانش آموزان برای خدمت به رژیم و پاسخ به تقاضاهای آن را بر عهده دارد.

چهار. صفات رجال مشهور امت یهودی در شخصیت دانش آموزان متجلی گردد.

پنج. دانش آموز بحث و بررسی مشکلات جامعه انسانی و قضاوت درباره آن را از طریق تحلیل و استنتاج منطقی بیاموزد و به آن عادت کند و در جهت حل آن از طریق تفکر انتقادی مستقل اقدام کند.

پانزده. زبان عبری

زبان عبری از زبان دین سنتی نقش یک «زبان ملی» را بازی می کند، ابزاری برای ایجاد

وحدت در درون جامعه اسرائیل و وسیله‌ای برای تعمیق وابستگی و عشق به سرزمین است. اهداف این درس عبارتند از:

یک. دانش‌آموز منش متعالی امت و عقاید و احساسات آن را در طول مراحل تطور امت یهودی در دوره‌های مختلف فرا گیرد و پیوند تاریخی جداناپذیری را که بین «ملت» اسرائیل و فرهنگش همواره برقرار است، تقویت کند.

دو. تقویت روابط جوانان یهودی اسرائیل با یهودیان سراسر جهان و افزایش آگاهی ایشان نسبت به سرنوشت مشترک و پیوند مستمر تاریخی یهود جهان با اسرائیل.

علوم و ریاضیات نیز به منظور عدم غفلت از زمینه‌های دیگر معرفتی تدریس می‌شود؛ گرچه در همین دروس ریاضی و مشابه آن نیز از مثال‌های مرتبط با جنگ‌آوری و سربازان و ادوات جنگی زده می‌شود. کار یدی و زراعت با هدف تمرین دادن هر فرد در به کار گرفتن دست‌ها و آموختن عدم تحقیر کار یدی و احترام به حرفه زراعت آموزش داده می‌شود. تربیت مدنی (یا تربیت اجتماعی) برای تقویت عشق به میهن، ایجاد احساس مسئولیت نسبت به ثروت‌های ملی و ایجاد آمادگی برای اقدام به کارهای گوناگون (ساده یا دشوار، متکرر یا ابتکاری) و به پایان رسانیدن این کارها با حالتی سرشار از روح مسئولیت‌پذیری و تعلق خاطر.

گادنا (آموزش نظامی) که مقدمه‌ای است برای درآمدن به جرگه خدمت اجباری سربازی که از سن ۱۸ سالگی و بعد از پایان دوره دبیرستان شروع می‌شود. (Kleinberger, 1960, 155) هدف از ایجاد انسان پیشتاز اسرائیلی که به کار یدی و زراعی احترام می‌گذارد، با زمین پیوند دارد و از روح نظامی‌گری برخوردار است. قانون آموزش و پرورش اسرائیل به این مطلب اشاره دارد. ماده دوم آن تصریح دارد بر اینکه «هدف تعلیمات رسمی در مقطع ابتدایی، پایه‌ریزی بنیان‌های تربیت بر ارزش‌های فرهنگی یهود، پیشرفت‌های علم، میهن‌پرستی، وابستگی به دولت و ملت یهود، انجام کار یدی و زراعی، پرورش انسان پیش‌گام و فعالیت برای ایجاد جامعه آزاد، برابر همراه با گذشت، تعاون و بشردوستی است.» (عطاری، ۱۳۶۸، ۹۳) اولین مدرسه دبیرستانی یهودی که در فلسطین ایجاد شد یک مدرسه زراعی بود. (Bentwich, 1965, 62)

خدمت سربازی برای آن دسته از دانش‌آموزانی که در حال آموختن در مدارس دینی هستند،

اجباری نیست و اینطور به نظر می‌رسد که آنان با فراگیری آموزه‌های متعصبانه نژادپرستانه انگیزه کافی برای مبارزه و تلاش برای بازپس‌گیری آنچه سرزمین مادری شان می‌خوانند دارند. به‌طور قطع این آموزه‌ها اگر محرک‌های قوی‌تری از آموزه‌های نظامی برای مبارزه نباشد کمتر نیست. بازتاب چنین آموزش‌هایی را در آمارگیری‌ها و پژوهش‌های محققین می‌توان تا حد زیادی دید. حداقل نیمی از نمونه دانش‌آموزی مورد بررسی در یک پژوهش، یهود را هوشمندتر، شجاع‌تر و امین‌تر از غیریهود می‌شناسند. در پژوهش دیگری که استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تل‌آویو، جرج تامارین، انجام داد، به استناد قطعه‌ای از سفر یوشع که از دروس مصوب اصلی است، دو سوال برای ۱۰۶۶ نفر دانش‌آموز مطرح کرد: یک. آیا رفتار یوشع بن نون و بنی‌اسرائیل در قتل‌عام تمامی جانداران اریحا درست بوده است یا نه؟ دو. آیا رفتار ارتش اسرائیل در اشغال دهکده‌های اعراب نیز چنین باید باشد؟

به سوال دوم، ۳۰ درصد قاطعانه پاسخ آری و ۴۰ درصد پاسخ خیر دادند و ۳۰ درصد باقی‌مانده در این‌باره ابراز تردید کردند. این شواهد روشن می‌کند که حاصل محتوای آموزشی در مدارس در راستای القای باور برگزیدگی است که نتیجه طبیعی آن از یک سو جهت‌گیری نژادپرستانه و از سوی دیگر تحریک روح نظامی‌گری در میان دانش‌آموزان خواهد بود. بدین ترتیب محصولات تربیتی مدارس اسرائیلی انسانی است که باور کرده که توسط دشمنان ضدیهود محاصره شده است و چاره‌ای جز جنگ و کشتار ندارد. نکته جالب آنکه نتایج بررسی پروفیسور تامارین که چهره حقیقی یک جامعه را افشا می‌کرد، باعث اخراج وی از دانشگاه شد. (ایروانی، ۱۳۸۳، ۷۰-۶۹)

تامارین در پژوهش خویش حکایت قتل‌عام و تخریب شهر اریحا به دست یوشع، جانشین حضرت موسی، را بین هزار نفر از شاگردان کلاس‌های چهارم تا هشتم مدارس اسرائیل - که کتاب یوشع در برنامه درسی آنان قرار دارد - توزیع نمود و به همراه آن این پرسش را مطرح نمود: «تصور کنید که ارتش اسرائیل، در ضمن جنگ یک دهکده عربی را اشغال کند. حال به نظر شما آیا باید نسبت به ساکنان این دهکده همان رفتاری را اعمال کند که یوشع با ساکنان اریحا کرد؟» نتیجه این نظرخواهی شگفت‌آور بود. حدود ۶۶ تا ۹۵ درصد این دانش‌آموزان به پرسش مذکور پاسخ مثبت دادند و حق کشتار دسته‌جمعی و تخریب را برای ارتش ثابت دانستند. (اقلیدی‌نژاد)

شانزده. ریشه‌های نژادپرستی در آیین صهیونیسم

نژادپرستی در صهیونیسم ریشه در دو چیز دارد: یکی آموزه‌های تورات و تلمود و در اصل آموزه‌های مقدس آنان؛ و دیگری اندیشه‌های متفکرین و سیاستمداران معاصر این رژیم. نژادپرستی صهیونیستی از رویای ایجاد کشور یهودی در سرزمین فلسطین آشکار شد؛ زیرا راهبرد خود را اخراج ساکنین اصلی این کشور قرار دادند، سیاستی که بعدها به سیاست ترانسفر معروف گردید. این سیاست فقط برگرفته از فلسفه یهودی بودن دولت نیست، بلکه نتیجه طبیعی نژادپرستی جنبش صهیونیستی است که نوعی جدید از نژادپرستی بنا نهاده است. (عبدالعال، صفا محمود، ۱۳۸۶، ۲۵)

در تورات آمده «من خداوند شما هستم که به دیگران برتریتان دادم و برای من مقدس هستید برای اینکه من قدوس هستم و رب و شما را برای خود آفریدم.» (سفرالاولین) در عدد اصحاح ۵۵.۳۳ این متن آمده است: «اگر ساکنین این سرزمین را اخراج نکنید، آنها مانند خاری بر چشمان شما خواهد بود و نیزه‌ای در پلکتان...» در نتیجه بدون شک اولین نشانه‌های نژادپرستی، برتری جویی و تعصب ریشه در تورات دارد و ایده برتری نژادی که از مهم‌ترین اصولی است که تفکر صهیونیسم به آن تمسک می‌جوید، نتیجه احساس خودبرتربینی و تمایز است. (عبدالعال، صفا محمود، ۱۳۸۶، ۲۶)

۱۲۹

دانش‌آموز اسرائیلی درس‌هایی از تورات فرامی‌گیرد و متن‌هایی از تورات را می‌خواند. مثل «که تو را برای پروردگاری که خدای توست، ملت مقدسی، پروردگار فقط تو را برگزیده است که برای او امتی ممتاز از همه امت‌های روی زمین باشی» (التوراه) و مثل «من پروردگار شمایم، خداوندی که شما را میان امتهای انتخاب کردم و شما را برتری دادم تا برای من باشید.» (سفر الاخبار؛ عطاری، ۱۳۶۸، ۱۱۶)

باور به برگزیدگی در آیین یهود ریشه‌های تاریخی دارد و از آنجا که دقیقا چنین اعتقادی با انتظاری که از یک آیین توحیدی و الهی می‌رود، متعارض است، در اینکه چنین باوری در مبانی اعتقادی اصیل یهودیت ریشه داشته باشد، باید تردید کرد. اما همان مبانی تاریخی، پیام‌هایی به‌دنبال داشت که به جریان تعاملی میان مردم یهودی و جوامع غیریهودی انجامید. خودخاصه‌بینی و احساس متفاوت بودن، یهودی را به انزوای گتوها کشید و از وی موجودی غیراجتماعی ساخت و

ارتباط او را با ملت‌ها و تمدن‌ها قطع کرد. یهودیان نفرت‌هایی در درون خود نسبت به دیگران پرورش دادند و خودخاصه‌بینی و واکنش‌های ناشی از آن توسط یهودیان، در غیریهودیان نیز حساسیت‌های زیادی را ایجاد کرد؛ به‌گونه‌ای که عکس‌العمل‌های منفی و خشنی را علیه یهودیان زمینه‌سازی کرد. چنین رفتارهایی در اروپا سابقه طولانی داشته است. (ایروانی، شهین، ۱۳۸۳، ۷۵) در سال ۱۹۱۷ سازمان جاسوسی بریتانیا متن سند رسمی را که بن‌گورین تنظیم کرده بود، سرقت کرد. عنوان آن مدرک «خطوط بنیادین اسرائیل» بود. این سند که در سال ۱۹۷۲ به وزارت خارجه اسرائیل بازگردانیده شده، تصریح می‌کند که حکومت یهودی که در نظر است تاسیس گردد، شرق اردن را نیز در بر می‌گیرد. همچنین تصریح می‌کند که مرزهای اسرائیل رود لیتانی، در جنوب دره البکاء در لبنان، را نیز در بر می‌گیرد. (عطاری، ۱۳۶۸، ۵۳)

سخنان رهبران صهیونیست به وضوح روند حکومت و ایدئولوژی نژادپرستانه و فاشیستی آن را از بدو شکل‌گیری آشکار می‌نماید. همچنین معانی این ایدئولوژی در کتاب‌های درسی مدارس آنها در مراحل مختلف آموزشی نیز تکرار می‌گردد. به‌طور مثال، این گفته بن‌گوریون شاهد این مدعاست: «می‌توان قانون را کنار گذاشت و به آنچه یهود ساخته است توجه نمود.» اسحاق شامیر توصیه‌ای بر این کلام اضافه نموده است: «بباید به آداب و رسوم خودمان توجه نماییم، نه اخلاق و آداب و رسوم یهودی هیچ‌یک مخالفتی با تروریسم به‌عنوان یک وسیله جنگی در جریان درگیری‌ها ندارد، از این رو ما نباید به‌خاطر استفاده از ترور خود را سرزنش کنیم؛ زیرا در تورات آمده است: آنها را از بین ببرید و کشاورزی و زنان آنها را نابود نمایید. به‌درستی که ترورهای ما نقش بزرگی در نزع ما دارد.» قبل از این دو نفر، هر تزل یکی از موسسین اصلی جنبش صهیونیستی می‌گوید: «به هیچ وجه برادری عمومی چیز خوشایندی به حساب نمی‌آید، وجود دشمن شرط اصلی جهت افزایش تلاش‌ها و رشد انسان است. فردی که مواد منفجره قوی می‌سازد بیشتر از هزار مبلغ صلح و مهربانی به استقرار صلح کمک می‌کند.» (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۶)

حرکت صهیونیسم از آغاز توسعه‌طلبی‌های خود را پنهان نکرده است. هنگامی که وابسته نظامی آلمان در وین از هر تزل، پدر صهیونیسم، پرسید آیا کشور مطلوب بیروت را نیز دربر خواهد گرفت؟ او پاسخ داد: «زود است آنچه را که به آن احتیاج داریم، همه آن نیازهای افزایش یافته به

زمین را، مطالبه کنیم.» همچنین هر تزل در یادداشت‌های روزانه‌اش پنهان نکرده است که «سرزمین مطلوب گستره پهناور بین مصر و رود فرات است.» (عطاری، ۱۳۶۸، ۵۲)

در اوج غرور اسرائیل به قدرتمندی خویش بود که بن گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل در دو دوره ۱۹۵۴-۱۹۴۸ و ۱۹۶۲-۱۹۵۵، می‌گفت: «مرزهای دولت ما هر جایی است که گام‌های سپاه ما به آن برسد.» (عطاری، ۱۳۶۸، ۵۴)

زیگرید لیهمان، نویسنده صهیونیست در بخشی از اظهارات خود از واکنش عجیب و غریب یهودیان نسبت به دیدار انور سادات، رئیس‌جمهور اسبق مصر از تل‌آویو، سخن گفت و اظهار داشت: «مسئولان عالی‌رتبه اسرائیل در آن زمان بر این امر تاکید داشتند که باید برای تعمیق ارزش‌های صهیونیسم کوشید حتی اگر به قیمت زیر پا گذاشتن فرهنگ صلح باشد و در نهایت نیز کار به جایی رسید که زبولون هامر، وزیر وقت آموزش می‌گفت برخی رهبران عرب معتقدند که اگر در میدان جنگ موفق به نابودی ما نشوند، از طریق صلح این هدف را تحقق خواهند بخشید.» آنطوان شلحت، دیگر نویسنده صهیونیست، می‌گوید: «در بازه زمانی میان روی کار آمدن لیمور لیوناد (وزیر اسبق آموزش رژیم صهیونیستی) تا سال ۲۰۰۰، چهره‌های راست‌گرا و تندرو در راس هرم آموزش در اسرائیل قرار داشتند و در دوره‌ای که لیوناد منصب وزارت را برعهده گرفت، خطرناک‌ترین دوره برای آموزش اسرائیل به حساب می‌آمد؛ زیرا این نهاد تعلیمی تا یک قدمی فاشیسم پیش رفت و هرگونه اطلاعات تاریخی که خلاف اندیشه‌های صهیونیسم بود را حذف کرد و چنین تبلیغ می‌شد که فلسطین به جز تعداد اندکی از افراد خالی از سکنه بوده است که البته این تعداد در سال ۱۹۴۸ از محل زندگی خود گریختند.» (باشگاه اندیشه، ۲۰۱۲) در اندیشه برخی یهودیان افراطی مانند ری شیمون به مواردی برمی‌خوریم که گفته‌اند که غیریهودی حتی بهترینش هم کشتنی است «مار حتی بهترینش، باید مغزش متلاشی شود.» (شاهاک، ۱۳۷۸، ۱۵۲-۱۴۹) روسل تیکینو در کتاب خود نشان می‌دهد که چگونه از واژه ملیت در اسرائیل سوءاستفاده شده است؛ زیرا مصداق آن برخلاف بسیاری از کشورها تمام افرادی نیست که در جامعه اسرائیل زندگی می‌کنند، در اسرائیل غیریهودیان و عرب‌ها شهروند نبوده و عملاً از حقوق اجتماعی محروم گردیده‌اند. (Tekiner)

نژادپرستی این احساس را تحریک و این تفکر را تقویت می‌نماید که با دیگران باید بر مبنای نژاد و اصل و نسب آنها برخورد نمود، این امر موجب می‌شود نوجوانان و جوانان صهیونیستی در خصوص قدرت و برتری خود بر دیگر مردم جهان مبالغه کنند و آن را وسیله‌ای برای حفظ و بقای خود و پاک بودن نژاد خود بدانند. به‌همین منوال برنامه‌های درسی اسرائیل تمایل به جنگ را تشویق می‌کند؛ زیرا تنها وسیله باقی مانده برای جوانان و نوجوانان جهت دفاع از حقوق مشروع آنها خواهد بود. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۲۲)

تمرکز بر درس‌های یهودی در برنامه اسرائیل با جهت‌گیری نژادپرستانه مرتبط است. تحریک روح نظامی‌گری در میان دانش‌آموزان و قرار دادن آنها در جو یک انسان محصور و محاط به وسیله دشمنان است که چاره‌ای جز جنگ ندارند و به این وسیله برای پذیرش وظیفه پیوستن به نیروهای نظامی در سن مناسب آمادگی روانی می‌یابد. بر این اساس برنامه درسی در آموزش تورات مثلاً بر موضوع‌های جنگی که در آن و به‌خصوص در سفر یوشع آمده است، متمرکز می‌شود. از نمونه‌های این متن سفر الخروج ۲۷:۳۳ است: «در حالی که نزدیک شهر می‌شوی تا با آنها به جنگ بپرداز ... همه را از دم تیغ بگذران» التوراه: سفر العود: ۳۱، «خداوند به موسی چنین گفت: انتقام بنی‌اسرائیل را از اهل مدین بگیر پس همان‌گونه که پروردگار موسی فرمان داده بود با اهل مدین جنگیدند...» (عطاری، ۱۳۶۸، ۱۱۹) اما این نژادپرستی شدیدترین نمود خود را در برابر اعراب و به‌خصوص فلسطینیان بروز داده است، در واقع روحیه خودبرتربینی صهیونیستی در قالب مبارزه با فلسطینیان بیش از دیگر اقوام و ملل ظهور یافته است.

هدف. دلایل عرب‌ستیزی در صهیونیسم

در گذشته نگاه اسرائیلیان نسبت به اعراب همچون امروزه تنفرآمیز و مملو از خصم نبوده است، شاید یکی از مهم‌ترین علل این تغییر دیدگاه چیزی جز تاثیرات سیستم آموزش و پرورش بر روان شهروندان اسرائیلی به‌خصوص کودکان آنان که با گذشت زمان تبدیل شدند، به سربازان اسرائیلی نباشد. در طول تاریخ معاصر ذهنیت اسرائیلی‌ها نسبت به عرب‌ها از «فرد صلجوی شرقی» به تصویر «عرب دشمن خونخوار» تغییر پیدا کرده است. اصطلاح اول توسط مهاجرین

اولیه که از کشورهای اروپایی به فلسطین مهاجرت می‌کردند به کار برده شد، اما همین که فلسطینی‌ها در برابر طرح و پروژه آنها ایستادگی کردند، سعی گردید ذهنیتی بد از آنها ایجاد کنند و اصطلاح دوم در مورد آنها به کار گرفته شد و این مرحله در واقع پس از ایجاد اسرائیل در سال ۱۹۴۸ آغاز شد و با جنگ‌های پی‌درپی متحول گردید. در تمام متون عبری هرکجا از گروه‌ها و یا شخصیت‌های یهودی نامی به میان می‌آید، آنها خلق برگزیده، مردم اسطوره‌ای و ... توصیف می‌گردند تا این‌گونه تلقین گردد که آنها بهترین مخلوقات می‌باشند. آنها همچنین نژاد سامی را برترین نژاد پنداشته و این‌گونه تلقین می‌کنند که سامی‌ها تنها فرزندان ابراهیم از فرزندش اسحاق و پسر ساره می‌باشند و نسل فرزند دیگر ابراهیم یعنی اسماعیل که از همسر دیگرش هاجر می‌باشند، در مقامی پایین‌تر قرار دارند و از این‌رو عرب‌ها که از فرزندان اسماعیل هستند، به صفات بدی توصیف می‌گردند. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۲۴)

گویی مشکل صهیونیست‌ها با اعراب تنها به خاطر ریشه‌های تاریخی و یا ممانعت آنها از واگذاری سرزمین‌هایشان به اسرائیلیان نبوده، بلکه به دلیل ناتوانی اسرائیلیان در ابراز تنفر نسبت به دیگر اقوام و ملل نیز بی‌تاثیر نبوده است. در اصل دو عامل درونی و بیرونی در این عرب‌ستیزی سهیم بوده‌اند.

از نقطه نظر تاریخی به دلیل قدرت جوامع غربی نسبت به یهودیان صهیونیست‌ها نتوانستند تنفر و دشمنی خود را نسبت به آنها ابراز نمایند، به همین دلیل دنبال قربانی می‌گشتند تا تمامی احساس حقارت خود را نسبت به آنها ابراز نمایند و مسئولیت تمام مشکلات و بدبختی‌های خود را متوجه آنها نمایند، آنها در ابتدا مردم فلسطین و سپس اعراب را پیدا کردند. از این طریق به یهودیانی که در کشورها و جوامع مختلف مورد ظلم و ستم واقع شده بودند، نقش منتقم اعطا شد، به گونه‌ای که اکنون آنها نقش سرکوبگر را علیه عرب‌ها به خصوص فلسطینی‌ها ایفا می‌نمایند. شاید این از نتایج احساس نومیدی و سرخوردگی آنها در اثر اقدامات نازی‌ها بر ضد یهودیان در جوامع غربی باشد. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۲۱)

احزاب متعصب یهودی بیش از دیگران با عرب‌ها دشمنی می‌ورزند. یهود معنای «هویت خود» را در داخل گتو می‌یابد و در خارج از گتو نشانی از آن نمی‌بیند، در نتیجه برای غلبه بر

نگرانی فروپاشی هویت دست به پرخاشگری و ستیزه‌جویی می‌زند، به‌گونه‌ای که هرآنچه خارج از گتو است (و به تبع آن هر غیر یهودی) را زشت می‌بیند و تهدیدی برای خود می‌پندارد. از سویی دیگر، یهودی برای مبارزه با آنچه برای خود بد می‌داند هیچ حد و حدودی نمی‌شناسد. مسئولیت او در برابر خداوند تنها در مورد آزار و اذیت بر یهودیان دیگر خلاصه می‌شود و در مورد غیر یهودیان هیچ مسئولیتی ندارد. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۵۰)

یهودیان به تجربه آموخته‌اند که برقراری رابطه طبیعی با دیگران موجب از بین رفتن برتری نژاد آنان و استحاله در دیگران می‌شود، در نتیجه در نظر آنان رابطه سلطه‌جویانه و توطئه‌گرایانه مورد پذیرش و رابطه عادی و دوجنبه مردود است. استراتژیست‌های اسرائیل و در راس آنها یوسی بیلین، وزیر دادگستری دوره رابین، بر این واقعه تاکید دارند، خطر استحاله، مشکل بزرگ و پایان اسرائیل. یهودیان با این نگرش که ملت برگزیده خدا هستند از لاک خود بیرون می‌آیند تا وارد بازی «ارباب و برده» شوند. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۵۳) امتیاز یهودی متولد شدن، یهودیان دیگر را به این دید می‌نگرند که به سطح بشریت (یهود) نرسیده‌اند، در نتیجه کسی که از پدر و مادر یهودی متولد شود، حتی اگر ملحد باشد، انسانی برتر است. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۹۱)

تامل در تلاش‌هایی که صهیونیست‌ها در ترسیم چهره یهودیان از راه جنگ روانی انجام دادند، موید این نکته است که آنها بر شخصیت‌های یهودی که دارای اصالت یهودی نیستند تاکید دارند، هرچند کسانی باشند که یهودی بودن خود را انکار کنند. این تلاش‌ها با اهداف زیر صورت می‌گیرد: (نابلسی، ۱۳۸۷، ۱۳۰)

یک. رها ساختن یهود از چنگال اساطیر یهودی با تکیه بر اندیشه‌های لاییک و آفریدن اسطوره‌های جدید برگرفته از فرهنگ یهودیان؛

دو. پرهیز از اصطکاک با فرهنگ یهودآزاری در اروپا و تلاش برای دامن زدن به دشمنی اروپاییان با نازی‌ها از طریق بزرگ‌نمایی مساله هولوکاست؛

سه. توطئه بر ضد مخالفان صهیونیسم و تخریب چهره آنها؛ این مخالفان عبارتند از:

الف. عرب‌ها به‌عنوان دشمنان دیرینه و همیشگی یهود؛

ب. یهودیانی که سرانجام اسرائیل را با ظهور مسیح مرتبط می‌دانند؛

ج. یهودیانی که از اساس با اندیشه صهیونیسم مخالفند؛

د. نظریه پردازان مخالف صهیونیسم.

هجده. جنگ روانی بر ضد عرب‌ها

علاوه بر مکانیزم دفاعی «هم‌نوایی با تجاوزگر» که موجب تغییر ماهیت جماعت صهیونیسم از ترسو و ذلیل به متجاوز و درنده شد! شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که صهیونیسم آمادگی آن را داشته است که در جای دیگری غیر از سرزمین فلسطین وطن گزینند، در نتیجه انتخاب فلسطین به‌عنوان وطن قوم یهود نشان می‌دهد که دشمنی صهیونیسم با اعراب کاملاً حساب شده، اختیاری و آگاهانه و برآمده از خصومتی است که متفقین؛ یعنی برندگان جنگ جهانی دوم، با اعراب داشتند. انگیزه‌های گوناگونی در این فرآیند موثر بودند از جمله؛

الف. یهودیان به افراد تروریست تبدیل شده بودند و بر ضد اروپاییان دست به اقدامات تروریستی می‌زدند. این جریان ترجیحاً باید به صورت قانونمند درمی‌آمد و به سمت عرب‌ها هدایت می‌شد.

ب. خلاص شدن از دست اوباش و اراذل گتو که طی قرن‌ها در کشورهای متمدن برجای مانده و از هماهنگی با این جوامع ناتوان بودند.

ج. پرداخت خسارت مادی در مقابل کشتار نازی‌ها که موجب وحشت یهودیان در سراسر جهان شده؛ زیرا جنگ روانی در دامن زدن این وحشت نقش موثری داشته است.

د. کسب منافع گوناگون؛ زیرا برپایی کشوری یهودی مستلزماتی دارد که ثروتمندان یهود آن را می‌پردازند. پیشاپیش این ضروریات، سلاح است. به‌علاوه خسارت‌ها و رشوه‌های شخصی مهمی که همچنان ادامه دارد.

با توجه به همه این عوامل ملت‌های عرب به‌عنوان قربانیان اهداف صهیونیستی انتخاب شدند و پس از آنکه اتهام «یهودآزاری» به‌عنوان رسوایی اخلاقی در پی دادگاه‌های نورمبرگ مطرح گردید، صهیونیست‌ها توانستند همگان را با این توطئه هماهنگ سازند. در این میان به این مساله توجهی مبذول نشد که مخالفت یا دشمنی با یهودیان به‌عنوان واکنش در برابر دشمنی و

تجاوز است یا بی جهت انجام می‌گیرد. بدین‌سان جنگ روانی بر ضد اعراب آغاز شد و در واقع آن جایگزین نازی‌ها و به‌عنوان دشمن همه کشورهای پیروز در جنگ جهانی تلقی شدند. صهیونیست‌ها هنگامی وارد جنگ روانی اعراب شدند که از برپایی دولتی یهودی اطمینان یافتند و البته این جنگ حتی در صورت دستیابی به صلح که خود امری غیرممکن است نیز پایان نخواهد یافت. این جنگ در جوانب زیر جریان دارد:

الف. تخریب چهره انسان عرب؛

ب. مطرح نمودن اسرائیل به‌عنوان نماینده تمدن غرب و در نتیجه تبدیل شدن هرگونه دشمنی کشورهای عربی با این رژیم به دشمنی با تمدن غرب؛

ج. جنگ روانی مستقیم.

تخریب چهره عرب‌ها بر مبنای روان‌شناسی استوار است که شامل عناصر زیر می‌باشد:

الف. برداشت غرب از عرب: چهره‌ای که غربیان از عرب‌ها تصویر می‌کنند، چهره‌ای زشت و خشن و استعماری است که ستیزه‌جویی بر آن غلبه دارد و به‌طور خلاصه چنین تصور می‌شود عرب‌ها انسان‌هایی منزوی و به دنبال مسائل شهوانی هستند. آنها انسان‌هایی احمق و سبک‌سر و مبتلا به پارانوای جاه‌طلبی موروثی هستند و جز آن هیچ ارزش دیگری را نمی‌شناسند و تنها آنچه که جاه‌طلبی آنان را ارضا کند، محترم می‌شمارند، آنها افرادی عقب‌مانده‌اند که از درک مساوات در جامعه ناتوانند، تاحدی که از طبقه متوسط هیچ درک درستی ندارند، یا کاملاً فقیر یا بسیار ثروتمندند، افرادی منفعل و بالهوس هستند. صهیونیسم با بهره‌برداری از چنین توصیفاتی امکانات تبلیغاتی خود (به‌ویژه سینما) را در جهت اثبات آن به کار می‌گیرد.

ب. گمراه‌سازی تبلیغاتی: صهیونیسم از این شیوه بیشترین استفاده را برده و مهم‌ترین

محورهای آن عبارتند از:

یک. یهودی بودن یک قومیت است (زیرا اسرائیل وطن قوم یهود است)؛

دو. اسرائیل دارای تاریخ است و در مالکیت زمین بر عرب‌ها تقدم دارد (باید پرسید نسخه‌های

تاریخی که اسرائیل آنها را مخفی ساخته و حتی اجازه مشاهده آن را به مورخان نمی‌دهد چیست؟)

سه. اسرائیل حامی منافع غرب در منطقه و در خدمت این منافع است.

ج. **تروریسم عربی:** منافع اسرائیل اقتضا می‌کند که عرب‌ها را افرادی ستیزه‌جو و تروریست معرفی کند و حوادثی را شاهد مدعی خود قرار دهد؛ از جمله انفجار اوکلاهاما که توسط شبه‌نظامیان سفید آمریکایی به‌وقوع پیوست و اتهام آن از سوی افکار عمومی آمریکا و رسانه‌های آمریکایی به عرب‌ها زده شد جالب آنکه اتهام تروریست بودن عرب‌ها به تحقیقات آکادمی نیز کشیده شد که منشا تروریسم را به گروهی از معتادهای عربی نسبت داده و آنان را پایه‌گذاران تروریسم می‌دانند.

جنگ روانی مستقیم: این جنگ عموماً بر اساس شایعات صورت می‌گیرد و زشت‌ترین نوع آن جنگی است که صهیونیسم بر ضد یهودیان عرب‌تبار به‌راه انداخته است و برای این کار از تعصبات دینی آنان و انزجاری که از ریشه‌های عربی خود دارد، بهره می‌گیرد (اغلب یهودیان عرب‌تبار وابسته به حزب افراطی شاس هستند که به‌شدت مخالف عرب‌هاست. از این‌رو باز باید گفت که تلاش‌های اسرائیل برای بازگرداندن یهودیان عرب‌تبار به کشورهای عربی جای نگرانی دارد). برخی از شایعات صهیونیستی عبارتند از:

الف. معادله بن‌گوریون: اساس این معادله القای احساس ضعف و زبونی عرب‌ها در برابر یهودی‌ها و صهیونیست‌هاست و این امر شایعه‌ای بیش نیست؛ زیرا سرزمین فلسطین بر اساس توافق‌های بین‌المللی به صهیونیسم پیشکش شد و حتی نمی‌توان گفت آنها با برخورداری از کمک‌های خارجی پیروز شدند.

ب. شایعه پناهندگی: این شایعه ساخته و پرداخته اسرائیل است و همچنان درباره آن تبلیغ می‌شود. اساس این شایعه چنین است که فلسطینی‌ها از ترس کشتارهایی مانند کفر قاسم و دیرباسین فراری نشدند، بلکه به دستور ارتش‌های عربی که تصمیم داشتند پس از خروج عرب‌ها یهودیان را نابود کنند از سرزمین فلسطین گریختند.

ج. شایعه همبستگی یهود: که روی دیگر آن، شایعه تفرقه و عدم همبستگی عرب‌هاست. در حقیقت همبستگی میان یهودیان اسرائیل به‌علت وجود دشمن مشترک یعنی عرب‌هاست و اینکه صهیونیسم به ستیزه‌جویی یهودیان به‌عنوان تنها راه احساس امنیت دامن می‌زند و گرنه یهودیان اسرائیل مجموعه‌ای از فرقه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون هستند که بدون هیچ وجه مشترکی دور هم گرد آمده‌اند و از آنجا که از مناطق مختلف جهان آمده‌اند از همدیگر گسیخته

هستند، ولی عرب‌ها حتی اگر بنا به علل سیاسی و اقتصادی در حال حاضر با هم اختلاف داشته باشند، این وضعیت گذرا و موقتی است. ملت‌های عرب در سرزمین‌های خود ماندگارند و با درآمدهای کمتر از ۱۰٪ درآمد اسرائیلی‌ها به کشور خود وفادارند. در واقع فاصله میان یهودیان و عرب‌ها فاصله میان اسطوره و تاریخ است.

اعمال تبعیض نژادی از سوی اسرائیل موجب می‌شود که عرب‌ها را به‌عنوان فرزندان اسماعیل تحقیر کرده و کمترین حقوقی برای آنها قائل نباشند. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۱۹۹)

یکی از بحث‌های بنیادین در حال حاضر بحث رادیکالیسم در اسرائیل است. اینکه چگونه سردمداران اسرائیل با قرائت خاص از کتب مقدس به هویت‌یابی و غیرسازی پرداخته‌اند و بدین‌وسیله امکان سرکوب سایر اقوام غیریهودی را فراهم آورده‌اند. اندیشه غیرستیزی تلمودی تنها یک نمونه بارز از این نحوه نگرش است.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که مفهوم هویت از این نقطه‌نظر چیست؟ ممکن است هویت امری فردی باشد، در این صورت طبق نظر جاکوبسن، هویت احساس تمایز شخصی، احساس تداوم شخصی و احساس استقلال شخصی است. اما اگر هویت امری اجتماعی باشد آنچنان که هربرت مید معتقد است، هر فرد هویت یا خویشتن خود را از طریق سازمان‌دهی نگرش‌های فردی دیگران در قالب نگرش‌های سازمان‌یافته اجتماعی یا گروهی شکل می‌دهد. به بیان دیگر، تصویری که فرد از خود می‌سازد و احساسی که نسبت به خود پیدا می‌کند، بازتاب نگرشی است که دیگران به او دارند؛ تبدیل من شخصی به من گروهی. (گل محمدی، ۱۳۸۱، ۲۲۳-۲۲۲)

در اینجا وجود صرف دیگری نیست که هویت فردی را می‌سازد، بلکه نفرت از دیگری است که سازنده هویت فرد یا قوم و آیین خاص می‌گردد. پس در چارچوب مبارزه با اغیار است که هویت اجتماعی شکل می‌گیرد، در نتیجه علاوه بر عناصر هویت‌ساز که دین، تبار، خون و سرزمین است، باید عناصر دیگری و غیریت را نیز افزود. منظور از دیگری در واقع فرد یا افرادی است که خارج از محدوده هویت فردی و گروهی خاص مورد نظر قرار دارند و با معیارها و تعاریف آن هماهنگ نیستند، بنابراین نه تنها شایسته توجه نیستند بلکه باید آنها را از خود راند و یا به نابودی آنها همت گماشت.

نباید فراموش کنیم که در گذشته آنچه باعث همبستگی اقلیت‌ها و اقوام می‌شده، یکی

«نفرت همگانی» از افرادی بوده است که خارج از حوزه یک قوم یا یک آیین قرار داشتند و دیگری وجود اسطوره‌هایی بوده که برتری و متمایز بودن افراد و گروه‌های معتقد به یک آیین خاص را توجیه کرده است. آن نفرت و این توجیه اسطوره‌ای منتج به این پرسش می‌شد که چرا باید افراد و گروه‌هایی را که مخرب ارزش‌های عالی هستند و در سرشتشان شرارت و پلیدی ذاتی نهفته است آزاد گذاشت؟ آیا بهتر نیست در صورت امکان این لکه‌های ننگ را پاک کرد؟ یا آنها را چنان تحت فشار قرار داد تا خود فرار را بر قرار ترجیح دهند و بدخویی آنها گریبان به‌دینان را نگیرد؟ این نگرش قرون وسطایی در قالب جنبش‌های رادیکال مدرن نظیر گوش آمونیم تئوریزه گردید و بر اساس این نگرش اعمال خشونت علیه غیریهودیان امری موجه شناخته شد.

هارون یشایایی، رییس انجمن کلیمیان ایران، در سخنرانی خود در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۵ بیان داشت: آنچه به‌عنوان قوم برگزیده از متون نورانی مورد استفاده صهیونیست‌هاست اصطلاح «ام سگولا» می‌باشد که به معنی مردم برتر است و در همه جا توضیح داده شده است، اینکه اینها مردمی هستند که به خدای یگانه اعتقاد آورده‌اند و خداوند توجه خود را شامل آنها می‌کند و هیچ قوم یا طائفه خاصی را دربر نمی‌گیرد.

معلوم نیست ایشان تئوری قوم برگزیده را قبول دارد یا خیر، در هر حال اگر خدای جهانیان مختص یک قوم خاص باشد، آنگاه سایر اقوام و ملت‌ها یا باید به دین یهود مشرف شوند یا آنکه در زمره کفار و به تعبیر ما اغیار قرار گیرند که ریختن خون آنها و یا در خدمت گرفتن آنها امر مجازی خواهد بود. قرائت خاص قرائت ابزاری و ایدئولوژیک از دین یهود است.

نوزده. دشواری‌های پیش‌روی در سیستم آموزشی اسرائیل

گرچه سیستم آموزش و پرورش صهیونیستی با سیاست‌های برنامه‌ریزی شده در راستای اهداف صهیونیسم گام برمی‌دارد، اما در مشکلات عدیده‌ای محاط شده است.

در وهله نخست صلاحیت معلمان تعیین‌کننده کیفیت سیستم آموزشی است و احتمالاً این اساسی‌ترین مشکل در بحث آموزش در اسرائیل است. از ۲۵۰۰ معلم جدید که به‌طور سالانه در دبستان‌ها و مدارس راهنمایی در اسرائیل گماشته می‌شوند، کمتر از نیمی از آنها واجد شرایط

هستند که کافی بودن دوره‌های آموزشی آنها نیز خود جای سوال دارد! در سال‌های اخیر این وضعیت بدتر و حتی وخیم‌گشته است و مهاجرت انبوه سیل عظیمی از کودکان مدرسه‌ای را به‌همراه داشته که معلمان مورد نیازشان وجود ندارند. تعداد معلمان از ۶۲۸۳ نفر در سال ۱۹۴۸ به ۱۵۳۰۴ نفر در سال ۱۹۵۲ رسید؛ یعنی چیزی حدود ۲۲۵۰ نفر در هر سال. در آن زمان تعداد فارغ‌التحصیلان آموزش دیده دانشگاهی به‌سختی ۳۰۰ نفر در سال بود که همه آنها هم جذب سیستم آموزش و پرورش نشدند؛ چراکه آنان مجبور بودند ابتدا به خدمت نظام وظیفه بپردازند و بسیاری از آنها هم مشاغل دیگری را برگزیدند؛ اقداماتی که برای رفع این مشکلات صورت گرفت بدین‌قرار بود: کوتاهتر کردن دوره‌های آموزشی تا یک‌سال و حتی در برخی موارد پنج ماه، به‌خصوص دوره‌های مخصوص معلمان مهاجر برای فراگیری ابتدایی زبان عبری و غیره. اما در همان سال‌ها هزاران معلم باید به‌کار گماشته می‌شدند، در حالی که آموزش ندیده بودند و تحصیلاتشان تا دوره راهنمایی و گاهی حتی کمتر از آن بود. البته بسیاری از آنها با آموزش‌های ضمن خدمت صلاحیت لازم را کسب می‌کردند. شرایط آنها امروزه بهتر است اما هنوز از مرحله رضایت‌بخش دور است. (Bentwich, 1965, 161-160)

به گزارش خبرنگار سرویس بین‌الملل «محدوده»، آمار و اطلاعات منتشر شده درباره سیستم آموزشی اسرائیل، بیانگر رکود شدید و گسترده و تعمیق بحران در حوزه‌های مختلف آموزشی است. بر اساس اطلاعات ارایه شده توسط وزارت آموزش رژیم صهیونیستی، ۴۲ درصد از معلمان شاخه‌های ریاضیات در دبیرستان‌های این رژیم، فاقد مدرک مرتبط با رشته مورد تدریس خود هستند و همین امر موجب بروز مشکلات فراوانی در زمینه یادگیری دانش‌آموزان اسرائیلی شده است. پروفیسور آنات زهر، رییس شاخه آموزش وزارت آموزش و پرورش رژیم صهیونیستی، ضمن اشاره به مشکلات موجود وضعیت را برای این رژیم بسیار نگران‌کننده دانست. به‌عقیده منابع صهیونیست، اختصاص بخش کلانی از بودجه آموزشی به مدارس مذهبی یکی از دلایل اصلی مشکلات موجود می‌باشد. آخرین رده‌بندی جهانی موجود در خصوص کیفیت علمی دانشگاه‌های معتبر کشورهای مختلف نیز حاکی از افت بار علمی دانشجویان و دانشگاه‌های رژیم صهیونیستی است. (<http://mahdodeh.com>)

یکی دیگر از این مشکلات، رواج افراط‌گرایی در بین دانش‌آموزان است که نتیجه بلامنازع خود خشونت‌زایی است که حتی ممکن است گریبان آرمان‌های صهیونیسم را هم بگیرد. صهیونیست‌ها اگرچه با دمیدن به روح مرده دین و مذهب و عقاید یهود در میان پیروان ظاهری یهودیت، جریان جدیدی در صحنه سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی ایجاد کردند، ولی هیچ‌وقت به پیامدهای محتوم و مخرب آن برای کیان صهیونیستی توجهی نکردند. در واقع دانش‌آموزان مکتب افراطی صهیونیسم که از سال ۱۹۷۷ شروع به رشد و نمو کردند، در سال ۱۹۹۵ دست به ترور نخست‌وزیر خود زدند و این اندک هزینه‌ای است که صهیونیسم باید برای اجرای سیاست‌های غلط خود بپردازد. (میریت مجدی، ۱۳۸۶، ۳۴۷)

دگرستیزی و دگرگرایی آموزشی داده شده در این رژیم تنها به یک جا ختم می‌شود، دست زدن به جنایت و تجاوز با توجیه برقراری امنیت و آرامش، در اصل شرط اصلی توجیه تجاوز و نادیده انگاشتن دیگران است و آرامشی که در سایه خشونت به وجود آید، تصنعی و گذراست.

استفاده از سیستم آموزش و پرورش برای ممانعت از استحاله در جوامع دیگر، موجب دور شدن هرچه بیشتر از اهداف اصلی تربیتی سیستم آموزش و پرورش به نفع افزایش جاذبه زندگی در اسرائیل می‌شود. در واقع از نظر آنان آموزش روشی برای مقابله با جذب شدن در جوامع دیگر است، با تحقیر زندگی در دیاسپورا جاذبه پیوستن به سرزمین موعود بیشتر می‌شود.

محیط خانوادگی که کودک یهودی در آن رشد می‌کند، محیطی است آکنده از مسائل اسطوره‌ای و قهرمان‌سازی و فرهنگ برتری‌جویی در برابر دیگران، ولی هنگامی که کودک از این محیط خارج می‌شود برخلاف تربیت‌های القاء‌های برتری‌جویانه پیشین، احساس حقارت می‌کند، در نتیجه دچار تناقض می‌گردد و پرخاشگر می‌شود و کودکان و افراد بالغ را به رقابت‌های سختی سوق می‌دهد تا بدین ترتیب خود را اثبات کرده و آنچه خانواده به آنها القاء کرده به‌منصه ظهور برسانند. در این مرحله از رقابت‌ها و درگیری‌ها فرد یهودی حتی به یهودیان دیگر نیز به چشم رقیب و عوامل رنج و ناکامی خود می‌نگرد. این رقابت‌ها در دوران تحصیل در میان کودکان یهودی به‌صورت رقابت‌های درسی مشاهده می‌شود و به زمینه‌ای برای درگیری و اثبات خود در میان آنها تبدیل می‌گردد، به‌طوری‌که ورود به مدارس یهودی مانند مدرسه الیانس و دانشگاه‌هایی چون

هاروارد نمادی از موفقیت و برتری تحصیلی به‌شمار می‌آید. مطالعه این رقابت‌ها از دیدگاه روان‌شناسی نشان می‌دهد که کودک یهودی با احساس حقارت در جامعه می‌کوشد تا از «هویت خود» دفاع کند، وی به علت شیوه تربیتی که بر وی اعمال شده است حاضر نیست بدون تعرض به دیگران از هویت خود دفاع کند و به‌ناچار به دشمنی و ستیزه‌های پنهانی با جامعه‌ای که او را تحقیر کرده است، برمی‌خیزد. بنا به فرهنگ یهودی که کودک یهودی بر اساس آن تربیت شده، کوتاه‌ترین و آسان‌ترین راه برای این ستیز ثروت اندوزی است؛ زیرا سرمایه قدرتی موازی با قدرت حاکم بر جامعه به‌شمار می‌آید که می‌توان با آن در حاکمیت نفوذ کرد و آن را تضعیف نمود، اما در مورد کودک وضعیت درسی جایگزین ثروت است و به او کمک می‌کند ضمن اظهار برتری خود نسبت به تحقیری که احساس می‌کند، دست به سرکشی بزند. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۴۵)

از آنجا که اسرائیل با عدم تمایل اکثر یهودیان برای مهاجرت روبه‌روست، اهداف تربیتی-تعلیمی خود را بر دو محور استوار کرده است: الف. تعلیم و تربیت دیاسپورا؛ و ب. تعلیم و تربیت اسرائیلی. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۶۷)

تعلیم و تربیت دیاسپورا وسیله دست‌یابی به دو هدف است: حفظ هویت فرد و تاکید بر مرکزیت داشتن اسرائیل در زندگی یهودی. جهت تحقق این امر، اسرائیل از نهادهایی نظیر مدارس یهودی در جوامع دیگر، سازمان‌های جوانان برای برپایی اردوهای برای جوانان دیاسپورا در اسرائیل، کانون‌های فرهنگی یهودی برای اجرای برنامه‌های آموزشی - تفریحی و بالاخره استفاده از رسانه‌های گروهی نظیر تاسیس رادیو به زبان عبری استفاده می‌کند. اسرائیل برای نظارت و برنامه‌ریزی بر فعالیت‌های تربیتی دیاسپورا نظارت مستقلی دارد و به‌ویژه اداراتی را به‌جهت جوانان و نیز مهاجرت کودکان و نوجوانان تاسیس کرده است، به‌گونه‌ای که حتی کودکان والدینی را که خود مایل به مهاجرت نیستند، به توطئه در اسرائیل و ترک خانواده تشویق کند تا خانواده‌ها نیز به تبع آنها به اسرائیل بروند. اعطای بورس جهت تحصیل در اسرائیل برای سنین ۱۱ تا ۱۶ سال نمونه‌ای از این روش‌هاست.

تعلیم و تربیت در یهود از این حیث که شخصیت‌های اصیل آن که در کتاب مقدسشان از آنها یاد شده دچار گناهان و خطاهای کمابیش بزرگی شده‌اند، دچار دشواری و کاستی است. مثلاً

سلیمان(ع) به تصریح تلمود یک ساحر است و روح‌های خبیث و شریر زیادی را تسخیر کرده است یا هارون نبی، پیامبر خدا یک بت تراش بود که در غیاب موسی(ع) گوساله زرین را برای اسرائیل ساخت و دیگر شخصیت‌ها چون حضرت یعقوب، ابراهیم، داوود و حتی آدم ابوالبشر و ... حتی حضرت موسی(ع) که مهم‌ترین شخصیت یهود است، به دلیل رفتارشان از قدم گذاشتن به ارض موعود محروم شد و به تبع او بنی‌اسرائیل نیز محروم شدند؛ یعنی اوست که باعث سرگردانی قوم است نه رفتارها و تمردهای قوم.

۱۴۳

چنانچه چنین نمونه‌هایی به‌عنوان الگو مطرح شوند، محصولات تعلیمی-تربیتی آن با آرمان‌های اصیل تعلیم و تربیت هم‌خوانی نداشته و از ارزش‌های انسانی اصیل به‌دور خواهند بود و اگر این موارد را حذف کرده و نادیده بگیرد، چه نمونه‌هایی را جایگزین آن کرده و به‌عنوان الگو ارائه داده یا می‌دهد؟ (ایروانی، ۱۳۸۳، ۷۳)

به‌علاوه نظام آموزشی در اسرائیل مانند سایر جنبه‌های زندگی در این رژیم بسیار پیچیده است. وجود وزارت خانه‌ها و سازمان‌های رسمی و غیررسمی متولی امر آموزش خود یکی از عاملان پیچیدگی هستند. همین تعدد متولیان آموزش موجب بروز اختلاف در نحوه اداره مراکز آموزشی و تنوع فعالیت‌ها می‌باشد.

نتیجه‌گیری

جان دیوئی یکی از معروف‌ترین فیلسوفان آمریکایی در مکتب پراگماتیسم علاقه‌مند به تکامل بود؛ یعنی معتقد بود که مردم برای بقای خویش می‌کوشند. او بر تربیت تمرکز کرد. وی کودکان را به‌صورت موجودات فعال می‌دید که توسط محیط اطراف شکل می‌گیرند و به آن شکل می‌دهند، نه اینکه ظرف‌های توخالی باشند که باید پر شود. در نتیجه، مدارس باید جایی باشند که کودکان مطابق نیازهای فردی و تحقیقات هوشمندانه روابط متقابل داشته باشند و تجربه کنند. به این ترتیب، دیوئی تربیت مترقی را بنیان نهاد. (بنسون، ۱۳۸۹، ۴۷)

اهمیت نقش مدارس و تاثیراتی که بر روان کودکان می‌گذراند در طول مقاله بررسی شد. نوع خاص تربیت در اسرائیل نیز مورد واکاوی قرار گرفت.

در اسرائیل تلاش‌های زیادی می‌شود که از طرق متعدد تفکر نژادپرستانه را در نسل‌های بعدی آنها اعم از دختر و پسر نهادینه شود. از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین این وسایل نظام آموزشی است که تلاش می‌کند از طریق برنامه‌های درسی و کتاب‌های مدرسه اهداف و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک را از نظر فکری، وجدانی و رفتاری محقق سازد. این ایدئولوژی در تمام موسسات آموزشی از مهدکودک تا دانشگاه و در تمام موسسات آموزشی نفوذ کرده و یکی از تجلیات بارز آن نیز ترسیم این فکر است که عربی موجودیت و امنیت اسرائیل را مورد تهدید قرار می‌دهد (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۷)

نوع خاص مواد درسی که در مدارس تدریس می‌شوند خود یکی از مهم‌ترین عوامل نژادپرستی و خودبرتربینی در بین اسرائیلیان محسوب می‌شود. برنامه مدارس یهودی در دیاسپورا، دوره‌های آموزشی زبان، عادات و آداب مراسم یهودی، تاریخ و تورات را دربر می‌گیرد و در حال حاضر بر وارد کردن حوادث جاری و مسائل روز متعلق به اسرائیل در دنباله این برنامه تاکید می‌شود. این مدارس از طریق برنامه‌هایی که به آنها اشاره شد، در راه تبلور مفاهیم صهیونیسم در میان جوانان یهود در راستای همبستگی با اسرائیل آماده شدن برای خطرپذیری‌های جنگ در راه آن و افزایش پشتیبانی و همبستگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یهود فعالیت می‌کند تا در بین آنها پیوندهای فرهنگی پابرجا بماند و مانع از حل شدن آنان در جوامعی که در آن زندگی می‌کنند، گردد. (عطاری، ۱۳۶۸، ۴۰)

تاثیر مدارس در روند دست‌یابی به صلح و یا ممانعت از دست‌یازیدن به آن امری است که در درازمدت میسر می‌شود. چنانچه جاکوب کلاترمان می‌گوید: تدارک تانک‌های سنتوریون یکی از عوامل آرامش و امنیت در کوتاه‌مدت است، اما مدرسه و دانشگاه در رابطه با آینده‌های دور از عوامل با اهمیت‌تر به شمار می‌رود. اگر سطح فرهنگ در اسرائیل گرفتار رکود و جمود شود و در همان حال سطح فرهنگ دشمنان بالا رود، روزهای استقلال اسرائیل اندک و رو به زوال خواهد بود. همچنین به‌طور قطع تعلیم و تربیت از ضروریات دفاع ملی است. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۳۷)

اثرپذیری در دوران کودکی امری است ثابت شده، بخش مهمی از شخصیت آدمی در دوران طفولیت شکل می‌گیرد. از نظر روهایم «ویژگی قومی باید طی نسل‌های پیاپی ثابت و بر تکرار شخصیت دوران کودکی متکی باشد.» اندیشه عرب‌ستیزی همراه با بزرگ شدن کودکان اسرائیلی،

که از خوراک فکری سیستم آموزشی صهیونیستی تغذیه می‌کنند، بزرگ می‌شود. در پارک‌های کودکان و مدارس اسرائیل به بچه‌ها و نوجوانان می‌آموزند که زمین‌ها تقاضای «آزاد شدن» دارند. (شاهاک، ۱۳۸۰، ۳۸) تبعیض حتی در بین خود یهودیان نیز وجود دارد و حس خودبتریبینی تنها نسبت به اعراب و غیریهودیان نیست. چنانچه می‌خوانیم در اسرائیل تنها یهودیان اشکناز حق زندگی و برخورداری از رفاه اقتصادی دارند و نقش یهودیان فالاشا، سفاردیم، روس و ... تنها ایجاد تعادل جمعیتی در برابر افزایش جمعیت فلسطینی‌هاست. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۷۳)

یهودیان سفاردیم که حدود نیمی از ساکنان اسرائیل را تشکیل می‌دهند و بیشتر آنها تعصبات دینی دارند، مورد تنفر ۵۰ درصد از یهودیان اشکناز و ۸۰ درصد از عرب‌ها هستند و برعکس. (نابلسی، ۱۳۸۷، ۸۲) اما در نهایت همان‌طور که در اثنای مقاله بدان اشاره شد، از نظر آنها یهودیان حتی در بدترین حالت از غیریهودیان برترند. در اصل آنها به دنبال بالا نگه داشتن سطح روحیه یهودیان هستند، هرگونه عقب‌نشینی موجب سقوط و از بین رفتن شخصیت یهودی و در نهایت بازگشت به گذشته خواهد شد.

آموزه‌های یهودی که در سیستم آموزش و پرورش آنها نقش اساسی دارد، چارچوب اصلی شخصیت یهودی را شکل می‌دهند تا در نهایت به آنچه می‌خواهند دست یابند و آن چیزی نیست جز نهادینه کردن تنفر و خشونت نسبت به دیگران به خصوص اعراب در ناخودآگاه اسرائیلی شهروندان خود. از اهداف وزارت آموزش اسرائیل که در برنامه‌های درسی مدارس دینی و لاییک اسرائیل گنجانده شده، عبارت است از «گسترش آگاهی یهودی» اسرائیلی نزد نوجوانان و جوانان، نهادینه کردن اصول صهیونیستی در روح آنان و تلقین ارزش‌های «تمدن یهودی» و دوستی اسرائیل و وابستگی به ملت یهود و ایجاد مفاهیم جدید برای هم‌دلی و دوستی در افکار کودکان اسرائیلی نسبت به دولت خویش یا بهتر بگوییم «میهن یا سرزمین اسرائیل». در نتیجه آموزش و پرورش اسرائیل مسئولیت پرورش مفاهیم و تحقق اهداف و جهت‌گیری‌های حرکت صهیونیسم را نیز بر عهده دارد. در حالی که این اهداف و رویکردها از طریق تعلیم و تربیت در همه کشورها دنبال می‌شود، این‌چنین است که صهیونیست‌ها و نظام حاکم بر اسرائیل معتقدند باید از تربیت به‌عنوان سلاحی جهت رسیدن به اهداف خود استفاده نموده و از آغاز ورود

دانش‌آموز به مدرسه و آغاز تحصیل سعی شود از طریق آموزش احساس وابستگی به اسرائیل به‌عنوان قومیت در وجود وی نهادینه شود. آموزش و پرورش ضامن نیل به هدف «وابستگی مطلق به رژیم» و شکل‌گیری روحیه «آزادی انتقام فوری و خشن» در قبال هر کسی است که مخالف افکار نژادپرستانه صهیونیستی و یا مانعی بر سر راه تحقق و شکل‌گیری اسرائیل بزرگ باشد. از مأموریت‌های اصلی نظام آموزش و پرورش اسرائیل، تلاش در جهت ایجاد احساس ترس از دیگران در فکر نوجوانان و تثبیت کینه و تنفر در وجدان آنها می‌باشد. از اهداف نظام آموزشی جنبش صهیونیستی ایجاد و گسترش روح دشمنی با اعراب و جلوه دادن آنها در نزد نسل‌های فعلی و آینده اسرائیل است. در این راستا برنامه‌های درسی بهترین وسیله‌ای است که موسسات اسرائیلی را در تحقق این اهداف یاری می‌رساند. (عبدالعال، ۱۳۸۶، ۱۵)

یکی از تفاوت‌های مراحل آموزشی اسرائیل با دیگر نقاط جهان در اهمیت ویژه‌ای است که برای تمرین و پرورش مهارت‌های حرفه‌ای و فن‌آورانه و تربیت نخبگان و محققان و دانشمندان و شکوفاسازی استعدادهای فردی قائلند. صرف هزینه‌های کلان برای سیستم آموزش و پرورش نیز از دیگر ویژگی‌های این رژیم است، اما با این حال نظام تربیتی صهیونیستی بسیار پرمساله و با مشکلات عدیده‌ای دست‌به‌گریبان است. در نهایت باید گفت: آنان که سلاح نفرت به دست گرفتن را می‌آموزند پای در مسیر صلح نخواهند گذاشت، آنان که خود را برتر ببینند چشمشان را بر خرد می‌بندند و آنان که امنیت خود را در ناامنی دیگران بیندارند آرامش نخواهند یافت.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. اقلیدی نژاد، علی، فلسطین، از فاجعه تا حماسه، نئی طوی، در سایت:
<http://zitova.ir/index.aspx?siteid=68&pageid=9881&newsview=91771#b-38>
۲. التوراه، سفر تشنیه الاشترع ۶:۷
۳. ابروانی، شهین (۱۳۸۳)، تعلیم و تربیت در آیین یهود، تهران: انتشارات دریا، چاپ اول.
۴. باشگاه اندیشه (۲۰۱۲)، نظام آموزشی صهیونیستی عامل تداوم مناقشه اعراب و اسرائیل:
http://www.bashgah.net/fa/content/print_version/25427
۵. بنسون، نایجل (۱۳۸۹)، روان‌شناسی، مترجم: نورالدین رحمانیان، تهران: اکسیر، چاپ اول.
۶. حیدری فر، امید (۱۳۹۰)، «پراگماتیسم و تعلیم و تربیت»، در سایت:
<http://modiriat21.persianblog.ir/post/103>
۷. حیدر، عزیز (۱۳۸۰)، «رژیم صهیونیستی: آموزش و پرورش»، مترجم: عبدالکریم جادری، از مجموعه متون دوره عالی جنگ، تهران: چاپ آری، چاپ اول.
۸. زرهانی، حسین (۱۳۸۴)، یل نامرئی از هنر به سیاست، تهران: چاپ سوره، چاپ اول.
۹. سفر الاخبار، ۲:۲۴
۱۰. سفر الاولین، اصحاح ۲۴، ۴۰.
۱۱. شاهاک، اسرائیل (۱۳۷۸)، تاریخ یهود-آیین یهود: سابقه هزار ساله، ترجمه: رضا آستانه‌پرست، تهران: نشر قطره.
۱۲. شاهاک، اسرائیل (۱۳۸۰)، دولت نژادپرست اسرائیل، مترجم: امان الله ترجمان، تهران: پرشکوه، چاپ اول.
۱۳. شئون فلسطینیه، العدد ۴۹، سنه ۱۹۷۵، بیروت، مرکز الابحاث الفلسطینیه.
۱۴. عبدالعال، صفا محمود (۱۳۸۶)، آموزش نژادپرستی در برنامه‌های درسی اسرائیل، مترجمان: رضوان حکیم زاده و موسی علیزاده طباطبایی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
۱۵. عترسی، طلال (۱۳۸۴)، «بحران آموزش در جامعه مصنوع: چالش‌های درونی جامعه یهودی اسرائیل در عرصه آموزش و پرورش»، مترجم: مجید مرادی، نشریه خردنامه همشهری، شماره ۸۷.
۱۶. عطاری، عادل توفیق (۱۳۶۸)، تعلیم و تربیت صهیونیستی در فلسطین اشغالی و دیاسپورا، مترجم: مجتبی بردبار، تهران: انتشارات زیتون.
۱۷. گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، جهانی شدن فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.
۱۸. میریت مجدی، نجیب (۱۳۸۶)، «نقش مدارس صهیونیستی در حفظ کیان نامشروع رژیم اسرائیل»، مترجم: علی

- عباسی، مقاله ۱۵ خرداد، فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر، دوره سوم، سال چهارم، شماره ۱۲.
۱۹. نابلسی، محمد احمد (۱۳۸۷)، *روان‌شناسی سیاسی اسرائیل*، مترجم: حجت رسولی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. نشریه کیهان (۱۳۸۳)، «سیاست میلیتاریزه کردن مدارس در فلسطین اشغالی».
۲۱. نعیمی، صالح، «نظامی شدن آموزش و پرورش اسرائیل»، مترجم: محسن ساری، نشریه جوان.
۲۲. نعیمی، صالح (۲۰۱۴)، «نظامی شدن آموزش در اسرائیل»، مترجم: احمد مزارعی، مجله هفته.
۲۳. نیکزاد، محمود (۱۳۸۲)، *دانستنی‌های ضروری روان‌شناسی*، تهران: کیهان، چاپ اول.
۲۴. یاهف، دانی (۲۰۰۶)، «چه شوق برانگیز است این جنگ»، مرکز فلسطینی برای مطالعات درباره اسرائیل، رام الله.
25. Bentwich, Joseph(1965), "Education in Israel, London, Routlings and Kegan Paul."
26. Bentwich, Joseph S.(1965), *Education in Israel: the Society of Education*, trans by. Mahsa Rasulifar, Vol. 28, Great Britain: Routledg.
27. Kestler, Jillian(2012), "Militarising Education in Israeli Schools," <http://www.aljazeera.com/indepth/features/2012/06/2012624854285479.html>, trans. by: Mahsa Rasulifar.
28. Kleinberger, Aharon(1960), "Society, Progress and Schools in Israel," *Jerusalem*, Henrietta Szold Institute.
29. <http://mahdodeh.com/NSite/FullStory/News/?Serv=0&Id=3790>
30. Sandler, Sergeiy(2010), "Israeli Schoolchildren Learn to Count with Tanks," at: <http://theonlydemocracy.org/2010/03/schoolchildren-learn-to-count-with-tanks>, trans. by: Mahsa Rasulifar.
31. Sevegny, Amy, "Studies Suggest Militarizing Education in Israel has Helped Foster Existing Prejudice," at: <http://www.openequalfree.org/ed-news/studies-suggest-militarizing-education-in-israel-has-helped-foster-existing-prejudice>, trans. by: Mahsa Rasulifar.
32. Tekiner, Roselle, "Israel's Two-Tierede Citizenship Law Bars Non-Jews from 93 Percent of Its Land," <http://www.mediamonitors.net/tekiner1.html>
33. The Four Stages of Learning, at: <http://www.processcoaching.com/component/content/article/45-articles/articles/91-the-four-stages-of-learning.html?Itemid=66>; Four Stages of Competence, at: http://en.wikipedia.org/wiki/Four_stages_of_competence; The Conscious Competence Ladder, at: http://www.mindtools.com/pages/article/newISS_96.htm

تسلیحات هسته‌ای اسرائیل و پیامدهای آن در خاورمیانه

سید علی نجات*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

چکیده

۱۴۹

به‌رغم تمهیدات و اقدامات گسترده جامعه جهانی، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ برای حفظ انحصار خود در زمینه هسته‌ای و جلوگیری از گسترش و اشاعه آن، گرایش به تولید این سلاح‌ها از سوی کشورهای دیگر همچنان از جذابیت بالایی برخوردار است. این کشش و تمایل به سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه به‌مراتب بیشتر از سایر مناطق جهان است. خاورمیانه به‌دلیل وجود خطر تسلیحات هسته‌ای اسرائیل از مناطقی به‌شمار می‌رود که همواره شاهد منازعه و بحران بوده است. اسرائیل به‌دلیل استفاده از سیاست «ابهام هسته‌ای» تاکنون توانسته است به برنامه تسلیحات هسته‌ای خود ادامه دهد و بیش از ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای تولید کند؛ در راستای همین سیاست، اسرائیل از پیوستن به معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای امتناع کرده و همچنان، خارج از نظارت و بازرسی نهادهای معتبر بین‌المللی از جمله آژانس بین‌المللی انرژی اتمی فعالیت می‌کند. در همین راستا پرسش اصلی این نوشتار این است که تسلیحات هسته‌ای اسرائیل چه پیامدهایی بر امنیت خاورمیانه دارد؟ فرضیه مقاله این است که تسلیحات هسته‌ای اسرائیل و عدم پیوستن آن به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، پتانسیل بحران و منازعه را در منطقه خاورمیانه افزایش داده است. همچنین یافته‌های نوشتار حاضر از این امر حکایت دارد که استمرار برنامه هسته‌ای اسرائیل و تلاش آن برای توسعه تسلیحات هسته‌ای باعث شکل‌گیری سیاست دومینوی هسته‌ای و مسابقه تسلیحاتی در سطح منطقه خواهد شد؛ این امر به ایجاد تنش و ناامنی در خاورمیانه منجر می‌گردد و به مثابه مانعی برای استقرار صلح در منطقه به‌شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: اسرائیل، ابهام هسته‌ای، زرادخانه هسته‌ای، خاورمیانه، امنیت

* دانش‌آموخته مطالعات منطقه‌ای (گرایش خاورمیانه و شمال آفریقا) از دانشگاه علامه طباطبایی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره یکم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۱۶۷ - ۱۴۹.

از سال ۱۹۷۰ به‌طور معمول فرض بر آن بوده که اسرائیل بازیگری است که سلاح هسته‌ای دارد. این رژیم با در اختیار داشتن تسلیحات شیمیایی، بیولوژیکی و زرادخانه هسته‌ای و یک راهبرد تهاجمی برای استفاده عملی از این تسلیحات، انگیزه‌های اصلی را برای توسعه تسلیحات کشتار جمعی در منطقه ایجاد و صلح و ثبات منطقه و جهان را با تهدید جدی مواجه می‌کند. با این حال، برنامه هسته‌ای اسرائیل همچنان غیرشفاف باقی مانده و از سیاست‌های داخلی اسرائیل جدا شده است. اسرائیل ششمین بازیگر در جهان و اولین در خاورمیانه است که سلاح‌های هسته‌ای تولید کرده است. اما رفتار هسته‌ای اسرائیل با پنج قدرت هسته‌ای نخست متفاوت می‌باشد. اسرائیل از دیدگاه امنیتی، در خاورمیانه روش خاصی را اتخاذ کرده است. در واقع این رژیم راهبرد ابهام هسته‌ای را در پیش گرفته تا توان هسته‌ای خویش را پنهان کند. منطق اسرائیل این است که ابهام بهترین راه مهار و کنترل کشورهای منطقه است و این در حالی است که سیاست بازدارنده آن هنوز پابرجاست. راهبرد ابهام هسته‌ای اسرائیل، مبتنی بر عدم تایید یا اقرار صریح و رسمی در مورد دارا بودن زرادخانه اتمی است. هدف این سیاست نیز، ایجاد بازدارندگی موثر است. گفتنی است اسرائیل با استفاده از سیاست «ابهام راهبردی» تاکنون توانسته است به برنامه تسلیحات هسته‌ای خود ادامه دهد و بیش از ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای تولید کند و این در حالی است که مجامع بین‌المللی در برابر این رژیم عکس‌العملی نشان نمی‌دهند و همین مساله موجب بروز نوعی احساس ناامنی در میان مردم منطقه شده است. (بولتن، ۱۳۸۳، ۱۵۲) از سوی دیگر، زرادخانه هسته‌ای اسرائیل نیز مانع جدی برای خلع سلاح و عدم اشاعه هسته‌ای محسوب می‌شود و کانون بحران هسته‌ای است. وجود این زرادخانه‌ها در چنین منطقه‌ای بی‌ثبات، به نوبه خود اثرات بسیاری بر آینده توافقات خلع سلاح و کنترل تسلیحات دارد و خطر جنگ هسته‌ای بر این منطقه سایه افکنده است. بنابراین موضوع توانایی هسته‌ای اسرائیل، موضوعی بسیار چالش برانگیزی است که ابعاد مختلفی را در منطقه تحت‌تأثیر خود قرار داده است.

روش مورد استفاده در این نوشتار ترکیبی از سه سطح تاریخی، توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی می‌باشد. در این مقاله، ضمن بررسی زرادخانه‌های هسته‌ای

اسرائیل به انگیزه‌های اصلی آن از دستیابی به این‌گونه تسلیحات پرداخته می‌شود. در ادامه نیز جایگاه اسرائیل در پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و پیامدهای آن در ایجاد خاورمیانه عاری از تسلیحات هسته‌ای مورد تحلیل قرار می‌گیرد. سرانجام در راستای یافته‌های حاصل از فرایند پژوهش، نتیجه‌گیری لازم به عمل می‌آید.

یک. تسلیحات هسته‌ای و انگیزه‌های اسرائیل از دستیابی به آن

الف. چگونگی دستیابی اسرائیل به تسلیحات اتمی

۱۵۱

اولین گام اساسی اسرائیل برای ایجاد یک قدرت هسته‌ای در اواخر ۱۹۴۸ که تقریباً هم‌زمان با تاسیس این رژیم بود، می‌رسد. در همین راستا، در سال ۱۹۴۹ تعدادی از اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های رژیم اسرائیل به حاییم وایزمن، نخست‌وزیر وقت این رژیم، پیشنهاد کردند تا تعدادی از دانشجویان صهیونیستی را برای آموزش فن‌آوری هسته‌ای به مراکز علمی و فنی کشورهای اروپایی و آمریکا اعزام کنند. در همان سال اسرائیل شش نفر از تکنیسین هسته‌ای را به کشورهای اروپایی اعزام کرد. در ابتدا تلاش‌های اسرائیل برای رسیدن به جرگه کشورهای هسته‌ای و پیوستن به باشگاه کشورهای هسته‌ای به‌صورت پنهانی بود. در واقع بعد از جنگ ۱۹۵۶ بود که موضوع دستیابی سلاح هسته‌ای اسرائیل به‌صورت علنی مطرح شد. در سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۵۵، با بازگشت مجدد بن‌گورین به قدرت و ایجاد رابطه ویژه با فرانسه، منابع کافی برای شروع یک پروژه ملی هسته‌ای آماده شد. اسرائیل با همکاری فرانسه توانست نیروگاه‌های هسته‌ای خود را تاسیس و مواد اولیه آن را تهیه کند. بنابراین بمب هسته‌ای اسرائیل در سپتامبر ۱۹۶۶ آماده شد. (شیت، ۱۹۶۸، ۲) بنابراین، در سال ۱۹۷۰ موقعیت اسرائیل به‌عنوان یک بازیگر دارای سلاح هسته‌ای عرفاً مورد پذیرش قرار گرفت.

ب. زرادخانه هسته‌ای اسرائیل

به‌طور عمده تاسیسات هسته‌ای اسرائیل در چهار مرکز قرار دارد. (الغدیر، ۲۰۰۱، ۱۰۵) از جمله این راکتورها، دیمونا، به‌دنبال آن راکتور رشیون لیزیون، راکتور ناحال سوریک و در آخر

راکتور نبی روبین می‌باشند. در ادامه به‌طور مختصر به آنها اشاره می‌کنیم. البته نیروگاه‌های هسته‌ای دیگری هم در اراضی اشغالی توسط رژیم اسرائیل ساخته شده است که به سبب استتار قوی و وجود آنها در عمق بیش از ۵۰ متری زمین، مانع شناسایی و انتشار اسم‌های آنها توسط مراکز خبری و اطلاع‌رسانی شده است.

یک. راکتور دیمونا

اولین گام‌های اساسی اسرائیل برای تولید سلاح هسته‌ای، تاسیس راکتور دیمونا بود. دیمونا مهم‌ترین مرکز اتمی اسرائیل و به مثابه اولین سنگ بنای فعالیت‌های هسته‌ای آن است که در سال ۱۹۶۷ فعالیت خود را آغاز کرد. در واقع این راکتور مهم‌ترین و موثرترین مراحل در راه تولید سلاح هسته‌ای می‌باشد. راکتور دیمونا در مسیر بیابانی بئرالسبع و سدوم قرار دارد. دلیل انتخاب این مکان به سبب نزدیکی آن به مواد اولیه «اورانیوم» موجود در صحرای نقب می‌باشد. هزینه ساخت این راکتور حدود ۱۳۰ میلیون دلار تخمین زده شده است. انرژی آن نیز به ۲۶ مگاوات می‌رسد و توانایی تولید سالانه هشت کیلوگرم پلوتونیوم را دارا می‌باشد که با اورانیوم ۹۰٪ فعال می‌شود (الکیلانی، ۱۹۹۱، ۱۷۳) این درحالی است که این نیروگاه قابلیت افزایش قدرتی معادل ۷۰ مگاوات حرارتی را هم دارد. در این نیروگاه از آب سنگین استفاده می‌شود؛ این نیروگاه پلوتونیوم، که عنصر اساسی تولید بمب اتم شکاف‌پذیر می‌باشد را تولید می‌کند. (اللواء طلعت، ۱۹۸۵، ۲۲۶) راکتور اتمی دیمونا هم‌اکنون پلوتونیوم ۲۳۹ و اورانیوم غنی شده ۲۳۵ تولید می‌کند که هر دو محصول یاد شده در ساخت بمب اتمی کاربرد دارند. (ذاکری، ۱۳۸۹، ۳۵)

ساخت این راکتور حاصل تلاش کمیسیون انرژی اتمی فرانسه برای هماهنگی بیشتر فرانسه و اسرائیل در زمینه همکاری اتمی بود. طرح فرانسوی - اسرائیلی که پروژه دیمونا را ممکن ساخت، یک فرصت بی‌نظیر تاریخی بود و آن زمانی بود که آن دو، اتحاد نظامی غیرمعمولی را تشکیل دادند. (الدسوقی، ۱۹۹۱، ۱۷) اوضاع در خاورمیانه و شمال آفریقا، نیروهای داخلی در فرانسه و اسرائیل و بحران سوئز، شکل‌گیری این اتحاد غیرمعمول را فراهم آورد. فرانسه بخش اعظم از کمک‌های اولیه هسته‌ای برای ساخت دیمونا، آب سنگین، راکتور اورانیوم طبیعی و

کارخانه بازپروری پلوتونیوم واقع در برشيبا در صحرای نقب را در اختیار رژیم صهیونیستی قرار داد. مقامات اسرائیلی در ابتدا احداث این نیروگاه را مخفی نگه داشتند، اما طولی نکشید که اسرار مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای این رژیم برملا گردید. برخلاف آنچه اسرائیل ادعا می‌کرد، دیمونا «یک کارخانه تولید منگنز یا کارخانه نساجی می‌باشد»، بسیاری از سرویس‌های اطلاعاتی حکایت دیگری از این سایت داشتند. در سال ۱۹۶۷، رژیم صهیونیستی یکی از جنگنده‌های میراژ خود را که به دیمونا بسیار نزدیک شده بود، ساقط ساخت، و در سال ۱۹۷۳ نیز یک هواپیمای مسافربری لیبیایی را که از مسیر خود منحرف شده بود، منفجر ساخت که در نتیجه آن ۱۰۴ نفر کشته شدند. رسانه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی اخباری درباره توان نیروگاه دیمونا برای تولید پلوتونیوم که در سلاح‌های هسته‌ای به کار می‌رود را منتشر می‌کنند. گفته شده، در صورت اصابت موشک به این نیروگاه، رژیم صهیونیستی نابود خواهد شد.

دو. راکتور رشیون لیزیون

این راکتور اولین راکتور اتمی اسرائیل است که با سرمایه‌گذاری شرکت‌های ا.ام. ف و اتومکس آمریکایی تأسیس شد. (خطاب، ۱۹۸۷، ۶۹) راکتور مزبور در شهر رشیون لیزیون در کنار جاده‌ای بین این شهر و روستای ناحال یهودا ساخته شد. عملیات ساخت این راکتور در ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶ به پایان رسید و در ۱۲ نوامبر سال بعد، به‌طور رسمی افتتاح گردید. مهم‌ترین عناصری که این راکتور تولید می‌کند عبارتند از: زرنیخ، سزیوم، آهن، کبالت، ید، نیکل، فسفر و سدیم. هدف از ساخت این راکتور، انجام پژوهش‌های علمی و تولید اجسام تشعشعی بوده است. انرژی تقریبی این راکتور به هشت میلیون وات حرارتی می‌رسد. اسرائیل همچنین برای توسعه و پیشرفت این راکتور و در راستای رهنامه آیزنهاور «اتم برای صلح»، دانشجویان صهیونیستی را برای آموزش و تحقیق در مراکز مطالعات هسته‌ای وابسته به سازمان انرژی اتمی آمریکا (USAEC) در آزمایشگاه ملی آرگون اعزام کرد. (خطاب، ۱۹۸۷، ۷۰) در گزارشی از پژوهشکده مطالعات استراتژیک لندن آمده است که این راکتور سالیانه توانایی تولید یک بمب اتم را دارا می‌باشد. (پیتر برای، ۱۹۸۹، ۹۷)

سه. راکتور ناحال سوریک

پس از موفقیت در بهره‌برداری از راکتور رشیون لیزیون، و بازگشت تعدادی از دانشجویان که برای تحقیق در علوم هسته‌ای به خارج اعزام شده بودند، اسرائیلی‌ها به فکر افتادند که راکتور هسته‌ای دیگری را برای تولید اجسام تشعشعی از نوع همان راکتور بسازند. در واقع اسرائیل با آمریکا توافق‌نامه‌ای در چارچوب برنامه موسوم به «اتم برای صلح» دولت آیزنهاور، به امضا رساند؛ موافقت‌نامه‌ای که در زمینه استفاده غیرنظامی از انرژی اتمی بود. بر اساس این توافق‌نامه، آمریکا در راه‌اندازی یک راکتور تحقیقاتی در ناحال سوریک، واقع در جنوب تل‌آویو، به اسرائیل کمک کرد. در نتیجه به‌منظور ساخت راکتور جدید با طرح‌های جدید، با تعدادی از متخصصین شرکت آمریکایی «اینترنشنال اتومکس» وارد معامله شدند. سرانجام در سال ۱۹۵۵، ایالات متحده آمریکا با ساخت راکتور هسته‌ای با قدرت حرارتی پنج مگاوات و از نوعی مصرف آب سبک در اسرائیل موافقت کرد. (الجرسراوی، ۱۹۸۶، ۳۱) عملیات ساخت این راکتور در ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۸، در شهر ناحال سوریک واقع در نزدیکی ساحل دریای مدیترانه در جنوب تل‌آویو آغاز شد و در ۲۲ دسامبر ۱۹۵۸ پایان یافت.

هدف از ساخت این راکتور، تولید اجسام تشعشعی، برای کاربردهای عمومی است. علاوه بر این، در این راکتور به آموزش مهندسان هسته‌ای و پزشکان برای به‌کارگیری اجسام تشعشعی پرداخته می‌شود. این مرکز، از نظر بین‌المللی به‌عنوان مرکز تحقیق و توسعه سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل شناخته می‌شود و دارای آزمایشگاه طراحی و تحقیقاتی سلاح‌های هسته‌ای و به احتمال زیاد تجهیزات شکافنده در محل است. از آنجا که این راکتور در نزدیکی نواحی مسکونی قرار دارد، در هرگونه حادثه‌ای از قبیل حمله نظامی یا نقص در فرایند راکتور، ضریب خسارت ناشی از آن بسیار زیاد خواهد بود. در مورد راکتور ناحال سوریک اظهار نظرات متعددی شده است که هدف ساخت آن، اهداف راهبردی به‌خصوص قبل از جنگ سوئز ۱۹۵۶ یا برای مقاصد صلح‌آمیز تاسیس شده است. برخی از کارشناسان گفته‌اند که راکتور هسته‌ای ناحال سوریک، قادر به تولید سلاح هسته است؛ زیرا این پایگاه از اورانیوم ۲۳۸ پلوتونیوم تولید می‌کند که ماده‌ای غیر قابل تجزیه است. در این زمینه «پیتر برای» از میزان تولید سلاح اتمی این راکتور سخن به‌میان

آورده است. شایان ذکر است، نیروگاه هسته‌ای ناحال اهمیت زیادی در پیشرفت پژوهش‌های هسته‌ای و کسب تجارب در این خصوص برای اسرائیل داشته و این نیروگاه اولین مؤسسه زیربنایی طرح هسته‌ای این رژیم به‌شمار می‌رود.

چهار. راکتور نبی روبین

در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۶، اسرائیل با شورای پژوهش‌های علمی این رژیم به همکاری پرداخت تا طرح‌هایی را برای ساخت یک راکتور جدید تهیه نماید. پس از آن، راکتور مزبور در منطقه نبی روبین با همکاری شرکت اینترنشنال - اتومکس ساخته شد. قدرت این راکتور ۲۰۰ مگاوات است. هزینه ساخت و راه‌اندازی آن بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار می‌شود. از این راکتور می‌توان در زمینه ساخت سلاح هسته‌ای، شیرین‌سازی آب دریا و تولید نیروی برق، استفاده کرد. راکتور نبی روبین پس از راکتور دیمونا، از مهم‌ترین راکتورهای این رژیم به‌حساب می‌آید. علاوه بر راکتورهای فوق، اسرائیل دارای راکتورها و نیروگاه‌های مختلف دیگری نیز می‌باشد.

کار اصلی این راکتورها تولید سلاح هسته‌ای می‌باشد. شواهد و مدارک کافی برای اثبات این امر موجود می‌باشد. معاون وزیر خارجه سابق آمریکا در ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۵ گفت: «اسرائیل ۱۰ کلاهک هسته‌ای از نوع بمبی که هیروشیما و ناکازاکی را مورد هدف قرار داد، در اختیار دارد.» (الحمیدی، ۱۳۸۱، ۶۸)

اما یکی از مهم‌ترین افشاگری‌هایی که در این زمینه صورت گرفته، مربوط به شواهد و عکس‌هایی است که توسط «مردخای وانونو» مهندس مرکز هسته‌ای دیمونا که برای ۱۹ سال در این مرکز فعالیت داشت، گرفته شد. وی در گفت‌وگوی افشاگرانه خود در مجله *ساندی تایمز* لندن در اکتبر ۱۹۸۶، از توانایی هسته‌ای رژیم صهیونیستی پرده برداشت. بر اساس اطلاعات وی، اسرائیل حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ بمب هسته‌ای در اختیار دارد. وی در اکتبر ۱۹۸۶ در ایتالیا توسط سرویس مخفی اسرائیل ربوده و به ۱۸ سال حبس محکوم شد، (Cattovi, 2005) بدین ترتیب اسرائیل از پشتیبانی فرانسه، آمریکا و سایر کشورها برای توسعه زرادخانه هسته‌ای برخوردار گردید. از جمله همکاری مشترک اسرائیل با کشورهای دیگر می‌توان به کشورهای آفریقای

جنوبی، تایوان، هند، چین و پاکستان اشاره کرد. (البشیر، ۲۰۰۹، ۱۴۷) از لحاظ میزان هزینه سرانه تسلیحات هسته‌ای، اسرائیل رتبه ۱۲ را در سطح جهان دارد. در همین راستا در ۲۰۰۷، ۱۸ درصد از میزان بودجه عمومی را صرف تجهیزات نظامی از جمله تسلیحات هسته‌ای کرده است. (الایوبی، ۲۰۰۵، ۳۷۱) اسرائیل به جز آنکه بالاترین بودجه نظامی خاورمیانه را (بعد از عربستان) دارد، از هزینه نظامی بالایی نیز برخوردار است. بر این اساس آشکار است که اهداف اسرائیل از صرف هزینه‌های هنگفت، در راستای تاسیس یک زرادخانه هسته‌ای بزرگ در خاورمیانه است. لازم به ذکر است که تخصیص این میزان از بودجه باعث ایجاد نارضایتی در بین شهروندان شده است. در همین راستا پیشنهادهاتی از داخل اسرائیل برای کاهش دادن هزینه تسلیحات هسته‌ای سقف پنج درصد از سهم بودجه عمومی بوده است.

دو. سامانه‌های پرتاب سلاح‌های هسته‌ای در اسرائیل

اسرائیل دارای ساختار دفاعی توسعه‌یافته و تجهیزات نظامی بسیار پیشرفته‌ای بوده و اصولاً نظامی‌گری در تمام ابعاد جامعه آن جاری است، لذا بر این اساس اسرائیل بسیاری از اهداف و مقاصد خود را با بهره‌گیری از ابزار نظامی و یا تهدید به استفاده از آنها دنبال می‌کند. در حال حاضر اسرائیل تنها رژیم در منطقه خاورمیانه است که علاوه بر در اختیار داشتن زرادخانه عظیم و تسلیحات هسته‌ای، مجهز به سامانه انتقال این گونه تسلیحات نیز می‌باشد. توانایی نشر و استفاده از سامانه‌های پرتابی سلاح‌های هسته‌ای در اسرائیل از سه روش امکان‌پذیر می‌باشد که عبارتند از:

الف. سیستم موشکی

اسرائیل با داشتن انواع موشک‌ها با توان تخریبی بالا و برد متفاوت، بزرگ‌ترین زرادخانه موشکی خاورمیانه را در اختیار دارد. اسرائیل دارای یک سیستم موشکی پیشرفته است که قادر به حمل کلاهک‌های هسته‌ای می‌باشند. از جمله موشک اریحا ۹ که دارای برد ۶۰۰ کیلومتر و توانایی حمل ۱۰۰۰ کیلوگرم است. علاوه بر آن، دارای موشک اریحا ۲ با برد ۱۴۵۰ کیلومتر می‌باشد که با توسعه و ارتقای آن در اوایل دهه ۹۰ برد آن به ۲۲۰۰ کیلومتر رسید.

علاوه بر موشک‌های بالستیک اریحا، از تولیدات دیگر اسرائیل موشک‌های بالستیک ام. دی - ۶۶ و ام. دی - ۶۲۰ (اصالتا فرانسوی)، موشک‌های قاره‌پیمای شافیت با ۴۵۰۰ کیلومتر (دارای توانمندی حمل کلاهک‌های متعارف و غیرمتعارف با وزن هزار کیلوگرم) می‌باشد. (ذاکری، ۱۳۸۹، ۲۶) اسرائیل همچنین برای نوسازی و ارتقای موشک بالستیکی اریحا ۳ فعالیت گسترده‌ای انجام داده است. رژیم اشغالگر اسرائیل تعداد زیادی از این موشک‌ها را در پایگاه‌های «تل نوف» در شمال غربی و «زکریا» در جنوب شرقی تل‌آویو ذخیره کرده است.

ب. هواپیماهای جنگی

ناوگان هوایی اسرائیل به بیش از ۴۰۰ هواپیما می‌رسد که از جمله مهم‌ترین آنها اف - ۱۵ و اف - ۱۶ می‌باشند که قادر به حمل کلاهک هسته‌ای با برد بیش از ۵۰۰۰ کیلومتر هستند. از میان انواع هواپیماهای جنگی ساخت اسرائیل می‌توان به جنگنده کند (برگرفته از فن‌آوری میراژهای فرانسوی) و جنگنده‌های لاوی (برگرفته از فن‌آوری اف - ۱۶ آمریکایی) اشاره نمود که تولید آن به‌خاطر هزینه‌های بالای اقتصادی متوقف شده است. اما صنایع هوایی اسرائیل مبادرت به نوسازی و توسعه جنگنده‌های آمریکایی اسکای هاک و انواع مختلف فانتوم به‌خصوص فانتوم - ۲۰۰۰ نموده است. اسرائیل همچنین با ایجاد تغییراتی در اف - ۱۶ مبادرت به تولید نوعی از آن کرده است. (ذاکری، ۱۳۸۹، ۲۶)

ج. زیردریایی‌ها

یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های دریایی اسرائیل، حیفا می‌باشد. این پایگاه دارای انباری از موشک‌های کروز است. بنابراین اسرائیل دارای پایگاه دریایی همانند پایگاه هوایی و زمینی هسته‌ای است. بیشتر زیردریایی‌های دلفین در این بندر مستقر هستند. اسرائیل دارای شش فروند زیردریایی (دولفین) است که تاکنون پنج فروند از آنها را از آلمان تحویل گرفته است. این زیردریایی‌ها توانایی حمل کلاهک‌های هسته‌ای را نیز دارند، این زیردریایی‌ها مجهز به موشک‌های کروز آمریکایی که قادر به حمل کلاهک هسته‌ای و با برد ۱۵۰۰-۹۰۰ کیلومتر

می‌باشند. سه زیردریایی مدل دلفین که بین سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ به اسرائیل تحویل داده شد، در دریای مدیترانه، دریای سرخ و در حوزه‌های ساحلی اسرائیل حضور دارند. اسرائیل در هفتم جولای ۲۰۰۶ نیز سفارش‌های چهارم و پنجم خود را با دو زیردریایی پیشرفته دیگر جایگزین کرد. اسرائیل چهارمین زیردریایی را در سال ۲۰۱۳ و پنجمین آنها را در سال‌های ۲۰۱۴ تحویل گرفته است. قرار است که ششمین زیردریایی نیز در سال ۲۰۱۶ به رژیم اسرائیل تحویل داده شود. زیردریایی دلفین، یک زیردریایی تهاجمی متعارف و یکی از پیشرفته‌ترین زیردریایی‌های جهان محسوب می‌شود.

سه. انگیزه‌های اسرائیل از دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای

بدون تردید، دستیابی یک دولت به سلاح‌های هسته‌ای به این معناست که انگیزه و اهداف خاصی از این تسلیحات دارد، بنابراین بلندپروازی و انگیزه‌های مشوق‌کننده اسرائیل برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای ناشی از فاکتورهای زیر می‌باشد.

الف. انگیزه‌های امنیتی

مهم‌ترین عامل در راه دستیابی اسرائیل به توانایی‌های تولید سلاح‌های هسته‌ای، احساس عدم امنیت می‌باشد. اسرائیل به دلیل شکل‌گیری نامشروع، همواره از جانب کشورهای منطقه احساس خطر نموده است. از طرف دیگر، به دلیل عدم اطمینان و اعتماد به متحدین خود، در یک نگرانی دائم به سر می‌برد. در واقع این انگیزه به احساس ترس و هراس اسرائیل و آینده‌نگری بودن آن مربوط می‌شود، به خصوص اینکه اسرائیل مانند جزیره کوچک می‌باشد که به وسیله دشمنان محاصره شده است. در همین راستا، اسرائیل بقای خود را مرهون دستیابی به تمامی تسلیحاتی می‌داند که قدرت تخریبی بالایی دارند و از بارزترین آنها سلاح هسته‌ای است. (Rodman, 2001, 5) دشواری پیش‌بینی دشمنان آینده و اعتماد نداشتن به دوستان امروزی، این شکل نیاز به کسب توانایی نظامی کشورها را افزایش می‌دهد. اوی دیچتر، وزیر امنیت داخلی اسرائیل، گفته است: «پس از جنگ جهانی دوم هیچ کشوری به اندازه اسرائیل نگران امنیت ملی خود نبوده و دلیل آن هم بسیار روشن

است؛ اسرائیل پس از اعلام موجودیت خود شش جنگ بزرگ را با همسایگانش تجربه کرده است: جنگ‌هایی مثل ۹-۱۹۴۸؛ جنگ سینا (سوئز) ۱۹۵۶؛ جنگ شش روزه ۱۹۶۷؛ جنگ‌های فرسایشی ۷۰-۱۹۶۹؛ جنگ رمضان (یوم کیپور) ۱۹۷۳؛ و جنگ لبنان ۱۹۸۲؛ یعنی به‌طور متوسط در هر دهه از حیات خود درگیر یک جنگ تمام‌عیار بوده است. «به علاوه در جنگ اول خلیج فارس در ۱۹۹۱ نیز مورد حملات موشکی عراق قرار گرفت و در تابستان ۲۰۰۶ در جنگ با حزب‌الله لبنان اسطوره شکست‌ناپذیری آن زیر سوال رفت. بنابراین یکی از اهداف اساسی اسرائیل برای دست‌یابی به تسلیحات هسته‌ای، ناشی از بی‌اعتمادی و بدبینی به کشورهای منطقه می‌باشد و تضمین موجودیت رژیم خود را مرهون تسلیحات هسته‌ای می‌داند. در واقع اسرائیل با توجه به تهدیداتی که از ناحیه کشورهای عربی و اسلامی منطقه احساس می‌کند، مدت‌هاست که راهبرد حفظ برتری نظامی در منطقه را برای ایجاد بازدارندگی دنبال می‌کند تا از این راه سایر کشورهای دیگر را از فکر حمله به خود چه از طریق انفرادی و چه به شکل ائتلافی باز دارد.

ب. انگیزه‌های نظامی

اگرچه مساله دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای، به‌دلیل احساس عدم وجود امنیت یک کشور در جلوگیری از حمله دشمن احتمالی تاکید دارد، ولی در عین حال باید به توانایی‌های جنگی این نوع تسلیحات نیز توجه کرد. انگیزه نظامی در اسرائیل موجب ایجاد تمایل به برتری در مقابل محدودیت داده‌های جمعیتی و جغرافیایی شده است. در واقع این انگیزه یکی از عوامل اصلی دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای به‌عنوان عامل بازدارنده است که اسرائیل را قادر می‌سازد ضعف‌های خود را در زمینه منابع طبیعی و تعداد نفرات نظامی جبران کند. مقام‌های اسرائیل بر این عقیده بوده و هستند که در شرایط حاکم بر خاورمیانه تنها راه بقای آن، برتری مطلق تسلیحاتی، به‌ویژه در حوزه تسلیحات هسته‌ای است. اهمیت تسلیحات هسته‌ای و برتری مطلق در این زمینه برای اسرائیل به قدری زیاد است که مقامات این رژیم در این باره به‌صورت کاملاً عریانی بحث می‌کنند. مرش آرنز در این مورد می‌گوید: «در خاورمیانه آنچه که آینده قدرت‌های حاکم در این منطقه را تعیین می‌کند، زور و اسلحه است که در این میان رای و دیدگاه مردم

هیچ اهمیتی ندارد.» (بولتن، ۱۳۸۳، ۱۵۲) به‌طور کلی مفهوم امنیت اسرائیل به‌طور اساسی مرهون راهبرد نظامی می‌باشد که بر قدرت هسته‌ای استوار است.

ج. انگیزه‌های استراتژیکی

امنیت ملی اسرائیل تحت‌تاثیر منفی عامل ژئوپلیتیکی قرار گرفته است. فقدان عمق راهبردی موثر برای اسرائیل به‌عنوان یک آسیب‌پذیری استراتژیکی مطرح است. نوار ساحلی باریک اسرائیل از نظر سیاست دفاعی، دارای هیچ‌گونه عمق ژئوپلیتیکی نیست. ۸۰ درصد ساختارهای زیربنایی اقتصادی اسرائیل در سه شهر بیت‌المقدس، حیفا و تل‌آویو قرار دارد. این امر برای اسرائیل، به یک آسیب‌پذیری استراتژیکی تبدیل شده است. اشغال اراضی کشورهای عربی توسط اسرائیل نیز، نتوانست آسیب‌پذیری استراتژیکی اسرائیل را جبران کند. شهرها و تاسیسات حیاتی اسرائیل در زمان‌های مختلف مورد اصابت موشک‌هایی از جمله موشک اسکاد و ال-۳۹ عراق و همچنین موشک‌های حزب‌الله، قرار گرفته‌اند. (خالد، ۲۰۰۷، ۳۱) در همین راستا فقدان عمق راهبردی توجیه مناسبی برای سیاست‌گذاران اسرائیل برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای فراهم نموده است. رهنامه هسته‌ای اسرائیل بر این اصل استوار است که هرگونه حمله گسترده به اسرائیل، با عکس‌العمل هسته‌ای شدید اسرائیل مواجه خواهد شد. ارتش اسرائیل از درگیری در جنگ‌های طولانی‌مدت و فرسایشی هراس دارد. البته با توجه به شرایط این بازیگر از جمله بافت جغرافیایی، جمعیتی، عمق کم استراتژیکی، ساختار نیروهای دریایی - زمینی و هوایی می‌توان به این موضوع پی برد. ارتش اسرائیل ثابت کرده است که حداکثر برای ۱۴ روز توان جنگیدن مداوم را دارد و طولانی شدن جنگ، به زیان این رژیم تمام خواهد شد. بنابراین اولویت اصلی برای اسرائیل در هر جنگی، به پایان رساندن آن در کوتاه‌ترین مدت ممکن و با نتیجه‌ای قاطع است، لذا سلاح اتمی اهمیت ویژه‌ای برای آنها دارد.

د. انگیزه‌های سیاسی

انگیزه مهم دیگر اسرائیل برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای عبارت از پیامدهای آن

بر موقعیت و پرستیژ ملی است. اسرائیل برای دستیابی به اهداف بلندپروازانه خود و حفظ برتری نظامی بر سایر کشورهای منطقه، تقویت توان نظامی را سرلوحه سیاست‌هایش قرار داده و در این زمینه از حمایت‌های بی‌دریغ کشورهای غربی و آمریکا بهره برده است. انگیزه سیاسی اسرائیل برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای، همچنین از ارتباط مستمر و پیوستگی رژیم اشغالگر برای دستیابی به چنین تسلیحاتی و نیز تمایل به کسب برتری و رهبری در منطقه خاورمیانه و تحمیل سیاست‌های خود به کشورهای عربی ناشی می‌شود. در واقع، اسرائیل برای نمایش قدرت و پرستیژ و کسب جایگاه بهتر در منطقه و جهان دستیابی به تسلیحات غیرمتعارف هسته‌ای را ضروری می‌داند.

چهار. چشم‌انداز خاورمیانه عاری از تسلیحات هسته‌ای

الف. اسرائیل و معاهده عدم انتشار تسلیحات هسته‌ای

یک منطقه عاری از تسلیحات هسته‌ای یک ترتیب منطقه‌ای است که توسعه، تولید، ذخیره‌سازی، فراگیری، مالکیت و همچنین همکاری در زمینه تحقیق برای توسعه، ذخیره‌سازی، مالکیت هر وسیله انفجار هسته‌ای را در درون یک منطقه توسط هر پیمانی ممنوع می‌سازد. هدف از ایجاد منطقه عاری از تسلیحات هسته‌ای سوق دادن جهان به سمت یک دنیای امن و یک دنیای عاری از تسلیحات هسته‌ای است. مناطق عاری از تسلیحات هسته‌ای باعث ایجاد امنیت بیشتر و فراهم نمودن زمینه برای افزایش همکاری میان دولت‌هاست. تاکنون در چند نقطه از جهان، مناطق عاری از تسلیحات هسته‌ای ایجاد گردیده است که اولین ابتکار موفقیت‌آمیز در این خصوص در آمریکای لاتین بروز نمود.

نزدیک به سه دهه است بحث خاورمیانه عاری از تسلیحات هسته‌ای و امحاء تسلیحات کشتار جمعی به شکل جدی از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد و کشورهای مختلف جهان و منطقه پی‌گیری می‌شود، ولی به دلایلی از جمله عدم الحاق اسرائیل به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، تحقق خواست کشورهای منطقه با مشکلات اساسی مواجه شده است. (مسعودی‌زاده، ۱۳۹۱، ۹۵)

در سال ۱۹۷۴، ایران مساله ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه را ارایه کرد که از پشتیبانی مصر نیز برخوردار گردید. بر اساس طرح مزبور، مجمع عمومی ملل متحد از سال ۱۹۸۰ به‌طور منظم قطعنامه‌هایی به تصویب رسانده که در آنها خواستار ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه شده و بر اهمیت آن تأکید کرده است. در سال ۱۹۹۰، مصر این طرح را گسترش داد تا شامل کلیه انواع سلاح‌های کشتار جمعی یعنی شیمیایی، بیولوژیکی، هسته‌ای و نیز وسایل پرتاب آنها شود. (Baumgart & Muller, 2004, 545)

از سال ۱۹۶۸، سالی که معاهده NPT به اجرا درآمد، ۱۸۹ کشور از این اقدام مثبت استقبال کردند و قصد خود را مبنی بر شرکت در آن اعلام نمودند؛ اما اسرائیل با پشتیبانی آمریکا از قبول آن سر باز زد. در سال ۱۹۶۹ دولت آمریکا پذیرفت که رژیم اسرائیل را جهت پیوستن به معاهده منع گسترش تسلیحات هسته‌ای تحت فشار نگذارد مشروط بر اینکه این رژیم نیز برنامه‌های اتمی خود را کاملاً مخفیانه دنبال کند. هر دو طرف به تعهدات خود وفادار ماندند، اسرائیلی‌ها تحت حمایت واشنگتن از پذیرش معاهده منع گسترش سلاح‌های اتمی سر باز زده و با خیال آسوده برنامه‌های هسته‌ای خود را به پیش بردند، به‌طوری که موفق شدند به یکی از قدرت‌های عمده اتمی جهان امروز تبدیل شوند. آمریکا نیز در سازمان‌های بین‌المللی همواره از اسرائیل حمایت کرده است؛ برای نمونه در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۶ کشورهای اسلامی با صدور قطعنامه‌ای در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در خصوص محکومیت برنامه اتمی اسرائیل و پیوستن آن به معاهده NPT با ۸۹ رای به توافق رسیدند، اما آمریکا و اسرائیل نسبت به این قطعنامه رای مخالف دادند. (جعفری، ۱۳۸۹، ۱۲) تاکنون قطعنامه‌های مختلفی در رابطه با محکومیت اسرائیل در شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر نهادهای زیرمجموعه این سازمان صادر گردیده است اما به‌دلیل وتوی آمریکا، این قطعنامه‌ها هرگز به اجرا درنیامده‌اند. حمایت مستمر آمریکا از عدم امضای پیمان NPT توسط اسرائیل باعث ایجاد بحران در منطقه خاورمیانه می‌شود؛ این امر ضرورت فشار بر روی اسرائیل برای پیوستن به معاهده ان. پی. تی. را نمایان می‌سازد. اسرائیل پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و توافق‌نامه‌های مترتب بر آن را نپذیرفته و این امر باعث شده است تا این رژیم متعهد به اعلام تمام تاسیسات هسته‌ای و فعالیت‌های خود در این حوزه

نباشد، که به تبع آن موجب می‌شود تمام تاسیسات اسراییل مورد بازرسی قرار نگیرد. در حال حاضر همه کشورهای خاورمیانه به جز اسراییل عضو ان.پی.تی. هستند. همین مساله موجب بروز نوعی احساس ناامنی و تنش در خاورمیانه شده است.

ب. سلاح‌های هسته‌ای اسراییل و موانع خلع سلاح هسته‌ای در خاورمیانه

از نظر نواقع‌گرایان از جمله کنت والتز، سلاح‌های کشتار جمعی مناسب‌ترین و کارآمدترین سلاحی است که به دلیل قابلیت بازدارندگی آن موجب جلوگیری از منازعه و جنگ احتمالی می‌شود. اما باید گفت که هرچند الزامات مجموعه امنیتی خاورمیانه داشتن سلاح‌های کشتار جمعی را طبیعی و موجه می‌کند، اما با توجه به ماهیت و بافت منطقه خاورمیانه نمی‌تواند ایجادکننده و ارتقاءدهنده امنیت منطقه‌ای باشد و برعکس منجر به ناامنی هرچه بیشتر در منطقه خاورمیانه شده است. گسترش این سلاح‌ها در منطقه خاورمیانه به دلیل همراه شدن با مسائل امنیتی بنیادی در خاورمیانه و مواجهه با ساختارها و نهادهای تکامل نیافته در این منطقه، بر میزان ترس و بی‌اعتمادی می‌افزاید و در نهایت موجب ناامن‌تر شدن منطقه خاورمیانه می‌گردد. در این میان، از جمله مهم‌ترین موانع محوری بر سر راه عاری شدن منطقه خاورمیانه از سلاح هسته‌ای می‌باشد، نبود هم‌گرایی به‌ویژه در بعد سیاسی بین کشورهای منطقه خاورمیانه است. این امر، خاورمیانه را به یکی از پرمناقشه‌ترین و در عین حال بحرانی‌ترین مناطق جهان تبدیل کرده است. سنگ بنای ایجاد یک منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه تعهد و اراده سیاسی کشورهای منطقه است، که در حال حاضر به هیچ‌وجه دیده نمی‌شود. کشورهای منطقه باید تعهد خطیر و اخلاقی را در نظام امنیت منطقه‌ای خاورمیانه پذیرا باشند و برای نیل به تعهداتی از لحاظ حقوقی الزام‌آور، تلاش کنند که مذاکرات صلح خاورمیانه تا نیل به موافقت‌نامه‌های صلح دنبال شود.

دومین گام ضروری در جهت ایجاد یک منطقه عاری از سلاح هسته‌ای، از میان بردن سلاح‌های موجود در آن منطقه می‌باشد. در این میان از مهم‌ترین و اساسی‌ترین موانع در ایجاد منطقه عاری از سلاح هسته‌ای، تسلیحات هسته‌ای اسراییل است. در صورتی که کشورهای

دارنده تسلیحات هسته‌ای از خلع سلاح جامع هسته‌ای همچنان طفره روند و بدتر اینکه بر مدرنیزه کردن و کاربرد این سلاح‌ها به منظور تهدید کشورهای دیگر اصرار ورزند، امید چندانی به تحقق منطقه عاری از سلاح هسته‌ای در خاورمیانه نمی‌توان داشت. همچنین در حالی که سلاح‌های هسته‌ای اسرائیلی در منطقه وجود دارد و اسرائیل از پیوستن به ان.پی.تی. یا متعهد ساختن خویش به خلع سلاح هسته‌ای امتناع می‌ورزد، تصور پیشرفت در مذاکرات ایجاد منطقه عاری از سلاح هسته‌ای بسیار دشوار خواهد بود. اسرائیل عضو پیمان ان.پی.تی. نیست و بنا به گزارشات موجود حدود ۲۰۰ سلاح هسته‌ای در اختیار دارد، اسرائیل به منظور اینکه سرزنشی متوجه سیاست‌های هسته‌ای آن نشود، سیاست ابهام را در خصوص زرادخانه هسته‌ای خود که آن را مخفیانه و با هم‌دستی غرب به دست آورده، در پیش گرفته است. (Hersh, 1991) راهبرد ابهام هسته‌ای اسرائیل سیاستی عوام‌فریبانه است؛ زیرا جامعه بین‌المللی از زرادخانه هسته‌ای آن رژیم و توانایی آن برای پرتاب سلاح‌های هسته‌ای به‌خوبی آگاه می‌باشد. به این ترتیب، در شرایط کنونی، سیاست هسته‌ای اسرائیل نه تنها مانعی عمده بر سر راه ایجاد منطقه عاری از سلاح هسته‌ای در منطقه است، بلکه به‌طور بالقوه می‌تواند جنگ جدیدی را در منطقه به راه اندازد. به‌علاوه، به‌منظور ایجاد جو اعتماد بین دولت‌های منطقه و ترویج صلح در خاورمیانه، شفاف‌سازی، امری ضروری است و باید جایگزین راهبرد ابهام هسته‌ای شود. در حال حاضر اسرائیل با عدم پیوستن به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای از این سیاست استفاده می‌کند. بنابراین، تا زمانی که اسرائیل خواهان هسته‌ای شدن است و از پیوستن به پیمان ان.پی.تی. طفره رود، ایجاد یک منطقه عاری از تسلیحات هسته‌ای در خاورمیانه بعید به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

بدون تردید دستیابی اسرائیل به تسلیحات هسته‌ای عامل تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری رهنامه امنیتی و نظامی آن به‌شمار می‌رود. اسرائیل تضمین موجودیت خود و دستیابی به برتری نظامی و راهبردی در منطقه و مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی را با سلاح هسته‌ای گره زده است. این رژیم با استفاده از سیاست «ابهام هسته‌ای» تاکنون توانسته است به برنامه

تسلیحات هسته‌ای خود ادامه دهد و بیش از ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای تولید کند. اسرائیل با در اختیار داشتن سلاح‌های هسته‌ای و همچنین ابزار انتقال آنها به یکی از مهم‌ترین منابع تهدید علیه منطقه خاورمیانه تبدیل شده است. همه کشورهای خاورمیانه به جز رژیم اشغالگر اسرائیل عضو ان.پی.تی. هستند. همین مساله موجب بروز نوعی احساس ناامنی و تنش در خاورمیانه شده است. وجود زرادخانه‌های عظیم در چنین منطقه بی‌ثباتی، به نوبه خود اثرات بسیاری بر آینده توافقات خلع سلاح و کنترل تسلیحات دارد و خطر جنگ هسته‌ای بر این منطقه سایه افکننده است. در حال حاضر تسلیحات هسته‌ای اسرائیل مانع عمده‌ای برای خلع سلاح و عدم اشاعه هسته‌ای محسوب می‌شود. در همین راستا برای ایجاد منطقه عاری از تسلیحات هسته‌ای در خاورمیانه، باید اسرائیل را به طریقی درگیر کرد تا به روند خلع سلاح هسته‌ای در خاورمیانه بپیوندد. در حقیقت موفقیت طرح خلع سلاح هسته‌ای و ایجاد خاورمیانه‌ای عاری از سلاح هسته‌ای منوط به هم‌گرایی همه‌جانبه و فراگیر در سرتاسر خاورمیانه و موافقت همه کشورهای منطقه از جمله اسرائیل است.

در این میان، اتخاذ موضعی هماهنگ با جهان اسلام، تحسین روابط با کشورهای اسلامی و حمایت از سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله سازمان عدم تعهد، به‌منظور الحاق اسرائیل به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای ضروری می‌باشد. علاوه بر آن، بهبود روابط دیپلماتیکی با کشورهای اسلامی به تنهایی کافی نمی‌باشد و در کنار آن باید به بعد نظامی و توسعه صنایع تسلیحاتی توجه کافی شود. همان‌گونه که برای همه آشکار است، اسرائیل از نظر قدرت نظامی و تسلیحاتی از بازیگران برتر منطقه می‌باشد و برای مقابله با هرگونه اقدام غیرقابل پیش‌بینانه‌ای، از لحاظ تسلیحاتی و نظامی باید آمادگی لازم و کافی را داشت.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. الایوبی، عمر و حسن حسن (مترجمین) (۲۰۰۵)، *الکتاب السنوی للتسلح ونزع السلاح والامن الدولي*، معهد ستوکهولم لاجتاد السلام/الدولي، بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربيه.
۲. البشير، صبيح عذاب (۲۰۰۹)، *العلاقات الباكستانيه - الاسراييليه (۲۰۰۸-۲۰۰۵)*، بغداد: مجله مرکز الدراسات الفلسطينيه، عدد ۲۹.
۳. الجسراوى، ناجح (۱۹۸۶)، *سلسله اسراييل والطاقته الذريه*، دراسات صادر الاقتصادى.
۴. الحميدى، حميدى قنص (۱۳۸۱)، *جاينگاه تسليحات هسته‌ای در تفکر استراتژیک اسراييل*، ترجمه اسماعيل اقبال، تهران: دانشگاه امام حسين (ع).
۵. الدسوقي، مراد (۱۹۹۱)، «الشرق الاوسط منطقه خاليه من اسلحه التدمير الشامل»، *دراسات استراتيجيه*، مرکز الدراسات السياسيه والاستراتيجيه الاهرام، القايره.
۶. الغدير، محمد محمود (۲۰۰۱)، *الخيار النووى الاسراييلى بين فكره الصراع المتوارث ومستقبل السلام، اعمال الندوه الفكرية*، مرکز دراسات المستقبل، جامعه اسويط، الطبعه الاولى، بيروت.
۷. الكيلاني، هيثم (۱۹۹۱)، *الاستراتيجيات العسكريه للحروب العربيه - الاسراييليه ۱۹۸۸-۱۹۴۸*، مرکز الدراسات الوحده العربيه.
۸. اللواء طلعت، محمد مسلم (۱۹۸۵)، «السياسه النوويه الاسراييليه»، *السياسه الدوليه*، عدد ۸۰.
۹. بولتن ويژه (مرداد ۱۳۸۳)، *تحولات سياسى وامنيتى اسراييل*، تهران: مؤسسه فرهنگى مطالعات و تحقيقات بين المللى ابرار معاصر.
۱۰. جعفرى، على اكبر (۱۳۸۹)، «همكارى هسته‌ای - تسليحاتى و اتحاد استراتژيك ميان آمريكا - اسراييل»، *فصلنامه مطالعات جهان اسلام*، سال اول، شماره اول.
۱۱. خالد، وليد محمود (۲۰۰۷)، *آفاق الامن الاسراييلى، الواقع والمستقبل*، بيروت: الطبعه الاولى، مرکز الزيتونه للدراسات والاستشارات.
۱۲. خطاب، محمود (۱۹۸۷)، *خط العدو الصهيونى والسلاح الذرى*، عدد ۹.
۱۳. ذاكرى، قاسم (۱۳۸۹)، «نقش صنايع نظامى در اقتصاد و توسعه فن‌آورى رژيم صهيونيستى اسراييل»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمريكاشناسى - اسراييل‌شناسى*، سال دوازدهم، شماره اول.
۱۴. محمود شيت، خطاب (۱۹۶۸)، *العسكريه الاسراييليه، دار الطليعه للطباعه والنشر*، بيروت: الطبعه الاولى.

۱۵. مسعودی‌زاده، مسعود (۱۳۹۱)، «سمفونی هسته‌ای اسرائیل و نهاد ناآرام خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای:

آمریکاشناسی - اسرائیل‌شناسی، شماره ۴۶.

16. Cattovi, Silvia (2005), "Mordechai Vanunu: Having the Atomic Bomb is; What has Allowed Israel to Fearlessly Carry out its Apartheid Policy," October 19, <http://www.voltairenet.org/article>.

17. David Rodman (2001), "Israel National Security Doctrine An Introductory Overview," *Meria Journal*, vol. 5.

18. Hersh, Seymour [The Samson Option (Random House, (1991)], details the Israel's nuclear weapons and how.

19. Baumgart, Claudia and Muller, Harald (2004-5), "A Nuclear Weapons-Free Zone in the Middle East: a Pie in the Sky?" *The Washington Quarterly*.

همکاری‌های قبرس - اسرائیل در تولید و صادرات گاز طبیعی

سمانه قربانپور*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۵

۱۶۹

چکیده

اکتشافات اخیر گاز طبیعی در حوالی سواحل اسرائیل و قبرس به هر دو پتانسیل بالقوه‌ای را در راستای تبدیل شدنشان به صادرکنندگان انرژی داده است. اما این میادین عمیق زیربستر دریاها در آب‌هایی قرار دارند که ۲۰۰۰ متر عمق و صدها کیلومتر از سواحل هریک از آنها فاصله دارند. برای مشکلات فنی و سیاسی موجود، راه حل ساده و روشنی وجود ندارد. روشی که در این نوشتار نمایان می‌شود توسعه یک رشته از گزینه‌های صادرات است، دو شیوه یکی به وسیله لوله و دیگری گاز مایع طبیعی یا (LNG) و شاید به‌عنوان برق. همکاری میان اسرائیل و قبرس احتمالاً یک عنصر مهمی در بهره‌برداری موفقیت‌آمیز هریک از این دو بازیگر از ذخایر تازه کشف شده است.

واژگان کلیدی: گاز طبیعی، گاز مایع، گاز طبیعی فشرده، خط لوله غزه، دیپلماسی انرژی، حفاری زیر بستر

* دانش‌آموخته روابط بین‌الملل از دانشگاه خوارزمی تهران و محقق دیپلماسی انرژی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره یکم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۱۸۹ - ۱۶۹.

اسرائیل و قبرس مقادیر قابل ملاحظه‌ای از گاز طبیعی را در حوالی ساحل منطقه انحصاری اقتصادی (EEZ) خود در شرق دریای مدیترانه یافتند و پیش‌بینی می‌شود که اکتشافات بیشتری حاصل شود. دو میدان مهم گازی اسرائیل - تمار، ۱۰ تریلیون فوت مکعب (TCF)، در سال ۲۰۰۹ کشف شد، و لویاتان ۱۹ تریلیون فوت مکعب در ۲۰۱۰ کشف شد. این دو میدان بزرگ‌ترین کشفیات گاز طبیعی عمیق زیر آب برای آن سال‌ها بودند. میادینی که تاکنون کشف شدند، در عمق بالای ۲۰۰۰ متر از آب قرار دارند، با هزاران متر هیدروکربن عمده که بیشتر در زیر بستر دریا قرار گرفته‌اند. تنها کشف قبرس تاکنون، میدان افروودیت در سال ۲۰۱۱ بوده و دارای حجم برآوردشده‌ای معادل ۵/۲ تریلیون فوت مکعب است. براساس محاسبات جهانی، این ذخایر نسبتاً کوچک هستند. ذخایر اثبات شده ایران ۱/۱۸۷ تریلیون فوت مکعب و قطر دارای ۸۵۵ تریلیون فوت مکعب است. حتی در منطقه شرق مدیترانه، ذخایر اثبات شده مصر ۷۲ تریلیون فوت مکعب است؛ هرچند این اکتشافات آنقدر گسترده هستند که تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر پیشرفت اقتصادی و امنیت انرژی اسرائیل و قبرس داشته باشند. لویاتان و افروودیت و نیز سایر میادین جدید، هنوز به‌طور کامل به بهره‌برداری نرسیده‌اند. اما بدیهی است که قبرس و رژیم صهیونیستی یک مازاد موجودی برای صادرات خواهند داشت. به‌طور مثال، رژیم اشغالگر اسرائیل تصمیم گرفت ۴۰٪ از این ذخایر گازی را که در ۲۰۱۳ تخمین زده شده بود، صادر کند، قبرس، با جمعیت کمتر، به کمتر از ۱۰٪ این ذخایر برای مصرف داخلی نیاز خواهد داشت؛ چنانچه به نظر می‌رسد حجمی از این گاز احتمالاً برای صادرات تخصیص داده شده است. هیچ نفتی تاکنون کشف نشده است، اما اکتشافات آینده احتمالاً برخی ذخایر را کشف می‌کند. قیمت جاری متفاوت میان نفت و گاز - تقریباً ۴:۱ بر حسب مقدار انرژی، هزینه‌های پایین‌تر تولید و خرید و فروشی آسان‌تر - مشوق قابل ملاحظه‌ای خواهد بود برای توسعه هر اکتشاف نفتی که مقادیر محقق شده اکتشاف آن را به لحاظ تجاری و سوسه‌برانگیز می‌کند. اصول اکتشاف و راه‌اندازی در مناطق انحصاری اقتصادی (EEZ) اسرائیل و قبرس، نوبل انرژی ایالات متحده (شرکت آمریکایی مستقل در زمینه صنعت انرژی) در سال ۲۰۱۴ برای حفاری یک چاه نفتی برنامه‌ریزی داشته و

خاطر نشان ساخت که چشم‌اندازهای مشابه متعددی نیز در این مساحت وجود دارند. پیش از این، میادین تمار و لویاتان مقدار قابل ملاحظه‌ای از تراکم گاز طبیعی را با خود به‌همراه آوردند، یک فرآورده وابسته ارزشمند که می‌توان برای صنعت پتروشیمی از آن استفاده کرد. تراکم گاز، هیدروکربن مایع است که در درجه حرارت پایین از گاز جدا می‌شود.

خطوط لوله یا گاز مایع طبیعی یا جریان الکتریسیته (برق)

گاز طبیعی می‌تواند به‌وسیله خط لوله یا بعد از تبدیل به شکل گاز طبیعی در یک تانکر که به‌صورت خاصی ساخته شده است، صادر شود. خطوط لوله برای فواصل کوتاه‌تر میان صادرکننده و مشتری ارزان‌تر هستند. تبدیل به گاز مایع طبیعی مستلزم یک تجهیزات صنعتی گسترده و گران است، اما این مزیت را دارد که صادرکننده را از وابستگی به یک مسیر و یک مشتری در قیاس با خط لوله رها می‌کند. سومین گزینه استفاده از گاز طبیعی برای تولید جریان الکتریسیته و سپس صادرات نیروی الکتریکی یا همان برق است. تجارت بین‌المللی در برق پیش از این درمیان همسایگان استقرار یافته بود؛ برای مثال، صادرات نیروی مولد برق به‌وسیله تجهیزات انرژی هسته‌ای از فرانسه به انگلستان، با استفاده از کابل‌هایی که زیر بستر دریا از شبکه انگلستان کشیده شده است. همچنین یک شبکه ارتباطی داخلی که میان هلند و انگلستان است. انتخاب میان خط لوله یا گاز مایع طبیعی یا ترکیبی از هر دو، نیازمند آگاهی از مجموع مقدار گاز طبیعی موجود، هزینه بازیافت و قیمت برای فروش گاز است. همه این عوامل در مورد اسرائیل و قبرس به‌صورت گسترده‌ای مجهول و ناشناخته است. تاکنون، حجم کشف شده گاز طبیعی به‌وسیله اسرائیل و قبرس، به‌ندرت احداث تجهیزات (LNG) را توجیه می‌کرد. فقط اگر حجم قابل ملاحظه بیشتری کشف شود یا اگر تولیدات اسرائیل و قبرس یک تجهیزات مشترک را تامین کند، ریسکی است که به لحاظ تجاری شدنی و ممکن است. منافع قابل توجه‌ای در گزینه گاز مایع طبیعی وجود دارد، به‌خصوص در قبرس امیدهایی برای اکتشافات بیشتر و محدودیت‌ها و موانع سیاسی در گزینه‌های خط لوله. قانونی برای انتخاب میان یک خط لوله یا گزینه گاز مایع طبیعی موجود است که تانکرهای LNG به‌لحاظ تجاری برای فواصل بیشتر از ۳۰۰۰ مایل یا

۴۸۰۰ کیلومتر کاربرد دارد. در اکتشافات شرق مدیترانه، پیشنهادهای بود که مشتریان اروپایی آینده به بهترین نحو به وسیله خطوط لوله تامین خواهند شد، در حالی که تانکرهای (LNG) گاز مورد نیاز مشتریان آسیایی را تامین خواهد کرد.

قیمت متفاوت گاز طبیعی

در حال حاضر، شکاف میان بازارهای اروپایی و آسیایی و همچنین قیمت متفاوتی برای گاز طبیعی وجود دارد. قیمت‌ها در اروپا (که بیشتر از ایالات متحده آمریکا است) تحت الشعاع قیمت‌ها در آسیاست. این می‌تواند منفعتی برای گاز طبیعی ناچیز شرق مدیترانه در بازارهای اروپایی به وجود آورد، اما به طور بالقوه‌ای امکان بیشتری در بازارهای آسیایی دارد. در یک تحلیل ارایه شده در دسامبر ۲۰۱۲ توسط نوبل، انرژی که شامل یک جدولی بود که هزینه عرضه LNG در حال حمل برای شرق دور را به نمایش می‌گذاشت، هزینه‌ای بین هفت و هشت دلار در هر واحد (BTU)، واحد سنجش حرارت بریتانیایی که یک واحد سنتی انرژی است و برابر ۱۰۵۵ ژول انرژی می‌باشد، برای گاز اسرائیل و هزینه‌ای نزدیک به هفت دلار در هر میلیون (BTU) برای گاز قبرس پیشنهاد می‌کرد. در هر دو مورد، بیشتر از یک چهارم شامل هزینه حمل و باقی هزینه‌ها شامل هزینه‌های تبدیل گاز به گاز مایع طبیعی است. نظراتی بود مبنی بر اینکه صادرات LNG از شرق مدیترانه در بازارهای شرق دور سودمندتر از بازار اروپا خواهد بود. سرمایه‌گذاران گاز طبیعی تمایل دارند به دلیل هزینه ساخت خطوط لوله و تأسیسات LNG افق زمانی ۲۰ ساله‌ای را در نظر بگیرند. تا همین اواخر، قیمت‌های گاز طبیعی به طور منظمی به قیمت‌های نفت مرتبط و با قراردادهای طولانی مدت گره خورده بود. بسیاری از قراردادهای گازی هنوز هم به نفت یا به مجموعه‌ای از قیمت‌های تابعه نفتی مرتبط است؛ هر چند قیمت‌های گاز طبیعی به سمت استقلال بیشتری پیش می‌روند. با وجود این، با نوسانات گسترده منطقه‌ای روبه‌رو هستند. پیدایش نهشت‌های گازی در ایالات متحده آمریکا، به طور چشمگیری مقدار گاز طبیعی را افزایش داده و سبب افت قیمت‌ها شده است. گاز طبیعی همچون نفت و زغال سنگ یک سوخت فسیلی است، اما گاز طبیعی دارای کربنی کمتر و همچنین نسبتاً جذب‌کننده است. با وجود این،

پیش‌بینی شده که نفت و زغال‌سنگ ذخیره انرژی جهان را برای آینده نزدیک تحت سلطه خود داشته باشند. قیمت متفاوت میان بازارهای گازی مختلف احتمالاً رشد LNG را محدود خواهد کرد که بازار آن به‌طور بین‌المللی با گاز ارسالی از طریق لوله سهیم است. این عامل به تدریج بازار گاز را به بازار نفت مشابه می‌سازد که در آنجا نیز یک قیمت جهانی با برخی نوسانات منطقه‌ای وجود دارد. در ۲۰۱۲، تجارت بین‌المللی گاز طبیعی به‌وسیله خط لوله ۷۰۵ میلیارد مترمکعب (BCM) بود و برای LNG، نزدیک به ۳۳۰ میلیارد متر مکعب در دسامبر ۲۰۱۲ نوبل انرژی پیش‌بینی کرد که در سال ۲۰۲۲ تقاضا برای LNG تقریباً ۵۳۰ میلیارد مترمکعب خواهد بود. به‌نظر کارشناسان مختلف، هرچند در آینده نزدیک بازارهای LNG و خطوط لوله رشد خواهند کرد.

حقوق دریاها

گزینه‌های صادرات گاز طبیعی متأثر از اختلافاتی است که خارج از کنترل منابع دریایی هستند که نیازمند حل و فصل از طریق مذاکره بر اساس نظام و ساختار پیمان ملل متحد در زمینه حقوق دریا هستند. مسیر هر خط لوله نفت یا گاز که از منطقه انحصاری اقتصادی یک کشور عبور می‌کند، نیازمند تایید دولت ساحلی است. این موضوع به‌طور کارآمدی به دولت ساحلی حق و تو را در طرح‌ها و پروژه‌های این‌چنینی اعطا می‌کند. منطقه شرق مدیترانه با تعدادی از مشکلات از نظر شناسایی سیاسی مواجه است؛ پیروی از پیمان ملل متحد در زمینه حقوق دریاها، و مرزهای دریایی مقرر.

ترکیه جمهوری قبرس را به رسمیت نشناخت. در سال ۲۰۰۷ مرز دریایی میان قبرس و لبنان یا در ۲۰۱۰ مرز دریایی میان اسرائیل و قبرس مقرر شد. ترکیه معتقد است که قبرس باید در نظر داشته باشد در جزیره هیچ‌گونه حقی در منطقه اقتصادی انحصاری خارج از ۱۲ مایل حد سرزمینی ندارد. هیچ کشوری به‌غیر از ترکیه «جمهوری ترکی قبرس شمالی» (TRNC) را به رسمیت نشناخت. برای این بخش، دولت مناطقی از شمال، شرق و جنوب جزیره را به شرکت ملی نفت ترک که به متعلق به دولت ترکیه است و دولتی می‌باشد برای کاوش‌های ساحلی اختصاص داد. دو قسمت از این مناطق ساحلی مناطقی هستند که جمهوری قبرس آن را

به‌عنوان منطقه انحصاری اقتصادی در نظر دارد. منطقه غرب قبرس نیز مشکل‌ساز است. قبرس و مصر یک موافقت‌نامه مرزهای دریایی در ۲۰۰۳ امضاء کردند. ترکیه مدعی حقی در مرز منطقه انحصاری اقتصادی با مصر است که بر سر آن با هم اختلاف دارند. علاوه بر این، ترکیه حق قبرس را برای داشتن منطقه انحصاری اقتصادی خارج از ۱۲ مایل دریایی به سمت غرب جزیره به رسمیت نمی‌شناسد. حساسیت ترک‌ها به حقوق جزیره ناشی از ادعاهای یونان در دریای اژه است. چنین تمایزاتی ممکن است بر مسیرهای احتمالی برای خطوط لوله زیردریا یا قدرت کابل‌های میان قبرس و یونان تاثیر بگذارد.

بازارهای داخلی فعلی

اسرائیل در حال تولید گاز از چاه به اتمام رسیده ماری - ب در میدان یام تیتیس خارج از شهر ساحلی اشدود از سال ۲۰۰۴ است. این گاز به شرکت دولتی برق اسرائیل (IEC) فروخته می‌شود که همچنین از مصر بین سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ گاز دریافت می‌کرد. این گاز همراه بود با تولیدی که از میدان تامار در مارچ ۲۰۱۳ به‌دست می‌آمد و به نیروگاه‌ها فرستاد می‌شد، که بزرگ‌ترین آن متعلق به شرکت دولتی برق اسرائیل است و به‌طور مستقیم شبکه برق ملی را تامین می‌کند. سایر نیروگاه‌های کوچک‌تری نیز وجود دارند که گازسوز هستند، اما به‌وسیله شرکت‌های خصوصی تامین مالی می‌شوند و برق تجهیزات صنعتی را تامین می‌کنند. اسرائیل در حدود ۱۲۰۰۰ مگاوات توانایی نصب شده برای برق در اختیار دارد. در سال ۲۰۱۵، ۵۰٪ درصد از برق اسرائیل از گاز طبیعی تولید خواهد شد. زغال سنگ هم برای تولید قسمت اعظم انرژی اسرائیل، همراه با نفت به‌عنوان یک پشتیبان سوختی استفاده می‌شده است. اگر اسرائیل دارای پنج نیروگاه عظیم انرژی است، سه تای آنها از گاز طبیعی استفاده می‌کنند: ریدینگ (شمال تل‌آویو)، اشکول (نزدیک اشدود)، و حیفا (در منطقه صنعتی از شمال شهر ساحلی). طرح‌هایی برای تبدیل نیروگاه اوروت رابین نزدیک هادرا از زغال سنگ به گاز طبیعی وجود دارد. در این‌صورت فقط یک نیروگاه بزرگ باقی می‌ماند. روتنبرگ، نزدیک اشکلون که از زغال سنگ به‌منظور متنوع کردن امنیت ذخایر استفاده می‌کند. شرکت برق اسرائیل یک پیمان ۱۵ ساله

برای خرید ۷۸ میلیارد مترمکعب از گاز میدان تامار با این امکان که آن را به ۹۹ میلیارد مترمکعب افزایش دهد، امضاء کرد. سایر قراردادهای منعقد شده نیز دارای حجم ذخیره برابر با ۱۴۵ میلیارد مترمکعب هستند، با یک حجم بیشتری برابر با ۲۳ میلیارد مترمکعب. بیشتر از ۱۱۴ میلیارد مترمکعب از میدان برای فروش در دسترس قرار دارد. اسرائیل همچنین در نظر دارد از مقداری گاز طبیعی و تراکم (میعانات) گازی به عنوان مواد اولیه در تجهیزات پتروشیمی در حیفا استفاده کند. شیرین‌سازی، یک فرایند بسیار حساس است که هزینه‌هایی هم دربر دارد. اسرائیل طرح‌هایی دارد که به‌طور چشمگیری تولیدات آب شیرین را افزایش دهد. استفاده از متانول و گاز فشرده (CNG) برای حمل‌ونقل، به‌خصوص برای کامیون و ناوگان اتوبوسرانی، پیش‌بینی شده که افزایش یابد. اما همچنین مساله‌ای وجود دارد که اقتصاد اسرائیل به‌شدت به گاز طبیعی وابسته خواهد شد. این موضوع به‌طور اساسی یک مساله امنیتی است، زیرساخت‌های گاز طبیعی بسیار حساس و آسیب‌پذیر بوده و اگر دچار صدماتی شوند، اثر مخربی بر اقتصاد خواهد داشت. در هر صورت، موفقیت انتقال دائمی به گاز طبیعی در اسرائیل به اکتشاف قابل ملاحظه‌ای از نهشت‌های قابل بهره‌برداری بیشتری از گاز طبیعی بستگی دارد. اسرائیل سیاست و خط‌مشی صادرات گاز طبیعی خود را در ژوئن ۲۰۱۳ اعلام کرد. یک گروه متشکل از بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر، یائیر لپاید وزیر مالی، سیلوان شالوم وزیر آب و انرژی، و استنلی فیشر رییس بانک اسرائیل، این‌طور در نظر گرفتند که ۴۰٪ از تولیدات باید برای صادرات موجود باشد. این گروه سهمی را برای فروش به اردن و دولت فلسطین در نظر گرفته بودند که بر کرانه باختری رود اردن حکومت می‌کنند. باید ۶۰٪ نیز برای نیاز داخلی دریافت می‌شد، اما این طرح توسط کل کابینه رد شد. تصمیم دولت مبنی بر صادرات ۴۰٪ با چالش حقوقی توسط گروه‌های سیاسی و محیطی روبه‌رو شد که معتقد بود این تصمیم که باید توسط کل کنست (پارلمان اسرائیل) اتخاذ شود، یک تصمیم معلق است. به‌نظر می‌رسد که با توجه به منافع متوازن ساختن پرداخت‌ها و نیاز به ارایه مشوق‌هایی به سرمایه‌گذاران احتمالاً در نهایت تصویب شود.

قبرس

قدرت برق قبرس دارای مجموع توانایی برابر با ۱/۴۱۰ مگاوات است که ۸۳۰ مگاوات از آن توسط نیروگاه تازه تکمیل شده مرکز انرژی واسیلیکوز در جنوب ساحل تامین می‌شود، جایی که سه واحد توربین بخار ۱۳۰ مگاواتی از سوخت نفتی استفاده می‌کنند و دو واحد ۲۲۰ مگاواتی که در حال حاضر از گازوییل استفاده می‌کنند اما قادر به استفاده از گاز طبیعی نیز خواهند بود، که یا به صورت وارداتی و یا لوله‌کشی از میدان افروودیت وارد می‌شود. واسیلیکوز همچنین محل یک تجهیزات (LNG) برنامه‌ریزی شده است که مجوز آن داده شده و سرمایه‌گذاری‌های ضروری نیز نزدیک است. تصمیم در خصوص طرح (LNG) به وسیله شورای وزیران در ۲۰۱۲ اتخاذ شد که توسط رئیس‌جمهور تازه‌منتخب نیکوس آناستاسیادس در آوریل ۲۰۱۳ تایید مجدد شد. گاز طبیعی همچنین می‌تواند برای شیرین‌سازی مفید باشد، زمانی که کمبود آب یک مشکل مداوم است. ذخایر داخلی موجود گاز طبیعی انتظار می‌رود که توازن پرداخت‌های کشور را بهبود بخشد و قیمت‌های برق را کاهش دهد، در حال حاضر بالاترین قیمت‌ها در اروپاست. ساخت تجهیزات ضروری سبب ایجاد کار خواهد شد و قیمت‌های پایین‌تر برق قدرت رقابتی به اقتصاد خواهد داد. این موضوع باید تلاش‌هایی را در راستای بازسازی اقتصادی به دور از وابستگی به بانک‌ها و خدمات مؤسسات مالی در پی بحران‌های اقتصادی و مالی تقویت کند.

گزینه‌های صادرات

این قسمت به بررسی گزینه‌های صادرات تحت بررسی توسط اسرائیل و قبرس و به‌طور خلاصه تجزیه و تحلیلی از سودها و زیان‌های هر یک از آنها ارائه می‌دهد.

اسرائیل

پتانسیل اسرائیل به‌عنوان یک صادرکننده گاز، اگرچه به‌لحاظ ملی بااهمیت است، در مناسبات جهانی کوچک است. دستاوردهای فعلی، ۶۸۰ میلیارد مترمکعب (۳/۲۴ تریلیون فوت مکعب) توسط کمیته رسمی زیماچ در ۲۰۱۲ برآورد شده است، که بسیار کوچک است؛ یعنی

کمتر از ۴٪ درصد از ذخایر ثبت شده جهانی گاز طبیعی. این مقادیر در قیاس با ذخایر ثبت شده ایران (۱۸٪)، روسیه (۱۷/۶٪) و قطر (۱۳/۴٪) است. حتی مصر نیز به طرز قابل توجهی ذخایر اثبات شده بیشتری دارد (۲٪ از کل ذخایر جهان).

برحسب تولیدات سالیانه، این ارقام برای سال ۲۰۱۳ برای ایران ۱۶۰ میلیارد مترمکعب، روسیه ۵۹۲ میلیارد مترمکعب، و قطر ۱۵۷ میلیارد مترمکعب بود. در مقایسه، اسرائیل تقریباً هفت میلیارد مترمکعب در پایان ۲۰۱۳ از مهم‌ترین میدان عملیاتی یعنی تامار تولید خواهد کرد. تصمیم کابینه ۲۰۱۳ اسرائیل تصویب صادرات ۴۰٪ از ذخایر بود که در حال چالش در دادگاه‌هاست. دلیل متقنی وجود دارد که چنین تصمیمی باید توسط یک رای در کنست اتخاذ شود. دومین دلیل در رابطه با محیط زیست است، تقسیم درآمدهای دولتی میان مصرف فعلی و یک ذخیره برای نسل آینده و سودها و منافع که توسط سرمایه‌گذاران خصوصی به وجود می‌آید.

خطوط لوله

خط لوله به اردن: واردات گاز پادشاهی هاشمی از مصر از زمان سرنگونی رژیم حسنی مبارک در اوایل ۲۰۱۱ با اختلافاتی روبه‌رو شد. در اوایل ۲۰۱۳، حجم‌ها به‌طور میانگین یک بخش از تعهدات قراردادی در حدود سه میلیارد مترمکعب به‌طور سالیانه بودند. دولت اردن مجبور شد که سوخت نفتی گران‌قیمت را برای جایگزین کردن به جای گاز طبیعی در تولید برق خریداری کند. زیرساخت‌های خط لوله گاز ملی اسرائیل گسترش یافته و یا در حال گسترش به صیدام، در جنوب انتهای دریای مرده (در مرز اردن و فلسطین و در کرانه باختری رود اردن واقع شده است و در برخی منابع از آن با نام دریاچه نمک یاد شده است) و به سمت انتهای دره یزرعیل در شمال، و تقریباً در جنوب دریای جلیل است. از هر دو این مکان‌ها فقط فاصله کمی تا مرز اردن وجود دارد. یک طرح تحت بررسی است که اسرائیل باید گاز را توسط توسعه خط گازی- که در حال حاضر گاز را به دریای مرده حمل می‌کند و توسط شیمیدانان اسرائیلی راه‌اندازی شده است- به کمپانی پتاس عرب اردن عرضه کند. یک اقلیت بزرگ سرمایه‌گذار در کمپانی عرب پتاس کانادایی است؛ همان‌طور که هر معامله‌ای می‌تواند به‌منظور کاهش تضادهای سیاسی

داخلی در اردن، توسط شرکت کانادایی به نیابت از نوبل انرژی به عهده گرفته شود. اما سایر سهامداران، جدا از حکومت اردن، سعودی، کویتی، و سرمایه‌گذاران اماراتی هستند و نیز بانک توسعه اسلامی، که هر معامله‌ای را که نیاز است، بر عهده می‌گیرد.

خط لوله به دولت فلسطین در کرانه باختری رود اردن: طرحی وجود دارد برای ساخت نیروگاهی نزدیک شهر جنین در قسمت شمالی کرانه باختری رود اردن که از ذخایر گاز طبیعی اسرائیل یا غزه مارین، میدان بهره‌برداری نشده‌ای با ذخایری تقریباً یک تریلیون فوت مکعب (۲۸ تریلیون مترمکعب) که در حوالی ساحل نوار غزه قرار گرفته است در حال حاضر هیچ نیروگاهی در کرانه باختری رود اردن وجود ندارد. اسرائیل ۹۵٪ درصد از تقاضا برای برق و اردن ۵٪ باقیمانده را تامین می‌کند. میدان غزه مارین توسط صندوق سرمایه‌گذاری فلسطینی تصاحب شده است که توسط دولت فلسطینی رام‌الله به جای دولت حماس در نوار غزه کنترل می‌شود. به لحاظ فنی، ساده‌ترین گزینه می‌تواند اتصال این میدان به شبکه گازی ساحلی اسرائیل باشد. این میدان بسیار نزدیک به میدان تازه تکمیل شده ماری - ب و سکوی تولیدات جدید است که گاز را از میدان تمار عبور می‌دهند. راه دیگر اینکه، چنین نیروگاهی می‌تواند گاز را به صورت مستقیم از اسرائیل خریداری کند.

خط لوله به نوار غزه: این خط، در حال حاضر توسط حماس به جای دولت فلسطین کنترل می‌شود. نیروگاه موجود از نفت وارداتی اسرائیل به عنوان سوخت استفاده می‌کند. ذخایر برق اضافی دیگر از اسرائیل و تاحدودی از مصر می‌آید. پیشنهادهای مبنی بر تغییر نیروگاه نوار غزه به گاز طبیعی و تامین آن یا از اسرائیل و یا از میدان گازی غزه مارین در خارج از ساحل که تاکنون به بهره‌برداری نرسیده است، وجود دارد. گزینه‌های بالا بستگی به نیاز فلسطین به حل برخی از مشکلات سیاسی اش دارد. نه اسرائیل و نه دولت فلسطین تمایلی ندارند که حماس به صورت سیاسی و یا مالی از چنین پروژه‌های منتفع شود. این یک راه حل بالقوه برد-برد است. اسرائیل تمایلی ندارد که برق یا سوخت نفت خود را به صورت طولانی صادر کند، برای اینکه پرداخت آن به طور مناسبی صورت نمی‌گیرد، دولت فلسطین می‌تواند حق امتیازی را از گاز غزه مارین به دست آورد؛ و دولت حماس با اطمینان بهتری شهروندانش را از مرز غزه تامین می‌کند، اما این گزینه نیاز به تصویب و پذیرش سه طرف دارد.

خط لوله به ترکیه: گاز از میدان بزرگ لویاتان از طریق یک خط لوله که در زیر بستر دریای منطقه انحصاری اقتصادی قبرس کشیده شده است، به شمال فرستاده می‌شود، اگرچه به ساحل جزیره قبرس نمی‌آید. این موضوع به اسرائیل دسترسی به بازار داخلی بزرگ ترکیه را می‌دهد، که در حال حاضر مصرف آن به ۴۰ میلیارد مترمکعب به‌طور سالیانه رسیده است و نیز مسیرهای ترانزیت که از ترکیه به سمت اروپا عبور می‌کند. قبرس می‌تواند تحت حق و حقوقی که به‌عنوان یک امضاءکننده پیمان ملل متحد در زمینه حقوق دریاها برای تصویب مسیر خطوط لوله از طریق منطقه انحصاری اقتصادی خود دارد، به طرز موثری اجازه ورود به این مسیر را ندهد، اما شرایط حاد مالی قبرس از ۲۰۱۳ و بحران‌های مالی و اقتصادی ممکن است انعطاف‌پذیری بیشتری را در قبرس ترغیب کند. به همین ترتیب، ضدیت ترکیه نسبت به قبرس به‌واسطه نیازش به گسترش واردات گاز، که در حال حاضر تحت تسلط روسیه است، و پروژه‌های خط لوله سودآور برای شرکت‌های ساخت‌وساز ترکیه تعدیل شود.

خط لوله به ترکیه توسط قبرس: گاز میدان لویاتان اسرائیل همراه با گاز میدان افرویدیت متعلق به قبرس به شمال جزیره لوله‌کشی خواهد شد؛ در ساحل مرکز انرژی واسیلیکوز، به‌دلیل اینکه این منطقه شامل نیروگاه بزرگ جزیره و نیز تجهیزات (LNG) است (این مسیر به شکل پیچیده و دشواری ساخته شده و به‌وسیله یک مجرای عمیق زیرآبی میان میدان افرویدیت و ساحل قبرس کشیده شده است، اما بر طبق نظر کارشناسان باید از آن اجتناب کرد). به‌دنبال پردازش، برای حذف بخار آب و سایر ناخالصی‌ها، گاز می‌تواند به شمال از جزیره به منطقه سرزمینی که در حال حاضر توسط جمهوری ترکی قبرس شمالی کنترل می‌شود، فرستاده شود. از آنجا، یک خط لوله زیر دریا آن را به سرزمین اصلی ترکیه می‌فرستد، جایی که می‌تواند به سیستم خطوط لوله داخلی یا مسیرهای ترانزیت که از ترکیه به سمت اروپا در حرکت است، متصل شود.

خط لوله به یونان، توسط قبرس: یک گزینه برای خط لوله طولانی زیر دریا برای حمل گاز به قبرس و اسرائیل به یونان تحت بررسی قرار دارد؛ جایی که می‌تواند به شبکه گازی اروپایی متصل شود، اما گفته شده است که بستر دریا برای خط لوله مساعد نیست.

خط لوله به مصر از العریش به خط لوله اشکلون: از زمان سرنگونی حسنی مبارک، تقاضای داخلی مصر برای گاز طبیعی به طرز چشمگیری افزایش یافته است. مصر همچنین دارای تعهدات قراردادی است مبنی بر صادرات حجمی از گاز که به سختی می‌تواند از عهده تامین‌اش برآید. در آگوست ۲۰۱۳، قطر محموله‌های از LNG موجود را برای رساندن به مشتریان صادرات مصر آماده ساخت. یک تقاضا برای گاز وارداتی باقی مانده است، گرچه مصر هیچ لوله تبدیل گاز موجودی در حال حاضر ندارد. بنابراین اسرائیل به صورت یک تامین‌کننده بالقوه گاز باقی می‌ماند، اگرچه چنین طرحی احتمالاً با اعتراضات سیاسی داخلی مصریان مواجه خواهد شد. ممکن است بتوان از این طریق بر مشکل موجود غلبه کرد؛ اگر اسرائیل خود به‌عنوان یک تامین‌کننده گازی به اردن، به دولت فلسطین در کرانه باختری رود اردن و به نوار غزه درآید.

گاز مایع طبیعی یا (LNG)

تجهیزات LNG در ساحل مدیترانه: این تجهیزات گاز را از میدین تمار و لویاتان دریافت و آن را به گاز مایع طبیعی برای صادرات تبدیل می‌کند. LNG می‌تواند یا در اروپا فروخته شود یا از طریق کانال سوئز به مشتریان آسیایی یا سایر بازارها ارسال شود. زمانی که دولت محمد مرسی در مصر در تابستان ۲۰۱۳ سرنگون شد، بعید به نظر می‌رسید که حکومت اخوان المسلمین در قاهره از ترانزیت محموله‌های LNG اسرائیل از کانال سوئز حمایت و پشتیبانی کند (هرچند تعهدات معاهده تضمین عبور آزاد، به‌طور سیاسی بازرسی از محموله‌های اسرائیلی را در مناطق امن ساختگی که می‌توانست موجب ناممکن شدن مسیر شود، برمی‌انگیخت). رژیم مورد حمایت ارتش که جایگزین دولت مرسی شده، ممکن است هرچه بیشتر مسیر عبور LNG اسرائیل از راه آبی را بازگشایی کند. در کنار مشکلات سیاسی خارجی احتمالی، این گزینه با اعتراضات و مخالفت‌های زیست‌محیطی در اسرائیل و یک کمبود و نقصان در مکان‌های موجود روبه‌رو است.

تجهیزات LNG در ساحل دریای سرخ نزدیک ایلات: این منطقه از خشکی خارج از بندر ایلات برای یک تجهیزات LNG در نظر گرفته شده است. جاذبه یک تجهیزات LNG در ساحل دریای سرخ این است که این تجهیزات می‌تواند بازار آسیا را مستقیماً با گاز اسرائیل بدون نیاز به

ترانزیت از طریق کانال سوئز تامین کند. به غیر از محدودیت‌های موجود در اندازه آن به دلیل مساحت کم منطقه در دسترس که ممکن است آن را به لحاظ تجاری ناممکن سازد، هر ماشین‌آلات و تجهیزات LNG در ایالات به وسیله آتش خمپاره و موشک دشمن از سرزمین مصریان و اردنیان آسیب‌پذیر خواهد بود.

تامین تجهیزات LNG به وسیله گاز اسرائیل در منطقه صنعتی بندر اردنی عقبه در دریای سرخ: این ماشین‌آلات و تجهیزات می‌تواند در منطقه صنعتی عقبه، شهر بندری اردنی که در مجاورت با ایالات است، قرار گیرد. کمپانی نوبل انرژی این مکان را به همراه مکان‌های دیگر در اسرائیل و قبرس مورد بررسی قرار داده است و برای تکمیل (طرح‌های پیش‌مقدماتی مهندسی) در ۲۰۱۳ برنامه‌ریزی شده بود؛ حمایت‌های دولت آمریکا از توسعه عقبه به‌عنوان یک قطب انرژی، همچنین تشویق ایجاد یک خط لوله از عراق به پایانه صادرات عقبه با دور زدن تنگه هرمز که به لحاظ راهبردی آسیب‌پذیر است؛ هرچند، بعید است که اسرائیل از موقعیت این امتیاز راهبردی در اردن حمایت کند. کشورهای عربی، شامل کویت و قطر، به نظر می‌رسد که سعی دارند از این گزینه به وسیله پیشنهاد مالی به اردن برای یک تجهیزات تبدیل گاز LNG ممانعت به عمل آورند، بنابراین اردن می‌تواند LNG را وارد کند و نیاز به خرید گاز از اسرائیل و یا اجازه برای صادرات آن ندارد.

تجهیزات شناور گاز مایع طبیعی در ساحل مدیترانه‌ای اسرائیل: تجهیزات گاز مایع طبیعی شناور (FLNG) می‌تواند به صورت مستقیم بر میدان تولید قرار بگیرد. تانکرهای بارگیری شده در کنار آن قرار خواهند گرفت. یک مزیت دیگر از این لوله شناور (LNG) این است که نیاز برای خطوط لوله گران و پیچیده زیر دریا را کاهش می‌دهد. لوله (FLNG) می‌تواند از یک بخش از یک میدان به بخش دیگر، یا به یک میدان جدید منتقل شود. کمپانی نوبل انرژی تجهیزات گاز مایع طبیعی شناور برای میدان تامار را برآورد کرد؛ پیش‌بینی توانایی و ظرفیتی برابر با ۳/۴ میلیون تن به‌طور سالیانه و هدفی که در ۲۰۱۸ راه‌اندازی خواهد شد. کنسرسیومی که توسط کمپانی نوبل انرژی هدایت می‌شود، قراردادی با شرکت مهندسی دریایی و کشتی‌سازی دوو کره جنوبی برای بررسی گزینه تجهیزات (FLNG) منعقد کرده است. یک قرارداد غیرالزام‌آور میان

شرکت کرهای و گازپروم روسیه، دومین دریافت کننده (LNG) از تجهیزات گاز مایع طبیعی شناور پیشنهاد شده وجود دارد. تجهیزات گاز مایع طبیعی شناور در مرزهای فن آوری به عنوان نخستین لوله این چینی که در حال اتمام است، قرار خواهد گرفت و در ساحل استرالیا عملیاتی می شود. کمپانی استرالیایی که در این پروژه شرکت دارد، وودساید پترولیوم (شرکت نفت و گاز استرالیایی است که بزرگترین شرکت نفتی استرالیا در زمینه اکتشاف و استخراج نفت و گاز طبیعی به شمار می آید) در حال مذاکره با کمپانی نوبل انرژی و شرکای اسرائیلی برای اخذ فرصت یک سرمایه گذاری راهبردی در میدان لویاتان است. چنین تجهیزات عظیمی که در اندازه، قابل مقایسه با چهار ناو هواپیمابر است، به وسیله حمله موشک های ضدکشتی یا حتی خمپاره های آر. پی. جی آسیب پذیر خواهد بود. کارشناسان صنعتی اهمیتی به ریسک امنیتی نمی دهند و جذابیت این تجهیزات (FLNG) نه تنها در شرق مدیترانه، بلکه در سایر نقاط جهان، به پیشرفت در فن آوری، موانع و محدودیت های هزینه و کارایی تجاری منجر خواهد شد.

اسرائیل می تواند گاز طبیعی را از میدان لویاتان به وسیله خط لوله زیر دریا به تجهیزات LNG مستقر در واسیلیکوز در ساحل جنوبی قبرس بفرستد. این اقدام کارایی تجاری تجهیزات را افزایش خواهد داد. طرح هایی برای ایجاد یک ظرفیت (LNG) به صورت تجربی باقی خواهد ماند تا زمانی که میدان افروdit به صورت کاملی اکتشاف شود. در مقیاس فعلی، ظرفیتی برابر با ۵/۲ تریلیون فوت مکعب (۱۴۵/۶ میلیون مترمکعب) تخمین زده شده است که می تواند به صورت ملی مواد اولیه کافی را برای یک زنجیره تجهیزات (LNG) فراهم کند. اگر کشفیات میدان افروdit بزرگ تر شود، یا میداین دیگری یافت شود، اسرائیل و یا لبنان برای ارسال لوله گاز از مناطق انحصاری اقتصادی خود به قبرس آماده خواهند بود. در این صورت اقتصاد تأسیسات گسترده (LNG) به طرز قابل ملاحظه ای افزایش خواهد یافت. در حال حاضر یک خط لوله به سرزمین قبرس از میدان افروdit قبرس طرح ریزی شده که خط اسرائیل نیز می تواند به آن متصل شود و مسافتی بالغ بر ۱۸۰ کیلومتر دارد که بسیار قابل توجه است و احتمالاً نیاز به طولانی شدن برای غلبه بر معضلات جغرافیایی در زیر بستر دریا را دارد، اما حجم های مرکب میداین لویاتان و افروdit منطبق تجاری تجهیزات (LNG) در واسیلیکوز را بهبود خواهد داد، که آن

را قادر می‌سازد ظرفیت خود را از یک پنجم میلیون تن زنجیره به صورت سالیانه به سه زنجیره یا حتی بیشتر توسعه دهد. در خوش‌بینانه‌ترین تخمین‌ها کاهش هزینه‌های فزاینده زنجیره‌ها (LNG) میزان رشد اقتصادی را ممکن می‌سازد. کارایی تجاری تجهیزات (LNG) در واسیلیکوز در بیشتر جزایاتش در قسمت دورتر از قبرس مورد بحث و بررسی است. تصمیم اسرائیل برای صادرات گاز طبیعی توسط قبرس می‌تواند احتمالاً با یکی از مهم‌ترین توصیه‌های کمیته زیماچ ۲۰۱۲ تطابق داشته باشد که بیان داشت همه میادین گازی در قلمرو اسرائیل و یا منطقه انحصاری اقتصادی به شبکه ترانزیت گاز ملی متصل شود. دومین توصیه، که یک اولویتی وجود دارد، مبنی بر صادرات گاز طبیعی از تجهیزاتی است که (در ساحل یا حوالی ساحل) در قلمرو اسرائیل (شامل منطقه انحصاری اقتصادی) واقع شده و ممکن است برای صادرات توسط قبرس در نظر گرفته شود.

استفاده از ظرفیت مازاد LNG مصریان: اسرائیل می‌تواند از ظرفیت مازاد (LNG) مصر و تجهیزات (LNG) در ساحل مدیترانه‌ای مصر استفاده کند. هنگامی که این موضوع در آغاز مطرح شد، مخالفت دولت اخوان‌المسلمین به نظر می‌رسید که یک مانع بزرگی بر سر راه چنین پروژه‌ای است. از اواسط سال ۲۰۱۳ زمانی که این رژیم توسط ارتش مصری جایگزین شد، این گزینه شانس بیشتری یافت. در آگوست ۲۰۱۳، کمپانی گاز اسرائیل، دیلیک (شرکت اسرائیلی است که در حوزه‌های گوناگون فعالیت می‌کند)، بورس اوراق بهادار تل‌آویو که در حال مذاکرات برای خط لوله گازی به مصر بودند و خط اشکلون به العریش را برای دستیابی به تاسیسات و تجهیزات (LNG) مصر پیشنهاد کرده بود، که تا ۲۰۱۲ گاز مصریان را به اسرائیل می‌آورد.

CNG (گاز طبیعی فشرده شده): گزارش‌هایی وجود داشته است مبنی بر اینکه اسرائیل ممکن است گاز (CNG) را برای سوخت‌گیری واحدهای ترکیبی جدید ۴۴۰ مگابایتی در مرکز انرژی واسیلیکوز در قبرس استفاده کند. مقدار گاز مورد نیاز مرکز بین پنج و هفت درصد میلیارد مترمکعب است. روش (CNG) در نبود خط لوله از اسرائیل یا یک تجهیزات (LNG) پیشنهاد شده است. طرحی مبنی بر استفاده از یک کشتی وجود دارد که به‌طرز مخصوصی ساخته شده و ارزان‌تر خواهد بود و برای افزایش عرضه از میدان افروودیت به قبرس که لوله‌کشی شده مناسب است، اما نقطه ضعفی وجود دارد مبنی بر اینکه چنین فن‌آوری هنوز مستقر نشده و کشتی‌های

مناسب مستقیماً در دسترس نیستند. این گزینه عملی نیست، بنابراین به نظر می‌رسد که گزینه مناسبی نباشد.

قبرس

خطوط لوله

به یونان با یا بدون گاز اسرائیل: قبرس در حال بررسی طرحی است برای یک خط لوله در زیر بستر دریا به یونان، برای پیوستن به شبکه‌های گازی اروپایی. اما آب دارای عمق زیادی است. ۶۰۰۰ فوت. که محدودیت‌هایی را در قطر خطوط لوله‌ای که در زیر بستر دریا نصب می‌شود، ایجاد می‌کند. پنج یا شش خط لوله برای صادرات مقدار قابل توجهی از گاز ممکن است مورد نیاز باشد که این طرح را غیراقتصادی می‌سازد.

به ترکیه: این گزینه با محدودیت‌های سیاسی جدی روبه‌رو است، اما یک منطق تجاری آشکار دارد. در ترکیه تقاضایی گسترده و در حال رشدی برای گاز طبیعی وجود دارد؛ تقریباً ۴۰ میلیارد مترمکعب به‌طور سالیانه. این کشور همچنین دسترسی به اروپا را ممکن می‌سازد، جایی که تقاضای سالیانه ۴۰۰ میلیارد مترمکعب است، که بیشتر آن در حال حاضر توسط یک تامین‌کننده یعنی روسیه برآورده می‌شود. به لحاظ نظامی، چنین مسیری به یک طرح نسبتاً کوچکی از خط لوله زیر دریا (تقریباً ۱۰۰ کیلومتر) نیاز دارد، فاصله در خشکی در قبرس از جنوبی‌ترین تا شمالی‌ترین قسمت سواحل کوتاه است. در ترکیه، خطوط لوله جدید نیاز است که به‌گونه‌ای ساخته شوند که به شبکه گاز ملی و مسیرهای ترانزیت به اروپا متصل شوند. با کنار نهادن محدودیت‌های سیاسی، کارایی تجاری این طرح می‌تواند خود مورد سؤال باشد. این گزینه به فرض ادامه رشد تقاضا برای گاز در ترکیه با نرخ‌های رشد اقتصادی گذشته در ارتباط است. گاز قبرس می‌تواند به‌خوبی با افزایش رقابت در ترکیه با گازهایی از سایر تامین‌کنندگان نظیر عراق، ایران و آذربایجان مواجه شود. منابع جدید گازهای نامتعارف، شامل نهشت‌های گازی، که احتمالاً سهم بازار آنها در طول دهه بعد افزایش خواهد یافت. با توجه به عدم قطعیت درباره آینده تقاضای ترک‌ها و اروپاییان برای گاز، و نیز عدم قطعیت در مورد هزینه‌ها، قیمت‌های مناسب، و

هزینه‌های حمل و نقل در زمانی که گاز از قبرس در حال ارسال است، منطبق تجاری برای این گزینه از آنکه به نظر می‌رسد، کمتر قانع‌کننده است.

گاز مایع طبیعی LNG

تجهیزات LNG در ساحل جنوبی در واسیلیکوز: این گزینه صادراتی دارای اولویت برای قبرس است. رییس جمهور جدید قبرس، نیکوس آناستاسیادس، تصمیمی که در ۲۰۱۲ اتخاذ شده بود را در موافقت با این گزینه در آوریل ۲۰۱۳ تایید کرد. چنین تسهیلاتی می‌تواند محموله‌ها را به مقاصد آسیایی و اروپایی ارسال کند. در حالی که اسرائیل نگران است که مصر ممکن است توانایی او را در ارسال تانکرهای (LNG) از طریق کانال سوئز محدود کند، قبرس چنین نگرانی‌های ندارد. مقامات رسمی قبرس (به‌طرز خوش‌بینانه‌ای) پیش‌بینی می‌کنند که تجهیزات (LNG) می‌تواند هفت میلیارد مترمکعب گاز طبیعی را در سال ۲۰۲۰ صادر کند، و این رقم به ۳۵ میلیارد مترمکعب در ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. اگر واسیلیکوز در انتها به یک قطب (LNG) برای منطقه شرق مدیترانه تبدیل شود، گاز را از میداین لبنان و قبرس می‌گیرد که این می‌تواند به ۵۰ میلیارد مترمکعب در سال افزایش یابد. قبرس خواستار این مسیر برای صادرات (LNG) کریدور گازی شرق مدیترانه است که آن را از کریدور جنوبی که از ترکیه به اروپا در حرکت است و جریان جنوبی که از زیر دریای سیاه به اروپا می‌رود، متمایز می‌سازد. کریدور گازی شرق مدیترانه هنوز توسط اتحادیه اروپا پذیرفته نشده است، اگرچه قبرس این نظر را مطرح کرده بود. بانک سرمایه‌گذاری اروپایی (EIB) نشان داده است که در نظر دارد در تجهیزات (LNG) قبرس سرمایه‌گذاری کند. بانک (EIB) در حال حاضر یک وام ۱۳۰ میلیون یورویی را برای بازسازی نیروگاه در واسیلیکوز تدارک دیده است، که توسط انفجاری در جولای ۲۰۱۱ آسیب دیده بود. شرکت ملی هیدروکربن قبرس (CNHC) تجهیزات (LNG) واسیلیکوز را به‌عنوان تنها راه حل اقتصادی و منطقی برای صادرات گاز طبیعی توسط قبرس در نظر گرفته است. کشفیات چشمگیری به غیر از افرو دیت در منطقه انحصاری اقتصادی در جریان است. شرکت ملی قبرس استدلال می‌کند که واسیلیکوز همچنین بهترین مقصد برای گاز اسرائیل و در

عین حال برای گاز اکتشافی لبنان است، استدلال تجاری استقرار واسیلیکوز به‌عنوان یک قطب (LNG) منطقه‌ای این است که یک زنجیره هزینه‌ای به مبلغ شش میلیارد دلار به‌اضافه سه میلیارد دلار که صرف زیرساخت‌ها می‌شود، دربر دارد، اما گسترش آن به تجهیزات دو زنجیره تنها شامل سه میلیارد هزینه دیگر است (که جمع آن ۱۲ میلیارد دلار است) و تجهیزات سه زنجیره می‌تواند با ۱۵ میلیارد دلار ساخته شود. چنین طرح‌هایی، به میدان‌های در حال کشف بیشتر و یک تغییر روبه توسط اسرائیل در ارسال گاز برای پردازش به کشور سومی بستگی دارد. آینده گاز حوالی ساحل لبنان که قرار است در سال ۲۰۲۰ به واسیلیکوز ارسال شود، از برخی جهات حتی بیشتر نامطمئن است. در مقایسه، این گزینه سودآوری است که احتمال بیشتری دارد که به تصویب برسد، هرچند کارایی تجاری آن هنوز به ارسال مقادیر گازی دیگری به واسیلیکوز بستگی دارد.

تجهیزات LNG در ساحل جنوبی ترکیه که با گاز طبیعی از میدان افرویدیت و همچنین میداین اسرائیل تامین می‌شوند: منطق تجاری این طرح این است که ساحل جنوبی ترکیه دارای خشکی فراوان در دسترسی برای یک تأسیسات (LNG) عظیم است و تأسیسات آن می‌تواند همچنین برای پردازش گاز برای حمل‌ونقل زمینی توسط خط لوله مورد استفاده قرار گیرد. هرچند نه قبرس و نه اسرائیل تحت شرایط موجود در نظر ندارند که چنین درجه‌ای از کنترل بر منابع خودشان را به ترکیه دهند.

برق

اسرائیل و قبرس، به‌همراه یونان مذاکراتی در خصوص صادرات نیروی برق از تجهیزات گازسوز داشتند مبنی بر پیشنهاد اتصال برقی اسرائیل - قبرس - یونان که به‌عنوان اتصال اروپا - آسیا شناخته شده است و شامل ۵۴۰ مایل دریایی (۱۰۰۰ کیلومتر مربع) کابلی است که در زیر بستر دریا میان اسرائیل و قبرس، سپس از قبرس و کرت، و در آخر از کرت به سرزمین اصلی یونان کشیده شده است. این مسیر ۲۰۰۰ مگابایت انرژی را از کرت حمل می‌کند، که با یونان و شبکه‌های برق اروپایی متصل می‌شود. به‌عنوان پیش‌بینی این طرح به اسرائیل این اجازه را

می‌دهد که برق خود را هنگامی که ظرفیت مازادی دارد، صادر کند و انرژی را هنگامی که دارای ضعف و کمبود است، وارد کند. هنگامی که یک توافق اولیه‌ای میان شرکت (DEH) (بزرگ‌ترین شرکت برق یونان) و شرکت برق اسرائیل در مارچ ۲۰۱۲ امضاء شد، هزینه این پروژه ۵/۱ میلیارد یورو تخمین زده شده است. مقیاس زمانی برای این پروژه، اگر کار بلافاصله آغاز شده بود در ۲۰۱۶ به‌طور کامل این طرح عملیاتی می‌شد. در آگوست ۲۰۱۳، وزیر انرژی اسرائیل، یونان، و قبرس یک یادداشت تفاهمی را در پایتخت قبرس امضاء کردند. نیکوزیا (پایتخت قبرس) تشویق شده بود که به پروژه‌هایی در خصوص امنیت تامین انرژی و منابع انرژی بپیوندد. آنها در گزارشاتشان به تکرار تعهدات خود در خصوص پروژه اتصال اروپا - آسیا پرداختند، این مسیر مشکل‌آفرین و دردسرساز است، هرچند که تا حدی در فلات قاره ترکیه واقع شده و در نتیجه قسمتی از منطقه انحصاری اقتصادی آن را تشکیل داده است. به لحاظ فنی، این مسیر همچنین چالش‌برانگیز است؛ زیرا دارای عمق زیادی به مقیاس ۲۰۰۰ متر است. اعتبار پروژه به دلیل بحران‌های اقتصادی و مالی در یونان و قبرس آسیب خواهد دید که احتمالاً پروژه را با مشکل افزایش بودجه‌های سرمایه‌گذاری روبه‌رو خواهد ساخت. در حالی که سه بازیگر در اصول این پروژه توافق دارند، مشکلات متعدد سیاسی، مالی، تجاری و فنی نیاز به حل و فصل دارد، قبل از اینکه این پروژه بتواند محقق شود.

نتیجه‌گیری

گاز طبیعی امروزه در حال کشف و استخراج از مکان‌های دور و صعب‌العبور در سرتاسر جهان است. کشفیات جدید در حوزه لوانت در حوالی ساحل اسرائیل و قبرس فرصتی به آن دو داده تا امنیت انرژی‌شان را تقویت کنند و اقتصادشان را ترقی بخشند، هرچند گاز شرق مدیترانه با یک رشته از چالش‌های خاص جغرافیایی، سیاسی و تجاری همراه بوده و در ضمن ریسکی وجود دارد که ممکن است این گاز را تبدیل به گاز سرگردانی کند که برای بهره‌برداری کامل نامناسب خواهد بود، مگر اینکه این چالش‌های خاص حل و فصل شوند. در حالی که اسرائیل می‌تواند بخش کوچکی از گاز مازاد خود را به‌وسیله خط لوله سرزمینی به اردن و فلسطین صادر کند،

منطق غالب برای اسراییل و قبرس تبدیل گاز به گاز مایع طبیعی است که این گاز مازاد بر نیازهای داخلی آنهاست و برای مشتریان بالقوه در اروپا و آسیا ارسال خواهد شد. این امر در زمانی که قیمت‌های گاز طبیعی ضعیف هستند و همکاری میان بازیکنان متعدد منطقه‌ای مفید خواهد بود، نیازمند سرمایه‌گذاری‌های طولانی‌مدت چندمیلیارد دلاری خواهد بود؛ قابل توجه مصر و لبنان که در نوسانات سیاسی داخلی گرفتارند. در نبود یک راه حل مورد اجماع واحد، کلید بهره‌برداری آینده از میادین گاز طبیعی شرق مدیترانه ممکن است یک رشته از گزینه‌ها را توسعه بخشد که شامل خطوط لوله و گاز مایع طبیعی است. ریسک‌های مشترک، نظیر یک خطوط لوله از اسراییل به ترکیه به دو کشور یک منفعت متقابلی را در حفظ آن در عملیات خواهد داد. صادرات بالقوه (LNG) در اسراییل از وابستگی بی‌مورد به یک اتصال ثابت به ترکیه اجتناب خواهد کرد. هرچند، پیش‌فرض‌های گزینه‌های صادرات چندگانه این است که موانع سیاسی موجود شکست خواهد خورد و مقادیر کافی از گاز طبیعی برای تضمین کارایی تجاری (LNG) و خطوط لوله کشف خواهد شد. تقویت ارتباطات میان اسراییل و قبرس در موازات با هر نوع همکاری اسراییل با ترکیه باید ادامه یابد. این امر ممکن است در آخر آنها را قادر سازد با کسب درآمد مشترک از منابع گازی که برای صادرات اختصاص داده شده‌اند، موافقت کنند. اسراییل در تعیین و بهره‌برداری از میادینی به مراتب بزرگ‌تر پیش‌رو است، در حالی که قبرس درگیر مشکلاتی است که توسط اثرات مداوم بحران‌های مالی‌اش به وجود آمده است؛ کشف گاز طبیعی، تایید اندازه کشف، و وارد کردن یک میدان جدید در فرایندهای تولید که حداقل چهار یا پنج سال برای میادینی که در آب‌های عمیق هستند، زمان می‌برد. توسعه صادرات بالقوه از این میادین می‌تواند چندین سال زمان ببرد. در سایر بخش‌های جهان، برای اکتشاف تا بهره‌برداری کامل می‌تواند زمانی نزدیک به ۲۰ سال طول بکشد؛ زیرا نیاز به تایید کارایی تجاری و اطمینان یافتن از سرمایه‌گذاری ضروری دارد. رژیم اسراییل و قبرس همراه با شرکت‌های نفتی و گازی که در حال کار در مناطق دارای مجوز هستند، نیازمند حمایت ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا هستند. اتحادیه اروپا می‌تواند یک محیط ناظر قابل پیش‌بینی و شفاف را برای سرمایه‌گذاران در قبرس ارائه دهد. اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا می‌توانند حمایت‌هایی را برای کاهش خطر

سیاسی آرایه کنند. آنها همچنین می‌توانند در بهترین شیوه‌ها در مدیریت منابع انرژی سهیم شوند. دسترسی به منبع خارجی برای ضمانت‌های مالی و وام برای پروژه در سال‌های پیش رو بسیار سخت خواهد بود. توسعه گاز طبیعی ساحلی در شرق مدیترانه با خود دو اختلاف سیاسی آزاردهنده و طولانی‌مدت جهانی را به همراه آورد: مشکل قبرس و منازعه شرق مدیترانه. به‌منظور منتفع ساختن مردم منطقه از ثروت هیدروکربن تازه کشف شده‌شان باید شرایطی به‌وجود می‌آمد که اجازه بهره‌برداری و تولید داده شود و در موازات با آن باید تلاش‌هایی برای غلبه بر منازعات سیاسی دیرینه صورت گیرد. ممکن است بازخوردهای مثبتی از انرژی به میادین سیاسی در ایجاد منافع مشترکی در ثبات و استحکام به‌وجود آید و همچنین ممکن است خطراتی نیز در مورد افزایش تنش‌ها بر سر اختلافات مربوط به مالکیت منابع وجود داشته باشد. این سند نشان می‌دهد که فقط گزینه‌های صادرات اگر قابل نقل و انتقال بانکی باشند و سرمایه‌گذاران را در خصوص کارایی تجاری خودشان متقاعد کنند، انتخاب خواهند شد. هر پیشرفتی در حل منازعات سیاسی منطقه باید به‌عنوان یک پاداش در نظر گرفته شود.

آمریکای پریشان

نویسنده: جان مرشایمر*

ترجمه: مرضیه سخاوتی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۰

چکیده

جان مرشایمر، نظریه پرداز بلندآوازه روابط بین‌الملل است که نقد و توصیه‌های موثری در مورد سیاست خارجی آمریکای معاصر داشته است. او در این مقاله به آوارگی و بلاتکلیفی آمریکا برای مداخله یا تماشا اشاره می‌کند و با بررسی هر یک از دو گزینه مزبور، توصیه می‌کند که آمریکا نمی‌تواند تماشاگر باشد. او در این مقاله با تمرکز روی تحولات اخیر جهان عرب، تصریح می‌کند که آمریکایی‌ها وارد دوران ترس شده‌اند و دیگر به سیاق سالیان پیشین با اطمینان حرف نمی‌زنند و تصمیم قاطع می‌گیرند. می‌توان با بعضی داوری‌های مرشایمر همراه نبود و برداشت او را در باب دلایل و عواقب بلاتکلیفی آمریکا، تعقیب نمود.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی آمریکا، سوریه، جنگ داخلی، سلاح‌های شیمیایی، جمهوری اسلامی ایران، مصر

* نظریه پرداز سیاست بین‌الملل و نویسنده کتاب معروف لابی یهودی و سیاست خارجی آمریکا

** مترجم متون بین‌الملل

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال شانزدهم، شماره یکم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۲۱۸-۱۹۱.

از اوایل ۲۰۱۱، تحولات سیاسی مصر و سوریه بارها افکار نخبگان سیاست خارجی آمریکا را درگیر خود کرده است. دولت اوباما برای کنترل وضعیت آشفته سیاسی مصر بعد از خلع مبارک، در تکاپو بوده و به‌طور فزاینده‌ای درگیر جنگ خونین داخلی در سوریه شده است. ایالات متحده در این روزها در حال کمک به برخی نیروهای مبارز مخالف دولت اسد است. اوباما نیز بعد از استفاده سوریه از سلاح‌های شیمیایی در اگوست ۲۰۱۳، به گزینه حمله نظامی به سوریه نزدیک‌تر شده است. آمریکا به‌طور مستقیم در تلاش برای شناسایی و نابود کردن ذخایر سلاح‌های شیمیایی سوریه است. این واکنش‌ها حاکی از سه باور شایع در مورد مصر و سوریه می‌باشد: اول اینکه هر دو کشور از اهمیت بالایی برخوردارند. بر همین اساس نگرانی عمیقی وجود دارد که در صورت عدم توفیق دولت اوباما در رفع این مشکلات، منافع آمریکا با خطر جدی روبرو خواهد شد؛ دوم اینکه دلایل اخلاقی قانع‌کننده‌ای برای دخالت ایالات متحده در سوریه وجود دارد که عمدتاً به کشتار گسترده غیرنظامیان مربوط می‌شود؛ و سوم، ایالات متحده توانایی اثرگذاری مثبت و معنادار را بر سیاست‌های مصر و سوریه داراست، به‌طور عمده با حصول اطمینان از اینکه در قاهره و دمشق (فرد) گزینه مناسب زمام امور را در دست دارد. روی هم رفته، چنین اعتقاداتی زمینه‌ساز یک تعهد جدی برای دخالت مداوم آمریکا در امور سیاسی این دو کشور بحران‌زده است.

هر کس حتی با نگاهی گذرا به سیاست خارجی ایالات متحده در دهه‌های اخیر درمی‌یابد که واکنش واشنگتن به مصر و سوریه تنها بخشی از یک اتفاق بسیار بزرگ‌تر است. موضوع از این قرار است که سران (نخبگان) امنیت ملی آمریکا با این تصور که گوشه و کنار جهان برای آمریکا از اهمیت راهبردی زیادی برخوردار است و منافع آمریکا در هر نقطه در معرض تهدیداتی است، اعمال خود را پیش می‌برند. جای تعجب نیست که آنها همواره در ترس زندگی می‌کنند. این وحشت در سخنان رییس ستاد مشترک، ژنرال مارتین دمپسی، در برابر کنگره در فوریه ۲۰۱۲ نمایان شد: «من نمی‌توانم شما را تحت‌تاثیر عقیده نظامی و شخصی خویش که در بیش از ۳۸ سال شکل گرفته است قرار دهم؛ اکنون ما در خطرناک‌ترین زمان حیات من زندگی می‌کنیم.» در فوریه ۲۰۱۳ نیز وزیر امور خارجه آمریکا، هیلاری کلینتون، اظهار داشت:

«آمریکایی‌ها در دوران بسیار پیچیده و خطرناکی زندگی می‌کنند» و ماه بعد، سناتور جیمز گفت: «من زمان دیگری در زندگیم را به خاطر ندارم که در آن جهان چنین خطرناک و مملو از تهدیدات مختلف باشد.»

اینها نظرات نابهنجاری نیستند! بررسی‌های انجام گرفته در سال ۲۰۰۹ توسط مرکز تحقیقات «پیو» برای مردم و مطبوعات نشان داد که ۶۹ درصد از اعضای شورای روابط خارجی آمریکا بر این باورند که جهان خطرناک‌تر از دوران جنگ سرد یا در وضعیتی مشابه آن بوده است. کوتاه اینکه، اجماع نخبگان آمریکا این است که مصر و سوریه، تنها کشورهایی نیستند که واشنگتن نگران آنهاست، اگرچه آنها در زمره پیچیده‌ترین مشکلات قرار دارند. این وضعیت نگران‌کننده به این معنی است که ایالات متحده آمریکا با محاسبات اجتماعی زیادی روبه‌روست که راه حل آن چیزی جز دنبال کردن سیاست خارجی مداخله‌جویانه نیست. به دیگر سخن، اگر آنها به ساختن جهانی امن برای آمریکا امیدوارند باید سیاست سلطه بر جهان را دنبال کنند.

این دیدگاه نافذ، متداول و البته اشتباه است. به‌رغم این باور عام، ایالات متحده به‌طور قابل ملاحظه‌ای یک کشور امن است. هیچ ابرقدرتی در طول تاریخ حتی شبیه چنین امنیتی را تجربه نکرده است. علاوه بر این، سوریه و مصر منافع راهبردی حیاتی آمریکا نیستند. اهمیت تحولات این کشورها برای امنیت آمریکا ناچیز است. این به معنی بی‌اهمیت بودن آنها نیست، بلکه نه منافع حقیقی واشنگتن در سوریه و مصر آنقدر مهم هستند که هزینه‌های جانی و مالی را توجیه کنند و نه دلیل انسانی اضطراری (قانع‌کننده‌ای) برای مداخله در دو کشور وجود دارد.

توانایی ناچیز ایالات متحده برای برطرف کردن مشکلات در مصر و سوریه هم از اهمیت یکسانی برخوردار است. هرچند کوچک، مداخله ممکن است بد را به بدتر تبدیل کند. سابقه تاسف‌برانگیز آمریکا را در افغانستان، عراق و لیبی به خاطر بیاورید. علاوه بر این، اهمیتی ندارد که چه کسی در قاهره و یا دمشق در راس امور است. ایالات متحده سابقه‌ای غنی در همکاری با طیف وسیعی از زمامداران، شامل کمونیست‌ها، فاشیست، دیکتاتور نظامی و پادشاهان سنتی دارد. به‌رغم همه دلایلی که برای لزوم سرنگونی بشار اسد ذکر می‌شود، واشنگتن با او و پدرش برای بیش از ۴۰ سال هم‌زیستی داشت.

مداخله در کشورهایی مانند مصر و سوریه و تبدیل جهان به میدان وسیع جنگ هزینه‌های قابل توجهی به ایالات متحده تحمیل می‌کند. هزینه‌های راهبردی حقیقتاً زیاد نیستند، به این خاطر که ایالات متحده یک کشور امن است. آمریکا می‌تواند سیاست‌های احمقانه را پی‌گیری کند و همچنان قدرتمندترین دولت روی زمین باقی بماند (این به معنای انکار سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا، به‌عنوان علت اصلی معضل تروریسم آمریکا نیست. با وجود این، تروریسم به‌عنوان یک تهدید جزیی، دلیل آزادی واشنگتن در ادامه پی‌گیری سیاست‌هایی است که باعث بروز مشکل در وهله اول شد).

با این حال، دستیابی به سلطه جهانی، هزینه‌های دیگری دارد که بسیار دلهره‌آور هستند. هزینه‌های اقتصادی سرسام‌آورند، به‌خصوص جنگ‌ها و هزینه‌های جانی و انسانی قابل توجهی نیز وجود دارند. علاوه بر اینها، هزاران آمریکایی در افغانستان و عراق جانشان را از دست داده‌اند و از جراحات دردناکی رنج برده‌اند که در طول حیاتشان گریبان‌گیر آنها خواهد بود. احتمالاً جدی‌ترین هزینه‌های سیاست‌های مداخله‌جویانه واشنگتن توسعه یک دولت امنیت ملی است که تهدیدی در جهت تضعیف ارزش‌های لیبرال دموکراسی، که مهم‌ترین بخش نظام سیاسی آمریکاست، به شمار می‌رود. با در نظر گرفتن هزینه‌های بالا و عدم وجود منافع در معرض خطر در سوریه و مصر، صرف نظر از ظرفیت آمریکا برای سامان بخشیدن به مشکلات این کشورها، آمریکا باید یک سیاست عدم مداخله نسبت به آنها را اتخاذ نماید. رهبران آمریکا به‌خوبی اصل خودمختاری در مواجهه با قاهره و دمشق و بسیاری کشورهای دیگر در سراسر جهان را محترم خواهند شمرد.

برخلاف نظراتی که از جامعه امنیت ملی آمریکا اغلب شنیده می‌شود، ایالات متحده یک قدرت فوق‌العاده امن است. یک راه مناسب برای نشان دادن این نکته، تامل در انزوای آمریکا است که یک راهبرد عمیق با تاریخی غنی اما بحث‌انگیز است.

انزوای طلبی بر این فرض استوار است که هیچ منطقه‌ای از جهان خارج از نیم‌کره غربی از اهمیت راهبردی حیاتی برای ایالات متحده برخوردار نیست. انزوای‌گراها معتقد نیستند که آمریکا هیچ منفعی در جهان گسترده‌تر ندارد، بلکه این منافع آنقدر مهم نیستند که استقرار نیروی

نظامی برای دفاع از آنها را بتوان توجیه کرد. آنها به‌طور کامل حامی دخالت آمریکا در زمینه‌های اقتصادی و دیپلماتیک در سراسر جهان هستند، اما جنگ‌ها و درگیری‌های خارجی را امری غیرضروری می‌دانند.

من انزواطلب نیستم، اما منطق استوارکننده این راهبرد بزرگ را به آسانی نمی‌توان رد کرد. کاملاً برعکس، رییس‌جمهور فرانکلین روزولت در اوایل دهه ۱۹۴۰، زمانی که در مقابله با انزواگرایان با مشکل اساسی مواجه شد، به این موضوع پی برد. امروز کنار نهادن انزواگرایان به‌عنوان افرادی نادان و سبک مغز امری عادی است. اما این کار اشتباه بود. آنها اشتباه می‌کردند چون فکر می‌کردند که ایالات متحده می‌تواند در انتظار پایان جنگ جهانی دوم بماند، اما آنها یک پرونده جدی برای درحاشیه ماندن به وجود آوردند که برای بسیاری از آمریکایی‌ها قانع‌کننده بود. واقعیت جغرافیایی ساده‌ای در قلب جهان بینی انزواگرایان وجود دارد: اقلیم آمریکا توسط دو خندق غول‌پیکر از آسیا و اروپا جدا می‌شود. هیچ قدرت بزرگی نمی‌تواند یک عملیات آبی خاکی را در سراسر اقیانوس اطلس یا اقیانوس آرام به انجام برساند، و در نتیجه هیچ قدرت بیرونی‌ای (بیگانه‌ای)، چه آلمان نازی، چه امپراتوری ژاپن نمی‌تواند بقای ایالات متحده را به‌طور مستقیم تهدید کند.

ایالات متحده هزاران سلاح هسته‌ای دارد که بازدارنده‌ای بی‌نقص و ضامن بقای یک کشور در طول زمان هستند. هیچ دشمنی به آمریکا حمله یا بقای آن را تهدید نمی‌کند؛ چراکه حریف تقریباً به‌طور قطع معدوم خواهد شد. در واقع دو اقیانوس بزرگ و هزاران سلاح هسته‌ای امروزه از ایالات متحده محافظت می‌کنند. علاوه بر این، آمریکا هژمون منطقه در نیم‌کره غربی با تهدیدات جدی از طرف همسایگان خود مواجه نیست.

در نهایت اینکه ایالات متحده هیچ رقیب قدرتمند و حائز اهمیتیتی ندارد. در واقع، بسیاری از استراتژیست‌هایی که می‌شناسم، بر این باورند که از پایان جنگ سرد به این سو در یک جهان تک‌قطبی فعالیت می‌کنیم که این بیانی دیگر از وجود آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت بی‌همتای روی کره زمین است. برخی دیگر بر این باورند که چین و روسیه ابرقدرت‌های مشروع هستند و جهان چندقطبی است. با این حال، این دو قدرت در مقایسه با آمریکای قدرتمند به‌طور خاصی

ضعیف هستند. علاوه بر این، آنها قابلیت اندکی در اجرای رزمایش‌های نظامی دارند بدین معنی که نمی‌توانند به‌طور جدی آمریکا را تهدید کنند.

تمام این موارد گویای این حقیقتند که ایالات متحده که امن‌ترین ابرقدرت تاریخ جهان به‌شمار می‌رود، در طول ۲۵ سال گذشته از هر دوره دیگری در تاریخ خود امن‌تر بوده است. ادعای عمومی «دمپسی» نشانه‌ای از خطرناک‌ترین دوران در طول عمر خود است. جهان در طول جنگ سرد به‌مراتب شاهد روزهای خطرناک‌تری بود، در این زمان بحران‌های مختلفی از جمله بحران برلین، بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ و ... رخ داد. درک این مساله بسیار سخت است، بنا به گفته سناتور اینهوف که یک سال پس از به قدرت رسیدن هیتلر به دنیا آمد، تروریسم یعنی تهدید، آیا این مورد در همه کشورها رخ می‌دهد؟ مطمئناً، ایالات متحده دارای یک سری چالش‌های تروریسمی است که این خود نوعی مشکل است. اما می‌شود آن را جزو تهدیدات جزئی برشمرد. شکی نیست که قربانی‌های بسیاری را از حمله ۱۱ سپتامبر داشته‌ایم، اما آن فاجعه منجر به فلج ایالات متحده نشده است. در واقع، به‌عنوان مثال در ۱۲ سال گذشته یکی از بزرگ‌ترین ترورهای سازمانی انفجار ساختمان دو قلوی آمریکا بود که در این حالت ضربه بزرگی بر آمریکا وارد نمود و می‌شود اقدامات آن را ناشی از گروه‌های بزرگ داخلی دانست که از سال ۱۹۷۰ به آمریکا وارد شده‌اند.

آیا می‌توان این احتمال را داد که هدف آنها به دست آوردن یک سلاح هسته‌ای باشد؟ این احتمال می‌تواند کل معادله را تغییر دهد اما می‌توان بر اساس احتمالات این شانس را تقریباً برابر صفر دانست. هیچ دولتی مجهز به سلاح اتمی یا هسته‌ای نیست؛ چراکه هیچ کنترلی بر نحوه دریافت‌کنندگان و به‌کارگیرندگان از آن صلاح را ندارند. تروریست‌ها همچنین ممکن است سعی بر این داشته باشند که خودشان مواد شکاف‌پذیر و بمب خود را بسازند. اما این سناریو بسیار بعید است و همچنین موانع قابل توجهی در به‌کارگیری آن وجود دارد.

برخلاف آنچه از واطلب‌ها می‌پندارند، سه منطقه جهان از اهمیت راهبردی حیاتی برخوردارند، این سه منطقه شامل: اروپا، شمال شرقی آسیا و خلیج فارس است. البته اروپا و شمال شرقی آسیا نیز مهم است؛ چراکه دیگر قدرت‌های بزرگ جهان در این مناطق واقع شده‌اند. این مناطق تنها کشورهایی هستند که مسائل راهبردی ایالات متحده را تهدید جدی

می‌کنند. به‌طور کلی، تقریباً هر کشور دارای منافع عمیق در ساخت سلاح‌های خود است. هر گروه تروریستی در پی به دست آوردن سلاح هسته‌ای است؛ چون آنها سلاح محکم و قوی برای حملات خود بر دیگر کشورها دارند. تروریسم هسته‌ای، در کوتاه‌مدت یک تهدید جدی نیست و به اندازه‌ای که ما باید در مورد آن نگران باشیم، باید به دنبال درمان اصلی برای تشویق و کمک به دیگر کشورها به‌جای استفاده از مواد هسته‌ای در بسیاری از موارد باشیم.

ممکن است یکی از مواضع «تروریست‌ها» (مقابله یا حمله) در سراسر اقیانوس اطلس یا اقیانوس آرام و رسیدن به سواحل ایالات متحده باشد. جهان و فرم کنونی شکل‌گیری آن و میزان اتحادش با کشورهای نیم‌کره غربی یک روابط خصمانه با ایالات متحده آمریکا دارد. در این شرایط، قدرت از سوی اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام خواهد بود و به مراتب این قدرت کمتر موثر است. بنابراین، سیاست‌گذاران آمریکایی علاقه عمیقی به جلوگیری از دست‌یابی به هژمونی منطقه‌ای در آسیا یا اروپا و قدرت‌های بزرگ دیگر دارند. خلیج فارس منطقه راهبردی بسیار مهمی است؛ زیرا تولید حدود ۳۰ درصد از نفت جهان، و حدود ۵۵ درصد از ذخایر نفت خام جهان را در اختیار دارد. اگر جریان نفت در منطقه قطع شود و یا حتی به‌شدت برای یک دوره قابل توجهی از زمان محدود گردد، این امر اثر مخربی بر اقتصاد جهانی خواهد داشت. بنابراین، ایالات متحده می‌تواند دلیل خوبی برای اطمینان از اینکه نفت آزادانه در جریان است به جریان خلیج فارس، که در عمل به‌معنای جلوگیری از کنترل منابع حیاتی است، توجه کند. بیشتر کشورهای تولیدکننده نفت، انتقال نفت خود را حفظ خواهند کرد و فروش نفت را تا زمانی که در انجام این کار آزادند، ادامه خواهند داد؛ چرا که این کار در درآمد آنها تاثیر به‌سزایی دارد. منطقه خلیج فارس و راهبرد آن به نفع آمریکاست؛ چرا که این منطقه می‌تواند نقش بسزایی در اتخاذ تدابیر آمریکا برای نقل و انتقال منابع نفتی داشته باشد. برای اینکه روشن شود کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس از اهمیت راهبردی برای ایالات متحده برخوردارند، بیشترین توجه آنها به کشورهای خاورمیانه می‌باشد. به‌طور خاص، واشنگتن باید در مورد سرنوشت ایران، عراق، کویت، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی اطلاعات کافی را همه‌روزه دریافت کند، به‌دلیل آنکه منابع این کشورها در جریان بی‌وقفه سرمایه به بازار جهان نقش اساسی دارد.

از چگونگی شکل‌گیری استقرار سیاست خارجی آمریکا و همچنین رفتار دولت اوباما، آشکار است که دیدگاه آنها در مورد اهمیت راهبردی مصر و سوریه در تقابل با تفکر جریان اصلی می‌باشد. بنابراین اجازه دهید جزئیات بیشتری را در نظر بگیریم که چگونه این دو کشور ممکن است در امنیت ایالات متحده اثرگذار باشند.

مصر و سوریه کشورهای ضعیفی در قدرت هستند. هر دو دارای اقتصاد کوچک و ضعیف، و حتی در سایر منابع نیز مانند منابع طبیعی همچون کویت و عربستان سعودی غنی نیستند. علاوه بر این، نه مصر و نه سوریه تا به حال از نظر نظامی توانمند نبوده‌اند، حتی زمانی که اتحاد جماهیر شوروی آنها را با تجهیزات نظامی پیچیده در دوران جنگ سرد مورد هجوم قرار داد، تهدید جدی برای همسایگان خود، به‌ویژه اسرائیل نیز نبودند.

به یاد داشته باشید که اسرائیل جنگ علیه مصر را طی سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ ترتیب داد و نیروهای دفاعی اسرائیل IDF ارتش مصر را نابود کردند. سوریه علیه IDF در سال ۱۹۴۸، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ می‌جنگید. مصر و اسرائیل پس از جنگ ۱۹۷۳ صلح کردند. آنها بیش از حد از این شکست تحقیرآمیز به دست اسرائیلی‌ها رنج می‌بردند.

اسرائیل و مصر بعد از جنگ ۱۹۷۳ صلح کردند، اما اسرائیل و سوریه همچنان در حالت خصومت و دشمنی با هم باقی ماندند. با وجود این، هر زمانی امکان داشت دو طرف باز هم اقدام به ایجاد جنگ علیه یکدیگر نمایند؛ به‌عنوان مثال در جنگ ۲۰۰۶ سوریه تلاش زیادی برای جلوگیری از ادامه جنگ انجام داد. سوریه در حال حاضر ارتش ضعیفی دارد. البته، آشفتگی و درگیری‌های اخیر در مصر و سوریه منجر به تضعیف بیشتر این دو کشور شده است. در حال حاضر، اسرائیل اعتماد به نفس بالایی به‌خاطر برتری نظامی خود بر همسایگان عربش دارد و همین منجر به کاهش و یا تضعیف سایر نیروها شده است.

از همه مهم‌تر اینکه، نه مصر و نه ارتش سوریه یک تهدید جدی برای آمریکا و یا حتی نیروهای آمریکایی مستقر در خلیج فارس نخواهند بود و هیچ دلیلی برای این تفکر که اوضاع در آینده تغییر خواهد کرد وجود ندارد. توجه به این نکته که مصر و سوریه قدرت اقتصادی و نظامی

ضعیف هستند و به‌سختی دسترسی به نفت دارند، حامیان سلطه جهانی بر دعاوی دیگری تکیه دارند که منافع اساسی آمریکا می‌باشد.

یکی از استدلال‌ها این است که ایالات متحده باید تا حد زیادی مراقب مصر باشد به این خاطر که کانال سوئز را کنترل می‌کند. تقریباً هشت درصد تجارت جهانی توسط کشتی‌ها و ۴.۵ درصد از منابع نفتی دنیا از طریق این گذرگاه در حال رفت و آمد است. علاوه بر این، نیروی دریایی ایالات متحده با استفاده از این کانال حرکت کشتی‌ها از دریای مدیترانه به خلیج فارس را امکان‌پذیر می‌سازد. بنابراین، اگر مصر اقدام به بستن کانال سوئز نماید، این امر بر اقتصاد بین‌المللی آسیب می‌رساند. در واقع این امر بسیار خطرناک خواهد بود و منجر به ایجاد مخاطرات جدی در اقتصاد بین‌الملل خواهد شد.

تهدید به جلوگیری از دسترسی به خلیج فارس با بستن کانال سوئز، از نظر نیروی دریایی ایالات متحده یک تهدید پوچ و بی‌معناست؛ چرا که کشتی‌های آمریکایی می‌توانند از طریق اقیانوس هند و دریای عرب نیز این مسیر را طی نمایند و به خلیج فارس راه یابند. این راه ممکن است راحت‌ترین راه برای ایالات متحده باشد؛ چرا که ارسال برخی از کشتی‌ها در خلیج از طریق کانال محدود است، اما برای نمایش قدرت در آن منطقه امری ضروری است.

در واقع می‌توان چهار استدلال را در گفتمان عمومی در این باره که چرا سوریه ممکن است یکی از منافع حیاتی آمریکا باشد، مطرح کرد. برخی معتقدند که سرنگونی اسد مهم است؛ زیرا این امر ضربه سختی به حزب‌الله و به‌ویژه ایران خواهد زد؛ چرا که آنها هر دو از حامیان سرسخت رژیم اسد هستند. ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی به‌طور خلاصه در تابستان ۲۰۱۱ نکته‌ای را گفت: «هیچ چیز به اندازه از دست دادن سوریه ایران را ضعیف نخواهد کرد.» چند ماه بعد، تام دونیلون، مشاور امنیت ملی رییس‌جمهور اوباما، توضیح داد که «پایان رژیم اسد بزرگ‌ترین شکست ایران در منطقه است که منجر به تغییر توازن قدرت در منطقه علیه ایران است.»

نگرانی عمیق در مورد ایران، این باور را برمی‌انگیزد که نفوذ ایران در خاورمیانه به میزان قابل توجهی رشد کرده است و تمایل دارد به هم‌مونی منطقه‌ای دست یابد. هدفش نیز پی‌گیری سلاح‌های هسته‌ای است، به‌طوری که گفته می‌شود تهران در پی تسلط بر خاورمیانه است.

تروریسم اساس دومین بحث درباره سوریه است. طبق این ادعا نه تنها سوریه از سازمان‌های تروریستی مانند حزب‌الله حمایت می‌کند، بلکه القاعده و دیگر گروه‌های مخالف ایالات متحده آمریکا نیز در حال حاضر در سوریه به کار گرفته می‌شوند. سوریه با پشتیبانی از سازمان‌های تروریستی مانند حزب‌الله و القاعده و دیگر گروه‌های مخالف با ایالات متحده آمریکا در حال حاضر سعی در تثبیت موقعیت خود دارد. نیویورک تایمز نوشت: «ایالات متحده می‌تواند در سوریه مداخله نماید و سدی را در برابر گروه‌های افراطی مانند القاعده، که در سوریه حضور دارند و به دنبال پناهگاه‌های امن در اکناف سوریه هستند، ایجاد کند.» برکناری اسد نیز به‌طور جدی موجب تضعیف حزب‌الله خواهد شد، که به شدت بقایش وابسته به سوریه و همچنین ایران است.

روی دیگر استدلال این است که ایالات متحده باید به شدت در سوریه درگیر باشد، به این دلیل که خطری که امواج جنگ داخلی سوریه بر همسایگان سرریز می‌نماید، در نتیجه باعث درگیری‌های گسترده‌تر، تهدید منافع آمریکا در منطقه و طولانی‌تر شدن جنگ می‌شود. در نهایت، این ادعا وجود دارد که به این دلیل سوریه مهم است که اعتبار آمریکا تا حد زیادی در معرض خطر است. به‌ویژه، رییس‌جمهور اوباما در اوت ۲۰۱۲ گفت که سوریه اگر علیه شورشیان از سلاح‌های شیمیایی استفاده نماید از «خط قرمز» عبور کرده است. معنایش این بود که اگر این اتفاق بیفتد (استفاده از سلاح شیمیایی)، ایالات متحده با نیروی نظامی پاسخ آن را خواهد داد. به گفته کاخ سفید، اسد سلاح‌های شیمیایی را در ۲۱ اوت ۲۰۱۳ به کار گرفت، که طی آن ۱۴۲۹ نفر غیرنظامی کشته شدند. این رویداد غم‌انگیز، نقض آشکار یک هنجار اساسی بود.

این رویداد مهم تلقی می‌شود، به خاطر این حقیقت که اوباما سوریه را برای عبور از خط قرمزش مجازات نکرد و اگر ایران به سمت دستیابی به سلاح هسته‌ای حرکت کند، تهدیدش را برای حمله به ایران عملی می‌کند. هیچ‌کدام از این استدلال‌ها قانع‌کننده نمی‌باشد. شکی نیست که جنگ فاجعه‌آمیز آمریکا در عراق منجر به تقویت جایگاه ایران در خاورمیانه شد، به خصوص با روی کار آمدن یک دولت شیعی در بغداد.

پی‌گیری ساخت سلاح هسته‌ای از سمت ایران چندان روشن نیست. نظر اجماع در سیستم اطلاعاتی آمریکا این است که ایران سلاح هسته‌ای ندارد. اما حتی اگر این قضاوت اشتباه باشد و

ایران به یک زرادخانه هسته‌ای دسترسی پیدا کند، باز هم نمی‌تواند آن را برای تسلط بر خلیج فارس به کار گیرد. علاوه بر این، اسرائیل و ایالات متحده دارای سلاح‌های هسته‌ای هستند و هرگز تحمل این را ندارند که ایران به هژمونی منطقه‌ای دست یابد. نه عربستان سعودی و نه هیچ کشور عربی دیگری، ائتلاف متعادل توانمند ایران را که منجر به حکومت بر خلیج فارس گردد، بر نمی‌تابد.

در نهایت، مهم نیست که ایران امروز چقدر قدرتمند است، شکست در سوریه منجر به کاهش قدرت اقتصادی یا نظامی او به هیچ وجه نیست؛ اگرچه نفوذ منطقه‌ای ایران را تا حدودی محدود می‌کند، اما این نتیجه دو پیامد ممکن برای ایالات متحده دارد که خوب نیست.

یکی اینکه تهران به احتمال زیاد تلاش بسیاری برای نگه داشتن اسد دارد و در مقابل، آمریکا در پی خلع آن است. با این حال، هدف بعدی آمریکا تغییر رژیم در سوریه است، بنابراین برکناری اسد انگیزه ایران را برای به دست آوردن سلاح هسته‌ای افزایش خواهد داد.

این ادعا وجود دارد که ایالات متحده باید با سوریه به‌عنوان هسته منافع راهبردی رفتار نماید؛ چراکه سوریه کانون تروریسم است و همچنین از حضور گروه‌های آشوبگر رنج می‌برد. به دیگر سخن، تروریسم توجیهی جدی برای مداخله در امور داخلی سوریه نیست، به‌خصوص با نیروی نظامی. علاوه بر این، مداخله در کشورهایی مانند سوریه دقیقاً چیزی است که به شکل‌گیری بیشتر مشکل تروریسم کمک می‌کند.

دولت اوپاما به نوبه خود با حمایت از مبارزین علیه بشار اسد، سوریه را به پناهگاهی برای گروه‌های تروریستی تبدیل کرده است؛ در واقع، گروه‌هایی که از تسلط ایالات متحده آمریکا بر مخالفان مسلح بشار اسد بیزار هستند. علاوه بر این، بسیاری از دولت‌های غربی در حال حاضر به‌خاطر ملحق شدن شهروندانشان به سوریه و شورشیان نگران هستند که آنها رادیکالیزه می‌شوند و در صورت بازگشت به خانه‌هایشان به‌عنوان تروریست تمام‌عیار معرفی خواهند شد.

حمایت از شورشیان قطعاً مشکل تروریسم را حل نمی‌کند، مگر اینکه واشنگتن بشار اسد را در شکست شورشیان و بازگشت به وضع موجود کمک نماید؛ که بعید است این اتفاق بیفتد، به این خاطر که اوپاما به مسلح کردن شورشیان متعهد است.

حمایت از شورشیان مشکل تروریسم را حل نمی‌کند؛ به این خاطر که اغلب گروه‌های

قدرتمند جهادگر (گروه‌های تروریستی) از آمریکا متنفر هستند. علاوه بر این، اگر ایالات متحده به‌طور عمیق‌تری در جنگ درگیر شود، بازیگران حامی اسد - حزب‌الله، ایران و روسیه - وارد جنگ شده و دامنه جنگ گسترده‌تر خواهد شد، جنگ داخلی بیشتر به طول خواهد انجامید و جهادگران بیشتری وارد نیروهای مخالف خواهند شد.

آینده غیرقابل پیش‌بینی است. استدلالی وجود دارد که می‌گوید برکنار کردن اسد از قدرت ضربه ویران‌کننده‌ای به حزب‌الله خواهد زد که توسط سوریه و همچنین ایران حمایت می‌شود. اولین مساله این ادعا این است که ایالات متحده دشمن مُهلک حزب‌الله نیست. واشنگتن نیز نباید هیچ‌گونه بهانه‌ای به‌دست حزب‌الله بدهد تا ایالات متحده آمریکا را هدف قرار دهد. علاوه بر این، حتی اگر مسیر انتقال سلاح ایران و سوریه به حزب‌الله قطع شود، حزب‌الله یک نیروی قدرتمند در لبنان و منطقه گسترده‌تر باقی خواهد ماند؛ چرا که حزب‌الله از ریشه‌های عمیق و حمایت قابل توجهی در میان بخش مهمی از جامعه لبنان برخوردار است. علاوه بر این، مسیر انتقال سلاح از ایران و سوریه به حزب‌الله دوباره راه‌اندازی خواهد شد؛ چرا که مهم نیست در دمشق چه کسی حکومت دارد، بلکه منافعشان در حمایت از حزب‌الله است. این سازمان شبه‌نظامی به‌طور مستقیم مرزهای شمالی اسرائیل را تهدید می‌کند؛ که تنها اهرم فشار اسرائیل بر سوریه بلندی‌های جولان است.

این ادعا چیست که ایالات متحده باید در جنگ داخلی سوریه برای جلوگیری از تبدیل شدن آن به یک جنگ منطقه‌ای دخالت کند؟ شایان ذکر است که دولت اوباما به تسریع این مساله با تلاش برای حذف و شکست اسد تلاش کرد و در نهایت جنگ داخلی را تشدید نمود. علاوه بر این، اگر آمریکا بیشتر در جنگ سوریه وارد شود، حزب‌الله، ایران و روسیه به احتمال زیاد حمایت خود را از اسد افزایش خواهند داد و همین مساله منجر به کشیده شدن جنگ به کشورهای همسایه خواهد گردید. به عبارت دیگر، مداخله بیشتر آمریکا احتمالاً منجر به گسترش آتش جنگ می‌شود و آن را محدود نخواهد کرد.

از نظر تئوریک، ایالات متحده می‌تواند این مشکل مُسری را با حمله و اشغال سوریه حل کند؛ روشی که در عراق بین سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۱۱ انجام داد. خوشبختانه، احتمال این رفتار

از سوی آمریکا نزدیک به صفر است. بنابراین، بهترین راهبرد برای دولت اوپاماست که به دنبال یک راه حل دیپلماتیک باشد. اما حتی اگر دیپلماسی با شکست مواجه شود و جنگ در خارج از مرزهای سوریه گسترش یابد، این امر امنیت آمریکا را به هیچ وجه از بین نخواهد برد، به آن سبب که این اتفاق منجر به تسلط یک کشور بر خاورمیانه و نفت آن نخواهد شد. علاوه بر این، هر کشوری که تولیدکننده نفت است، انگیزه‌های زیادی به فروش نفت خود و تولید درآمد آن دارد. در نهایت، این استدلال وجود دارد که اعتبار آمریکا در بند سوریه است و به این ترتیب ایالات متحده باید عمیقا در سیاست این کشور درگیر بماند.

۲۰۳

این استدلال‌ها قانع کننده نیستند. با وجود تمام مبالغه‌هایی که درباره سلاح‌های شیمیایی وجود دارد، آنها سلاح کشتار جمعی نیستند. به طور قطع آنها در رده یکسان با سلاح‌های هسته‌ای قرار نمی‌گیرند. اسرائیل، بعد از همه، سال‌های زیادی حاضر بوده با سلاح‌های شیمیایی سوریه زندگی کند، در حالی که او قاطع بوده است که تحمل سلاح هسته‌ای ایران و سوریه را ندارد. همچنین، تاریخ تلفات غیرنظامیان را در طول جنگ داخلی سوریه در نظر بگیرید. همان طور که در بالا اشاره شد، ایالات متحده آمریکا تخمین می‌زند که ۱۹۲۴ غیرنظامی در ۲۱ اوت، در حملات گازی کشته شدند. صرف نظر از تعداد دقیق کشته شده‌ها، بمب‌ها و گلوله‌ها تقریبا ۴۰ هزار غیرنظامی سوریه را قبل از کشتار با گازهای یاد شده کشتند. با این حال، کثرت تلفات غیرنظامیان، کاخ سفید را به دخالت در سوریه بر نمی‌انگیزد.

آیا می‌توان تفاوت فاحشی میان کشته شدن با سلاح‌های شیمیایی یا کشتار با بمب و گلوله قائل شد؟ و آیا این می‌تواند موضوع مهمی باشد؟ با انتشار این مطلب کاخ سفید ملزم به تهیه تصاویر از سوریه (در حال جنگ) و یا در حال استفاده از سلاح‌های شیمیایی بود. هیچ اختلاف معناداری بین کشتار مردم با بمب‌ها و گلوله‌ها در مقابل گازهای شیمیایی وجود ندارد. با توجه به هنجارهای موجود در برابر استفاده از سلاح‌های شیمیایی، این هنجارها قطعاً یک ابزار قدرتمند نیستند. هیچ‌یک از کشورها، مثل فرانسه و ایالات متحده آمریکا، مایل به رفتن به جنگ علیه سوریه در تابستان گذشته هنگامی که گاز علیه شورشیان مورد استفاده قرار گرفت، نبودند. به یاد داشته باشید که در سال ۱۹۸۸، زمانی که به نظر می‌رسید ایران در آستانه شکست

دادن عراق در جنگ خونین و طولانی میانشان بود، دولت ریگان با حمایت نظامی و کاربرد سلاح‌های شیمیایی، برای اینکه مانع پیروزی ایران در جنگ گردد، به کمک صدام حسین آمد. واشنگتن اطلاعاتی را درباره محل استقرار نیروهای ایرانی به عراق ارایه و اجازه داد که سلاح‌های شیمیایی عراق به‌طور موثری بر روی آنها ریخته شود و هنگامی که صدام کردهای حلبچه را در مارس ۱۹۸۸ با گاز به قتل رسانید، دولت ایالات متحده از سرزنش او خودداری نمود و فقط از آن به‌عنوان جنگی که در هر زمان احتمال وقوع آن وجود دارد، یاد کرد. عراق در این جنگ از سلاح‌های شیمیایی، که چندبار قبل از آن استفاده کرده بود، بهره برد.

در واقع یک فرصت خوب برای دولت اواما وجود دارد و با بهره‌گیری از این فرصت مساله آبروی آمریکا با دیپلماسی از روی میز برداشته خواهد شد. به‌نظر می‌رسد روس‌ها و آمریکایی‌ها از طریق سازمان ملل متحد ممکن است در نابود کردن انبار سلاح‌های شیمیایی سوریه موفق شوند. اگر این اتفاق رخ دهد، ایالات متحده اعلام پیروزی کرده و سپس باید از سیاست‌های سوریه شود؛ اما اگر این تلاش‌ها شکست بخورد و اسد برخی سلاح‌های شیمیایی را نگه دارد، اواما یکبار دیگر نیروی نظامی را در مقابل سوریه برای حمایت از اعتبار آمریکا به‌کار خواهد گرفت. در این رویداد، آمریکا نباید به سوریه حمله کند.

در مساله اعتبار تا حد زیادی مبالغه شده است؛ به‌عنوان نمونه دریل جی. پرس در کتاب مهم خود، *محاسبه اعتبار*، می‌نویسد: «زمانی که یک کشور از بحرانی حمایت می‌کند، اعتبارش در بحران‌های بعدی کاهش نمی‌یابد. اعتبار یک کشور، حداقل در طول بحران، و به‌خاطر رفتار گذشته رانده نمی‌شود، بلکه به‌خاطر قدرت و منافع رانده می‌شود.» بنابراین، این واقعیت است که آمریکا از شکست تحقیرآمیز در جنگ ویتنام رنج می‌برد.

بنابراین حتی اگر ایالات متحده برای اجرا نمودن هنجار در مقابل کاربرد سلاح شیمیایی در سوریه شکست بخورد، بازهم دلیلی وجود ندارد که دولت‌مردان ایران نتیجه بگیرند که واشنگتن در مورد جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای جدی نیست. پس از همه، سیاست‌گذاران آمریکایی به دوره‌های بسیار زیاد در طول دهه گذشته رفته‌اند تا روشن سازند که سلاح هسته‌ای ایران قابل پذیرش نیست.

دیگر اینکه، کاخ سفید هیچ راهبرد قابل دوامی را برای برکناری اسد از قدرت و یا برای رفع سلاح‌های شیمیایی سوریه با اعمال نیروی نظامی ندارد. در واقع، معلوم نیست اوباما از چه طریق قصد برکناری رهبر سوریه را دارد، با توجه به اینکه جهادگران بر مخالفان تسلط دارند. علاوه بر این، اوباما به خاطر ترس از کشیده شدن به درگیری در سوریه، تمایلی به مجازات رژیم اسد با حملات در مقیاس بزرگ و مداوم ندارد.

در نهایت، اگر ایالات متحده با استفاده از نیروی نظامی در برابر سوریه قد علم کند، بیشتر در آن کشور گرفتار می‌شود، و احتمال دارد آمریکا مواضع خود را علیه ایران کاهش دهد. طبق بحث‌های اخیر در مورد سوریه، این مساله قابل توجه است که مردم آمریکا از جنگ خسته‌اند. اما اگر ایالات متحده، حتی به تنهایی با نیروی هواییش وسط جنگ می‌پرد، این امر مطمئناً منجر به این نخواهد شد که مردم آمریکا برای شروع جنگ دیگری علیه ایران راغب باشند؛ چه بسا بیشتر بی‌میل خواهند بود. بنا به همه این دلایل، رهبران آمریکایی باید به مساله اعتبار که اوباما آن را ایجاد کرده توجه اندکی داشته باشند؛ زمانی که وی نابخردانه خط قرمز را بر استفاده سوریه از سلاح‌های شیمیایی را ترسیم کرد.

در مجموع، هیچ‌کدام از منافع حیاتی آمریکا در هر دو کشور مصر یا سوریه در خطر نیستند. بنابراین، هیچ منطق راهبردی فوری و ضروری برای مداخله در سیاست‌های سوریه وجود ندارد. در واقع، به نظر می‌رسد مداخله آمریکا به منافع امنیتی آمریکا در جهان آسیب بیشتری خواهد زد. ملاحظات اخلاقی خواستار دخالت عمیق آمریکا در مصر و سوریه و دیگر کشورها برای از بین بردن مستبدان حاکم است. منطق اساسی این است که این مردم خود را حامی حقوق اساسی بشر می‌دانند و به کشتن غیرنظامیان بی‌گناه معترضند. جای تعجب نیست، ترویج دموکراسی در این کشورها، نه تنها به دلایل حقوق بشر، بلکه به دلیل رژیم‌های دموکراتیک امری واضح می‌باشد. این خط فکری قانع‌کننده نیست و در واقع، بسیار خطرناک است. ایالات متحده نباید خود را پلیس جهان بداند، دلیل آن را نیز باید اصل در حق تعیین سرنوشت و احترام به مردم و اجازه دادن به آنها برای تعیین سرنوشت سیاسی خود دانست. تقریباً همه آمریکایی‌ها از ایده دخالت دیگر کشورها در زندگی سیاسی‌شان دوری می‌کنند. پس آنها باید احساس دیگر ملت‌ها را به

همان شیوه درباره دخالت ایالات متحده در امورات داخلی‌شان بدانند. بنابراین، ایالات متحده آمریکا عمیقا در سیاست کشورها در سراسر جهان درگیر خواهد شد اگر سیاست بلندپروازانه را دنبال نماید. علاوه بر این، ایالات متحده سابقه طولانی در مهندسی اجتماعی از این نوع دارد. رهنامه بوش را به یاد بیاورید که هدفش تسهیل گسترش دموکراسی در سراسر خاورمیانه بود، در عراق به مهرهای سوخته تبدیل شد و سقوط کرد. بنابراین، اگر واشنگتن سیاست سرنگونی رژیم‌های خودکامه را تعقیب و ترویج دموکراسی را دنبال کند، این مهم منجر به پایان جدال‌های ما نخواهد شد اگرچه موفقیت‌های اندکی در پی خواهد داشت.

یکی دیگر از استدلال‌های اخلاقی بر این فرض مبتنی است که ایالات متحده باید در جنگ داخلی سوریه مداخله نماید؛ چراکه آن یک فاجعه انسانی است. در طی این مسیر هزاران غیرنظامی کشته شده‌اند و رژیم اسد تا آنجا پیش رفته که اقدام به قتل مردم با گاز سمی کرده است. این عمیقا تاسف‌بار است که غیرنظامیان در سوریه در حال کشته شدن هستند. هیچ دلیل منطقی قانع‌کننده‌ای نیز برای ورود به جنگ و هیچ راهبرد مناسبی برای پایان وجود ندارد. ورود آمریکا به جنگ تنها موجب طولانی شدن و بیشتر شدن آسیب‌های جنگ می‌گردد.

سوریه در میان یک جنگ داخلی وحشیانه به سر می‌برد و چنین درگیری‌هایی همواره تعداد زیادی تلفات انسانی در پی داشته است. این امر به‌ویژه در مورد سوریه، که در آن تفاوت‌های قومی و مذهبی شدید وجود دارد، صدق می‌کند. در نبردی که اغلب در مناطق شهری صورت می‌گیرد، با افزایش خسارت‌های ناخواسته مواجه هستیم.

با وجود این، آنچه در سوریه اتفاق می‌افتد نسل‌کشی و یا هر عنوان نزدیک به جنایات سیستماتیک از جانب یک گروه خاص نیست. طرفداران مداخله علاقه دارند اسد را به‌عنوان نسخه امروزی «هیتلر» به تصویر بکشند و از آن به‌عنوان «دوران مونیخ» غرب یاد کنند. آنها می‌گویند اگر به بحران سوریه رسیدگی نشود، اسد درگیر قتل عام عمومی خواهد شد. این بدترین نوع اغراق است. اسد قطعا یک دیکتاتور ظالم است، اما او کاری انجام نداده است که بتوان او را در رده هیتلر قرار داد، کسی که بی‌رحمانه بیش از ۲۰ میلیون غیرنظامی را در زمان لشکرکشی و گسترش قلمرواش به کشتن داد و میلیون‌ها نفر نیز هنگامی که در جنگ جهانی

دوم پیروز شد، کشته شده بودند. همان طور که اشاره شد، تقریباً ۴۰ هزار غیرنظامی در جنگ داخلی سوریه کشته شده‌اند، و شورشیان بسیاری از قربانیان را کشته‌اند.

در نهایت، استفاده اسد از سلاح‌های شیمیایی به سختی مداخله در زمینه‌های اخلاقی را توجیه می‌کند. آن سلاح‌ها درصد کمی از تلفات غیرنظامیان را در سوریه به عهده دارند. علاوه بر این، این ادعا که کشتن مردم با گاز مخوف‌تر و وحشتناک‌تر از کشتار آنها با گلوله است، متقاعدکننده نیست. نه تنها هیچ منطق اخلاقی برای مداخله وجود ندارد، ایالات متحده نیز هیچ راهبردی برای پایان دادن به جنگ در نظر نگرفت، حتی زمانی که اوپاما تهدید به بمباران سوریه در تابستان گذشته می‌کرد، او تاکید کرد که اعتصابات محدود خواهد شد. با توجه به گفته وزیر امور خارجه، جان کری، نقشه‌ای برای سرنگونی اسد و پایان دادن به جنگ داخلی این کشور طراحی نشد.

این راهبرد بمب محدود شده، قطعاً در تقابل با این ادعاست که اسد یک نسخه معاصر هیتلر است که باید فوراً در مقابل آن اقداماتی را انجام داد. البته، ایالات متحده اکنون در حال مذاکره با اسد درباره سلاح هسته‌ای اوست و هدفش خلاص شدن از شر سلاح هسته‌ای اسد است نه خود او. در واقع، اگر آنها موفق شوند، چشم‌اندازش برای ماندن در قدرت افزایش خواهد یافت. مهم‌ترین مساله این است که این مذاکرات هدفی برای پایان بخشی به درگیری نیستند. هدف این است که امنیت ملی آمریکا از ظرفیت خود برای رفع مشکلاتی که کشورهایمانند مصر و سوریه درگیر آن هستند، استفاده کند و این کلید موفقیت این کشورها برای رسیدن به دموکراسی است.

این مساله در سوریه قطعاً درست نیست. ایالات متحده هیچ راهبرد مناسبی برای پایان دادن به درگیری در سوریه ندارد، دموکراسی بخشی به سوریه بسیار کمتر مورد نظر است. در واقع، به نظر می‌رسد که دولت اوپاما یک اشتباه اساسی مرتکب شد و آن زمانی بود که تصمیم به حذف اسد گرفت. واشنگتن باید بیرون از سوریه بماند و اجازه دهد مردم سوریه سرنوشت سیاسی خود را مطابق با هر آنچه که نتیجه انتخابات تعیین می‌کند، بسازند.

منطق یکسانی برای مصر نیز به کار برده می‌شود. سیاست‌های دولت اوپاما برای مدیریت خرد

در مصر از زمان شیوع اعتراضات علیه حسنی مبارک در ژانویه ۲۰۱۱ تلاش کرده است. معترضان حرکت‌های کم‌حجم و آنی را به انجام رساندند، ایالات متحده نیز پادرمیانی کرده و به سرنگونی مرسی از قدرت کمک کرد. سپس اوباما جنبش‌های مصری را به سمت دموکراسی سوق داد و از انتخابات جدید دولت حمایت کرد، حتی تا زمانی که اخوان‌المسلمین در انتخابات پیروز شد.

پس از صرف یک سال، رییس‌جمهور محمد مرسی، که یکی از اعضای اخوان‌المسلمین بود، تحت فشار فوق‌العاده‌ای آمد تا از ارتش مصر استعفا دهد. دولت اوباما، که هرگز مشتاق ریاست جمهوری مرسی نبود، به آن وضعیت کثیف وارد شد و سرنگونی او را تسهیل نمود. او به واسطه ژنرال عبدالفتاح السیسی، که مرد قدرتمندی بود جایگزین شده بود.

در این مرحله، ایالات متحده در حال کمک به ایجاد کودتا علیه یک رهبر دموکراتیک منتخب بود که تهدیدی برای ایالات متحده نبود. دولت جدید مصر پس از آن به عنصری در برابر اخوان‌المسلمین تبدیل شد، کشته شدن بیش از هزار نفر و انداختن مرسی به زندان از اهم فعالیت‌های آنها می‌باشد. دولت اوباما کج‌دار و مریض برای جلوگیری از این سرکوب خونین تلاش نمود اما موفق نشد. آمریکا تنها بخش کوچکی از ۵.۵ میلیارد دلار کمکی را که هر سال به مصر می‌داد قطع کرده است، حتی اگر ایالات متحده قانونی را تصویب کند که بیشتر کمک‌های خارجی به هر کشوری قطع شود، کسی که در راس حکومت انتخاب می‌شود با کودتای نظامی یا حکم قانونی عزل می‌گردد.

نتیجه نهایی دخالت در سیاست‌های مصر در سه سال گذشته این است که ایالات متحده، در این کشور، به شکل وسیع‌تری از قبل خفیف‌تر (بی‌ارزش‌تر) شده است. اخوان‌المسلمین و متحدانش از آمریکا به خاطر کمک به سرنگونی مرسی و سپس ایستادن در مقابلشان بیزارند. نظامیان و بسیاری از غیرنظامیان نیز آمریکا را به خاطر پشتیبانی از اخوان‌المسلمین هنگامی که در قدرت بودند، دوست ندارند. بالاتر از همه اینها، دولت اوباما کمک به حذف یک مستبد را تنها به خاطر جایگزین کردن او با دیگری پایان داد، و در این روند به سرنگونی یک رهبر مشروع منتخب کمک کرد.

شاید اوباما وضعیت مصر را بد اداره کرد و باید راهبرد متفاوتی را به کار می‌گرفت. اکنون سخت است دیدن آنچه که واشنگتن در مصر (یا سوریه) به‌طور متفاوت می‌توانست انجام دهد که در نهایت بتواند پایان خوشی را ایجاد کند.

در گام بعدی، آنچه در این دو کشور رخ داده، بخشی از یک تصویر بزرگ‌تر است که با تلاش‌های ناموفق مهندسی اجتماعی در جهان عرب و اسلام پر شده است. فقط به سابقه آمریکا در ۱۱ سپتامبر نگاه کنید. ایالات متحده با نیروی نظامی و سرنگونی رژیم‌ها در افغانستان، عراق و لیبی مداخله کرده است. در هر مورد، سیاست‌گذاران آمریکایی فکر می‌کردند که می‌توانند یک دموکراسی باثبات ایجاد نمایند که دوستانه به ایالات متحده کمک کنند. آنها در هر سه رویکرد شکست خوردند. بی‌ثباتی جدی در دستور روز هر یک از این کشورها وجود دارد، و اگرچه دولت‌های حاکم در بغداد، کابل و طرابلس آشکارا حالت خصمانه‌ای با ایالات متحده ندارند، ولی به‌سختی به دوستی و همکاری با آمریکا تمایل نشان می‌دهند.

بنابراین، اگر شما به عملکرد آمریکا در ۱۲ سال گذشته در افغانستان، مصر، عراق، لیبی و سوریه نگاهی بیندازید، هیچ منفعتی برای پنج کشور نامبرده وجود نداشته است. به‌نظر می‌آید واشنگتن توانایی غیرطبیعی برای تبدیل یک موقعیت بد به وضعیت بدتر را داشته است. این رکود بی‌پایان در واقع تعجب‌آور نیست؛ چرا که انجام مهندسی اجتماعی در مقیاس وسیع، در هر جامعه، کار بسیار پیچیده و دشواری است و موقعیت‌هایی که ایالات متحده در بیرون از کشور با آنها مواجه می‌شود، بسیار دلهره‌آور هستند. بنابراین این مکان‌ها معمولاً با جناح‌هایی تقسیم‌بندی شده‌اند که یا در میانه درگیری هستند و یا به احتمال زیاد در آشفتگی حکومت سرنگون شده به‌سر می‌برند.

در صورتی که ایالات متحده فقط این واقعیت تلخ را بپذیرد، آیا شرایط کار خود را در مکان‌هایی مانند مصر و سوریه ادامه خواهد داد؟ خیر. این کشورها از اهمیت راهبردی کمی برای ایالات متحده برخوردارند و حتی اینکه چه کسانی در دمشق و مصر عهده‌دار امور هستند نیز اهمیت کمی برای آمریکا دارد؛ حتی اگر سرنوشت این کشورها عواقب جدی بر امنیت آمریکا نگذارد. چراکه کشورهای بزرگ تولیدکننده نفت در خلیج هستند. مهم نیست که چه کسی آنها را اداره می‌کند.

ایالات متحده سابقه‌ای طولانی در همکاری با رهبران سیاسی از همه طیف‌های مختلف دارد. در واقع، آمریکا از نزدیک دو مورد از بزرگ‌ترین قاتلان عمومی دوران مدرن را تجربه کرده است؛ ژوزف استالین در طول جنگ جهانی دوم و مائو تسه تونگ در نیمه دوم جنگ سرد. علاوه بر این، واشنگتن همیشه به‌خوبی با رهبران منتخب نیز همراه و هم‌فکر نبوده است، به‌همین دلیل ایالات متحده سابقه گسترده‌ای در سرنگونی رهبران دموکراتیکی دارد که به آنها اعتماد نداشته است؛ مانند محمد مصدق در ایران (۱۹۵۳)، آربنز در گواتمالا (۱۹۵۴) و سالوادور آلنده در شیلی (۱۹۷۳).

اینها همه رهبری ناصحیحی داشتند، اگرچه واشنگتن توانسته بود با این رهبران کار کند، هیچ شکی وجود ندارد که گاهی اوقات رهبرانی که به قدرت می‌رسند مملو از غیرت انقلابی و عداوت نسبت به آمریکا هستند. اما التهاب شدید این دسته از رهبران، وقتی با واقعیت‌های اعمال قدرت در داخل و خارج از مرزهای کشور خود مواجه می‌شوند یک مرتبه از بین می‌رود. به علاوه، ایالات متحده آمریکا همیشه اهم قابل توجهی در معاملات خود با کشورهای دیگر دارد. هیچ کدام از اینها انکار نمی‌کند که گاهی اوقات منافع آمریکا با منافع کشورهای دیگر برخورد می‌کند. در مجموع، بهترین گزینه برای آمریکا دخالت در امور سایر کشورها برای کمک به نظام سیاسی آنها و یا حاکمانشان نیست. راهبردهای هوشمند آن چیزی است که به مردم اجازه می‌دهد تا سرنوشتشان را خودشان تعیین کنند و سپس با استفاده از سیاست هویج و چماق به پرورش روابطی که در خدمت منافع آمریکاست، اقدام کرد.

چه چیزی باعث میل شدید آمریکا برای حضور در مکان‌هایی مانند مصر و سوریه شد تا با اخلال، رسیدن به هدف‌های خود را راحت‌تر نماید. هزینه‌ها، به‌ویژه هزینه‌های اقتصادی و انسانی و همچنین خسارت‌هایی که به نهادهای لیبرال دموکراتیک می‌رسد، بسیار هنگفت هستند. در واقع هزینه‌های راهبردی که به‌دنبال سلطه جهانی هستند، قابل توجه نیست. برای واشنگتن احمقانه است که در سیاست‌های کشورهای هم‌چون سوریه و مصر دخالت نماید و امنیت خود را به هر شکل معناداری کاهش دهد. ایالات متحده کشوری فوق‌العاده امن است که همین امر به او اجازه می‌دهد رفتاری احمقانه بدون به‌خطر انداختن امنیتش داشته باشد. «لحظه تک‌قطبی» با موقعیت جغرافیایی و زرادخانه هسته‌ای آمریکا همراه شد و محیطی آزاد را برای

رفتار غیرمستولانه آمریکا به وجود آورد و رهبران آن سریعاً برای بهره‌برداری از این موقعیت اقدام کردند. یکی از هزینه‌های راهبردی قابل توجه این سیاست‌های مداخله‌جویانه مساله «تروریسم» است. اما این تهدید از اهمیت قابل توجهی برخوردار نیست، به این معنا که چرا ایالات متحده قادر به دنبال نمودن سیاست‌های یکسان برای کمک به حل این مساله نیست.

برخلاف هزینه‌های راهبردی، هزینه‌های اقتصادی سلطه جهانی بسیار زیاد بوده است. برای شروع، ایالات متحده آمریکا برای حفظ موقعیت نظامی بزرگ و پیچیده‌اش با ایجاد پایگاه‌هایی در سراسر جهان به دنبال آن است که در هر نقطه این کره تا می‌تواند دخالت کند. جای تعجب نیست، بودجه دفاعی خود را کوچک جلوه دهد که بتواند از هر کشور دیگری طلب کمک نماید؛ برای مثال در سال ۲۰۱۲ ایالات متحده حساب بودجه دفاعی آمریکا حدود ۲۰ درصد از هزینه‌های دولت است که تقریباً همان مقدار را در ارایه خدمات پزشکی طبقه خاصی از مردم خرج می‌کند. پس از جنگ‌های مختلف آمریکا از سال ۲۰۰۱ و احتمالاً تا پایان سال گذشته هزینه‌های سرسام‌آوری نزدیک به ۴۶/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار برای ارتش آمریکا هزینه شده است. آمریکا مقدار زیادی از این بودجه را صرف دفاع از حوادث ۱۱ سپتامبر نمود که به طور قابل توجهی به بدهی‌های بزرگش، در حال حاضر بیش از ۱۶/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار افزوده شده است. این بدهی بار عمده‌ای بر اقتصاد و همین‌طور وعده‌های اقتصادی آمریکا برای مدت طولانی وارد ساخت. همچنین تمام پول‌های صرف شده آمریکا با هدف دستیابی به سلطه بر جهان است. برخی از صدها میلیارد دلار هزینه‌های به هدر رفته در جنگ‌ها می‌تواند در آموزش و پرورش، بهداشت عمومی و زیرساخت‌های حمل و نقل صرف شود.

پس از آن هزینه‌های انسانی، سیاست امپریالیستی در اینجا مورد نظر است؛ نگرانی اصلی ناشی از تلفات در جنگ افغانستان و عراق. برخلاف هزینه‌های اقتصادی، که عملاً هر آمریکایی تحت‌تاثیر آن قرار می‌گیرد، هزینه‌های انسانی، توسط جمعیت اقلی از جامعه آمریکا پرداخت می‌شود. در ایالات متحده تنها در حدود نیم درصد از جمعیت در ارتش داوطلبانه خدمت می‌کند در صورتی که این مقدار در جنگ جهانی دوم بیش از ۱۲٪ بود. این بدان معناست که اکثریت قریب به اتفاق آمریکایی‌ها که واجد شرایط برای مبارزه در افغانستان و عراق بوده‌اند، هرگز در لباس ارتشی ظاهر

نشده‌اند. جنگ در افغانستان و عراق را می‌توان به گونه‌ای تحمیل شده به حساب آورد. در دو جنگ فوق بیش از ۶۷۰۰ سرباز کشته و تاکنون بیش از پنجاه هزار نفر در جنگ زخمی شده‌اند، در حدود ۲۲ درصد مبتلا به صدمات مغزی شده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از مبارزان مبتلا به تلفات روانی نیز شده‌اند، به‌عنوان مثال آنها پس از بازگشت به خانه با اختلال و استرس ناشی از ضربه یا افسردگی مواجه شده‌اند. وزارت امور سربازان بازنشسته در پاییز سال ۲۰۱۲ اعلام کرد که بیش از ۲۴۷۰۰۰ نفر از جانبازان جنگ افغانستان و عراق دچار افسردگی ناشی از ضربه گردیده‌اند.

طرفداران جنگ عراق تمایل دارند ادعا کنند که این هزینه‌های انسانی عمیقاً تاسف‌بار است، اما آنچه واضح است اینکه ایالات متحده مجبور به پرداخت این هزینه در قبال تبعات ۱۱ سپتامبر بوده است. اما عراق یک جنگ غیرضروری بود: صدام سلاح‌های کشتار جمعی نداشت، و حتی اگر داشت، او فقط می‌توانست نقش اتحاد جماهیر شوروی را در مقابل ایالات متحده در دوران جنگ سرد بازی کند. سرنگونی طالبان در پاییز ۲۰۰۱ امری واجب بود. اما وقتی به این هدف دست یافت - همان موقع به سرعت و با کشتار چند آمریکایی اتفاق افتاد - باید افغانستان را ترک کرده و بیرون از عراق می‌ماند. در هر دو دولت بوش و اوباما با حضورشان در افغانستان، ریسک را بالا برده‌اند و تحریکاتشان امروزه به جنگ‌های غیرضروری تبدیل شده است.

دیگر اینکه، در هر دوی این کشورها علل جنگ از دست رفته است. شکی نیست، زمانی که در انتها نیروهای ایالات متحده افغانستان را ترک کنند، نبرد میان افغانستان و طالبان، قدرتمندترین نبرد روی زمین پدیدار خواهد شد و تلاش‌های نیرومند نظامی آمریکا در افغانستان و عراق به هدر رفته است.

دلیل نهایی برای اینکه بگوییم چرا این جنگ‌ها ارزش درگیر شدن نداشتند، این است که به‌مورد عراق نگاه کنید. طبق آمار «abc نیوز» و «واشنگتن پست» در فوریه ۲۰۰۴، ۵۰ درصد از آمریکایی‌ها گفتند که این جنگ ارزش جنگیدن ندارد؛ اکثریت آرا در ماه ژوئن این بود و در آنجا در ۵۲ نظرسنجی این آمار به دست آمد. در سال‌های بعد این آمار همچنان باقی ماند، البته با تنها سه استثناء هنگامی که جنگ در عراق و در بدترین حالت خود در آوریل ۲۰۰۷ بود، ۶۶ درصد گفته‌اند که جنگ، جنگ با ارزشی نبود. به‌همین ترتیب، در دسامبر ۲۰۰۹، اوباما با

افزایش نیروهای نظامی خود در افغانستان دستور داد یک نظرسنجی انجام دهند که نشان داد تنها ۳۲ درصد از مردم آمریکا از این تصمیم حمایت کرده‌اند. علاوه بر این، تنها ۵۶ درصد از مردم فکر می‌کردند که تصمیم اولیه برای حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ صحیح بوده است.

شاید بزرگ‌ترین هزینه برای یک راهبرد، مداخله در کشورهایی مانند مصر و سوریه است که در نهایت به دستاورد سیاسی جامعه آمریکا آسیب وارد خواهد شد. این تعجب‌آور است که ایالات متحده در دو جنگ پی‌درپی بعد از پایان جنگ سرد درگیر شده است. نظرسنجی اخیر گالوپ نشان داد که ۷۱ درصد از آمریکایی‌ها فکر می‌کنند امضاکنندگان اعلامیه استقلال ناامید خواهند بود در اینکه چگونه ایالات متحده به نتیجه مطلوب خواهد رسید.

یکی از نتایج مضر سیاست خارجی مداخله‌جویانه آمریکا این است که وضعیت‌های بسیاری را به‌وجود آورد که در آن رییس‌جمهور و معاونانشان انگیزه قوی برای دروغ‌پردازی دارند و یا هنگام صحبت با مردم به تحریف حقیقت می‌پردازند. این امر تاحدی ناشی از آن است که ایالات متحده به‌طور غیرمعمولی یک کشور امن بوده و در نتیجه جلب حمایت مردم برای انجام جنگ‌های غیرضروری کاری بس دشوار می‌باشد. به همین دلیل است که دولت بوش دستور داد تا برای جنگ ۲۰۰۳ در عراق کمپین فریب شکل گیرد. همچنین فریب مردم دلیلی است که سیاست‌گذاران ایالات متحده اغلب در برابر رقبایی مانند اسد و صدام یا هیتلر به کار می‌برند، حتی اگر هیچ مبنایی برای انجام این کار وجود نداشته باشد.

در برخی موارد دولت برای پنهان کردن فعالیت‌های غیرقانونی خود از شهروندان از ابزار دروغ‌گویی بهره می‌گیرد. برای مثال جیمز کلپر، مدیر اطلاعات ملی، در تصدیق کنگره در ۱۲ مارس ۲۰۱۳ پرسیده بود: «آیا NSA هر نوع از داده‌ای را از همه میلیون‌ها یا صدها میلیون نفر آمریکایی‌ها جمع‌آوری می‌کند؟ او پاسخ داد: «خیر». اما به‌سرعت آشکار شد که او دروغ می‌گوید. او چند ماه بعد برای کنگره نوشت: «پاسخ من به‌وضوح اشتباه بود.» سپس، او گفت که به این سوال به صورت «حداقل کذب» به شیوه‌ای امکان‌پذیر پاسخ داده است. اگرچه دروغ گفتن در کنگره یک جنایت است، کلپر متهم نیست و امروز در موقعیت خویش باقی مانده است. به‌راحتی می‌توان به موارد دیگری که در آن سیاست‌گذاران آمریکایی از جمله پرزیدنت

اوباما که کمتر با مردم آمریکا صادقانه رفتار کرده‌اند، اشاره کرد. فراگیری پدیده دروغ‌گویی، به‌ناچار فرهنگی مسموم را به‌نادرستی ایجاد می‌کند که به‌شدت می‌تواند به هر نظام سیاسی، به‌ویژه دموکراسی، صدمه ویرانگر کند. نه تنها دروغ‌گفتن انتخاب آگاهانه را در زمان انتخاب کاندیداهای ریاست جمهوری دشوار می‌سازد، بلکه فرایند سیاست‌گذاری را نیز تضعیف می‌کند. در نهایت، اگر دروغ در دموکراسی امری فراگیر است، ممکن است مردم به نقطه‌ای برسند که نسبت به حکومت دموکراتیک بیگانه شوند.

پیامد دیگر سیاست‌های آمریکا از سلطه جهانی این است که دولت به ناچار مجبور به نقض حقوق فردی و همچنین زیرپا گذاشتن حکومت قانون است که در هسته اصلی یک جامعه لیبرال شکل می‌گیرد. ریشه اساسی مشکل این است که یک دموکراسی به‌طور مداوم برای مبارزه با جنگ، و همچنین در ستایش فضایل، از زور بهره می‌گیرد و در نهایت قصد دارد خود را به دولت امنیت ملی تبدیل کند.

آنها همچنین درگیر رفتارهایی شامل نقض قانون و یا پنهان‌کاری هستند که تا حد زیادی در جلوگیری از نظارت عمومی و تجدیدنظر قضایی می‌تواند نقش بسزایی داشته باشد. آنها باور دارند با این رفتارشان خواستار امنیت کشور هستند. در معاوضه میان امنیت و آزادی‌های مدنی، آنها تقریباً همیشه به سمت امنیت قدم بر می‌دارند. پس از همه، بالاترین هدف یک کشور است که باید حفظ بقای آن باشد؛ چرا که اگر آن را ادامه ندهد نمی‌تواند اهداف دیگر آن را دنبال کند. با توجه به ترس اغراق‌آمیز از تهدیدهای خارجی که در استقرار امنیت ملی آمریکا نفوذ می‌کند، تعجب‌آور است که روسای جمهور بوش و اوباما سیاست‌هایی را دنبال کرده‌اند که لیبرال دموکراسی را در آمریکا به‌خطر می‌اندازد.

این تمایل به نقض قانون و نقض حقوق فردی در قسمتی توضیح می‌دهد که چرا مجریان علاقه عمیقی برای پنهان‌کاری دارند. هر دو دولت بوش و اوباما با نظارت سوال‌برانگیز شهروندان آمریکایی مواجه بودند که آنها می‌خواستند از مردم، کنگره و قوه قضاییه پنهان کنند. اوباما مباحثات می‌کند که «شفاف‌ترین دولت را در تاریخ داشته است». افشاگران اوباما، عمیقاً متعهد به پنهان‌کاری دولت هستند.

اجازه بدهید جزییات بیشتری را در نظر بگیریم که چگونه اقدامات دولت امنیت ملی آمریکا نظم سیاسی لیبرال را تهدید می‌کند. سه روایت به ترتیب هستند، اول آنکه شامل نیاز به حفظ حق حریم خصوصی طبق متمم چهارم قانون اساسی است. به‌طور کلی، دولت حتی در مواردی که فکر می‌کند کسی خطرناک عمل می‌کند و یا رفتار غیرقانونی از او سر زده است، نمی‌تواند اطلاعاتی را در مورد شهروندان آمریکایی بدون حکم و یا دیگر مجوزهای قضایی جمع‌آوری کند. شکی نیست که دولت بوش پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تا ژانویه ۲۰۰۷ قوانین گوناگون و سختی برای نظارت بر شهروندان آمریکایی در نظر گرفته بود اما این پایان داستان نیست. ما اکنون می‌دانیم، به لطف ادوارد اسنودن، که دولت، به‌طور عمده NSA، مقادیر زیادی از ایمیل‌ها و پیام‌های مبتنی بر متن و فروشگاه‌ها را جستجو می‌کند. دولت همچنین به‌طور منظم به جمع‌آوری سوابق تلفن میلیون‌ها آمریکایی می‌پردازد و آنها را نزد خود نگه می‌دارد. معمولاً این اطلاعات شامل شماره تلفن تماس‌گیرنده و جواب‌دهنده، طول مدت، محل و زمان آن است. دولت مشغول جمع‌آوری اطلاعات در مورد شهروندان آمریکایی است که در اصل بی‌حد و حصر است.

دولت اغلب حکمی را از دادگاه مخفی شناخته شده به‌عنوان دادگاه نظارت بر اطلاعات خارجی و یا دادگاه FISA می‌گیرد. اما شفافیت قابل توجه و مسائل معتبر در بین مردم با این رویه وجود دارد. اول اینکه دادگاه مهر لاستیکی مجازی برای دولت و سازمان‌های اطلاعاتی آن است. از سال ۱۹۷۹، دادگاه FISA سی و چهار هزار مورد درخواست برای انجام نظارت الکترونیکی در ایالات متحده دریافت کرده است که آنها تنها یازده مورد درخواست دولت را تکذیب کرده‌اند. دومین مورد، اینکه تقریباً به چالش کشیدن احکام دادگاه FISA غیرممکن می‌باشد، نه تنها به خاطر اینکه آنها مخفی هستند بلکه به دلیل اینکه آنها مأموریت‌های ویژه‌ای دارند. سوم، برخی اسناد اطلاعاتی اخیر دادگاه FISA نشان می‌دهد که دولت اغلب توجه کمی به هشدارهای دادگاه دارد مگر اینکه مجبور به انجام آن شود. جای تعجب نیست که ابتدا دولت اوپاما ادعا کرد که سازمان جاسوسی NSA نقش مهمی در خنثی‌کردن ۵۴ توطئه تروریستی علیه ایالات متحده بازی کرده است. ژنرال کیت الکساندر، مدیر NAS، در نهایت به کنگره اعتراف کرد که او می‌تواند تنها به یک موفقیت اشاره کند که شامل دست‌گیری یک مهاجر سومالیایی و

سه گروه دیگر که در سن دیگو بود که ۸۵۰۰ به یک گروه تروریستی در سوماتالی فرستاده بود. روایت دوم به علت روند مربوط است. دروغ در هسته بسیاری از حمایت‌های قانون اساسی آمریکا و ستون فقرات آنچه که حاکمیت قانون در نظر گرفته شده است، وجود دارد. بدون اغراق بگوییم که مفهوم سنتی دادرسی به مفهوم خنده‌داری تبدیل شده است. هنگامی که ایالات متحده شروع به زدودن تروریست‌های مظنون در افغانستان و جاهای دیگر پس از ۱۱ سپتامبر کرد، دولت بوش یک سیاه‌چاله قانونی در زندان گوانتانامو ایجاد کرد و به‌شدت از تلاش بازداشت‌شدگان برای کسب دادرسی مخالفت کرد.

با وجود تلاش‌های رییس‌جمهور اوباما برای بستن گوانتانامو، هنوز این زندان باز است و همچنان به صورت یک باتلاق عمل می‌کند. به‌عنوان مثال، از ۱۶۴ نفر زندانی در گوانتانامو، ۸۴ نفر در سال ۲۰۰۹ آزاد شدند، اما مابقی هنوز در زندان مانده‌اند؛ یعنی ۴۶ زندانی دیگر و در این صورت دولت نمی‌تواند به‌دلیل شواهد کافی و تحت پیگرد قانونی آنها را از آن محل خارج کند. زیرا آنها تحت نظر تهدیدات امنیتی ایالات متحده هستند. این سیاست‌های خودسرانه و بی‌سابقه از بازداشت نامحدود نقض آشکار مفاهیم آمریکایی از دادرسی است.

دولت بوش سیاستی از یک تفسیر فوق‌العاده را بنا نهاد که در آن زندانیان به کشورهایایی که سوابق خوبی در قوانین حقوق بشر داشته‌اند، فرستاده شدند. به‌نظر می‌رسد که سازمان سیا خود زندانیان را در سایت‌های سیاه و سفید و در اروپا در پایگاه هوایی بگرام در افغانستان و ابوغریب در عراق شکنجه می‌دهد. این رفتار به‌وضوح نشان از نقض قوانین بین‌المللی توسط آمریکا است که خود شکنجه را منع می‌کند.

این وضعیت شرم‌آور ما را به روایت سوم رهنمون می‌کند. به‌نظر می‌رسد آمریکا علاقه کمی در گرفتن زندانیان جدید و آوردن آنها به گوانتانامو، جایی که آنها در معرض بازداشت نامحدود خواهند بود، دارد. در عوض، اوباما ظاهراً تصمیم به ترور مشکوک نیروهای دشمن دارد؛ نیروهایی که تقریباً در هر نقطه‌ای یافت می‌شوند؛ چرا که کشتن راحت‌تر است تا اینکه بخواهد آنها را نگه دارد و به آنها غذا بدهد. پیامدهای این سیاست جدید ممکن است حتی بیشتر خطرناک باشد. اوباما یک لیست کشتار از افراد شناخته شده دارد با عنوان «ماتریس انتقال» و جلسه‌ای هر

ماه در کاخ سفید برگزار می‌شود به نام «ترور سه‌شنبه» که در آن قربانیان بعدی انتخاب می‌شوند. این امر در فرانسه افزایش حملات هواپیماهای بدون سرنشین از نوامبر سال ۲۰۰۲ منعکس شده است؛ هنگامی که انعکاس اخبار آنها برای اولین بار آغاز شد. میکا زنگو در مه ۲۰۱۳ در *فایننشال تایمز* نوشت که آمریکا در ژانویه / فوریه ۲۰۱۴ نزدیک به ۲۹ بار پرواز و در حدود ۴۲۵ قتل هدفمند داشته است. بیش از ۹۵ درصد هواپیماهای بدون سرنشین در زمان تصدی بوش از ۵۰ به ۳۷۵ مورد در زمان تصدی اوباما رسید.

در واقع، سازمان سیا در کشتن جوانانی که در لیست تروریست نیستند نیز صرفاً به خاطر رفتار مشکوک یا هر آنچه که ممکن است مشکوک به نظر بیاید، مجاز هست. البته شناسایی هدف‌ها آنهم به‌وضوح از میان هزاران فوت بالاتر از سطح زمین دشوار است. موارد متعددی وجود دارد که در آن هواپیماهای بدون سرنشین هدف خود را غیرنظامیان بی‌گناه قرار داده‌اند. آمارها حاکی است که حداقل از این تعداد ۱۰ تا ۱۵٪ غیرنظامی هستند. در نهایت، اوباما تعمداً از هواپیماهای بدون سرنشین در قتل شهروند آمریکایی در یمن استفاده کرده است، زمانی که هیچ شواهدی وجود ندارد که او یک تهدید قریب‌الوقوع برای ایالات متحده باشد. این عمل بی‌سابقه سوالات اساسی را مطرح می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه خطر سیاست خارجی مداخله‌جویانه، هسته آزادی‌های مدنی را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد.

آنچه که بیشتر نگران‌کننده است، این است که نخبگان امنیت ملی عمیقاً از باور «استثنای آمریکایی» حمایت می‌کنند که ایالات متحده از نظر اخلاقی از هر کشور دیگری بر روی زمین برتر است. این نخبگان به‌وضوح در آینه نگاه نمی‌کنند. اما، اگر نگاه کنند درک خواهند کرد که چرا مردم در سراسر جهان فکر می‌کنند مجریان سیاست خارجی آمریکا را آدم‌های «دو رو» اداره می‌کنند.

تعهد ایالات متحده به سلطه بر جهان از زمان جنگ سرد به پایان رسیده، اگرچه هزینه‌های بزرگ و مزایای چندی به ارمغان آورده است. این مساله به‌خصوص در سال‌های بعد از ۱۱ سپتامبر مصداق دارد. با این حال، تحول کم‌قابل ملاحظه‌ای در نحوه تفکر سیاست خارجی در مورد نقش آمریکا در جهان وجود داشته است.

مردم آمریکا، با این حال، کمتر علاقه‌مند به اقدامات آمریکا علیه تروریست‌ها هستند به‌خصوص هنگامی که از نیروی نظامی استفاده و آمریکا بیشتر درگیر جنگ می‌شود. اما این قطع ارتباط بین نخبگان سیاست خارجی و شهروندان مانع پی‌گیری سلطه بر جهان نشده بود تا اینکه در تابستان گذشته، زمانی که پرزیدنت اوباما به‌خاطر بمب در سوریه تهدید شد، به‌سرعت مشخص گردید که اکثریت وسیعی از مردم آمریکا به‌شدت مخالف استفاده از نیروی نظامی بودند. در واقع، این مخالفت آشکار بود و بعید است که اوباما برای به دست آوردن حمایت کنگره بخواهد اقدامات جنگ را شروع کند؛ هرچند او وعده داده این امر می‌تواند محدود و ایالات متحده را وادار به جنگ دیگر نماید. مردم توقع دارند اوباما زمان بیشتری را برای حل مشکلات داخلی صرف نماید. بر اساس یک نظرسنجی برای *وال استریت ژورنال* و *ان بی سی* در سپتامبر ۲۰۱۳، ۷۴ درصد از آمریکایی‌ها معتقدند کشور آنها کارهای زیادی در کشورهای دیگر انجام داده و تمرکز کمتری بر روی مشکلات داخلی داشته است.

هیچ کدام از این سخنان که می‌گویند ایالات متحده باید منزوی شود و یا جایگاهش را در تعادل جهانی قدرت نادیده بگیرد، صحیح نیست. در واقع، آمریکا باید مطمئن شود که قوی‌ترین کشور روی کره زمین باقی مانده است؛ بدان معنا که یقین یابد افزایش قدرت چین، آسیا را بر جهان مسلط نخواهد کرد. واشنگتن باید دخالت در سیاست کشورهایمانند مصر و سوریه و به‌طور کلی راهبرد مداخله خود را برای سلطه بر جهان متوقف سازد؛ چرا که به مشکلی بی‌پایان بدل خواهد شد.

نقد و بررسی

افول آمریکا، افسانه یا واقعیت

Josef Joffe, *The Myth of America's Decline*, New York, Liveright Publishing, 2014, 327pages.

قاسم ترابی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

مقدمه

بدون تردید سوال در مورد آینده آمریکا، یکی از مهم‌ترین سوالات نظری، حیاتی و تعیین‌کننده در عرصه علم سیاست و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. در این راستا برخی بر این باورند که در شرایط کنونی ایالات متحده آمریکا در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی با مسائل و مشکلاتی جدی مواجه می‌باشد که در نهایت باعث افول و زوال این کشور خواهد شد. از جمله به خیزش اقتصادی چین، گسترش تهدیدات جدید همچون گروه‌های جنایت‌کار بین‌المللی و تروریست‌ها، مسائل و مشکلات اقتصادی و سیاسی داخلی و جهانی آمریکا اشاره می‌شود. در مقابل برخی دیگر با تاکید بر

قدرت و جایگاه آمریکا و همچنین مقایسه آن با سایر رقبا از جمله چین، ژاپن و اتحادیه اروپا، همچنان این کشور را تنها ابرقدرت جهانی قابل دوام معرفی می‌کنند. بنابراین در عرصه نظری مباحث بسیار جدی و عمیقی بین طرفداران دو نگاه در جریان است و هر کدام دلایل و استدلال‌های خود را در ارتباط با افول یا تداوم جایگاه جهانی آمریکا مطرح می‌کنند.

در چنین چارچوبی کتاب حاضر با توسل به نگاه دوم، تلاش دارد تا نشان دهد که افول آمریکا در عرصه جهانی بر اساس شواهد و دلایل موجود تنها یک افسانه است. نویسندگان کتاب بر این باورند که بر اساس شاخص‌های موجود در عرصه‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سیاسی، نه تنها آمریکا کشوری رو به افول نیست، بلکه از سایر رقبا جلوتر و پیشروتر می‌باشد. وی همچنین بر این باور است که ایالات متحده آمریکا در زمینه شاخص‌های جدید قدرت نیز از سایر کشورهای رقیب جلوتر است. به عنوان نمونه وی به سهم جهانی آمریکا در زمینه اختراعات و ابتکارات و همچنین میزان تولید دانش اشاره می‌کند. بر این اساس وی به هیچ‌عنوان باوری به افول آمریکا ندارد و این کشور را همچنان

یگانه ابرقدرت جهان تصور می‌کند که قادرست در آینده همچنان جایگاه و اعتبار خود را حفظ کند.

از منظر ساختاری کتاب حاضر دارای هفت فصل می‌باشد. در فصل‌های ابتدایی نویسنده تلاش نموده که روند دیدگاه‌ها و نظریاتی که طی چند دهه گذشته درباره افول آمریکا مطرح شده‌اند را مورد بحث و بررسی قرار دهد، سپس تاثیر چنین دیدگاه‌هایی را در آمریکا مورد بررسی قرار داده است. در ادامه وی آمریکا را در ابعاد مختلف قدرت با سایر رقبا از جمله چین و سایر کشورهای در حال ظهور مقایسه می‌کند و در نهایت نشان می‌دهد که این کشور همچنان تنها ابرقدرت بادوام در سطح جهان است. در ادامه خلاصه‌ای از دیدگاه‌ها و نظرات نویسنده و مهم‌ترین مباحث فصول کتاب مطرح می‌شود و در نهایت نقد و نتیجه‌گیری ارائه خواهد شد.

سخن مرکزی کتاب

کتاب با طرح ایده افول آمریکا آغاز می‌شود. نویسنده بر این باورست که از همان ابتدای تشکیل این کشور تاکنون مدام صحبت از افول آمریکا شده است. در زمان تشکیل

آمریکا، برخی از کارشناسان و حتی کشورهای چون فرانسه بر این باور بودند که ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند در رقابت گسترده موجود بین کشورهای استعماری به حیات خود ادامه دهد. بنابراین سابقه طرح افول آمریکا به شکلی با تاریخ این کشور برابری می‌کند. در ادامه نیز ایالات متحده آمریکا مدام با چالش‌هایی مواجه بوده است که برخی انتظار نداشتند این کشور بتواند در مقابل آنها دوام بیاورد. از جمله می‌توان به جنگ جهانی اول و دوم اشاره نمود که ایالات متحده آمریکا را با چالش‌های جدی مواجه نمود، اما در نهایت تنها پیروز بزرگ این دو جنگ همین کشور بود. در سال‌های دهه ۵۰ و ۶۰ باز صحبت‌هایی در مورد افول آمریکا در مقابل قدرتی جدید و تجدیدنظرطلب مطرح شد. در این دو دهه اتحاد جماهیر شوروی توانست در عرصه فضایی از آمریکا پیشی بگیرد، که از آن تحت عنوان «دوران اسپوتنیک» یاد می‌شود. همین عقب‌ماندگی باعث شد تا حسی از سرخوردگی و شکست در درون جامعه آمریکا به وجود آید. در ادامه نیز با شکست در ویتنام، به شکل کلی آمریکا وارد دورانی از بحران اعتماد به نفس و سرخوردگی شد. در نتیجه

آمریکا با بحران‌های گسترده‌ای مواجه شدند و اکثراً رکودی دامنه‌دار را تجربه نمودند. از سوی دیگر در همین دهه ایالات متحده آمریکا با چالش‌های دیگری مواجه بود که شرایط را برای این کشور سخت‌تر می‌کرد. از جمله اینکه بالاخره بعد از دو دهه ژاپن و آلمان توانستند اقتصاد خود را سامان دهند و در دهه ۷۰ به‌عنوان رقبای آمریکا مطرح شوند. در نتیجه این امر سهم آمریکا در اقتصاد جهانی رو به کاهش گذاشت، به شکلی که این کشور توان تداوم «سیستم برتون‌وودز» را بسان گذشته نداشت. در نتیجه این امر دولت نیکسون پایه ثابت برابری طلا و دلار، که دو دهه اقتصاد جهانی بر اساس آن کار می‌کرد را کنار گذاشت. همین امر باعث شد که برخی از کارشناسان و سیاستمداران صحبت از افول آمریکا در برابر قدرت‌های نوظهوری چون ژاپن و آلمان کنند. البته در همان زمان بحث‌هایی در مخالفت با این امر مطرح می‌شد. از جمله اینکه برخی قدرت‌نمایی ژاپن و آلمان را ناشی از حمایت‌ها و تضمین‌های آمریکا می‌دانستند که اتفاقاً نشانگر موفقیت‌های سیاست‌های این کشور در سطح جهان بود.

در ادامه فروپاشی شوروی و پایان نظامی

بسیاری از کارشناسان عقب‌ماندگی آمریکا در عرصه فن‌آوری فضایی و همچنین شکست در مقابل قدرتی کوچک چون ویتنام را نشانه‌های نهایی پایان آمریکا تصور می‌کردند. با این وجود، ایالات متحده آمریکا خیلی زود توانست عقب‌ماندگی فن‌آورانه خود در بخش فضایی را جبران کند و حتی پیشرفته‌ترین کشور جهان در این عرصه گردد. این کشور همچنین به‌رغم مشکلات فراوان توانست شکست ویتنام را تا حد زیادی فراموش کند و دوباره اعتماد به نفس لازم را در مقابل اتحاد جماهیر شوروی به‌دست آورد.

با وجود این، در دهه ۷۰ و ۸۰ باز اتفاقاتی افتاد که باعث طرح دیدگاه‌هایی درباره افول آمریکا شد. از جمله در دهه ۷۰ ایالات متحده آمریکا با چالش‌های نفتی جدی و جدیدی مواجه گشت. در ابتدای این دهه کشورهای عربی غرب را به‌دلیل حمایت از رژیم صهیونیستی تحریم نفتی کردند، در نتیجه به یک‌باره قیمت نفت در عرصه جهانی چندبرابر شد. در ادامه نیز با بروز انقلاب اسلامی ایران شوک جدیدی به بازار نفت وارد شد. با بالا رفتن قیمت انرژی در سطح جهان، اقتصادهای کشورهای غربی به‌خصوص اقتصاد

دوقطبی تا اندازه‌ای مباحث مطرح شده درباره افول آمریکا را به حاشیه برد. این امر به خصوص با رهبری آمریکا در جنگ خلیج فارس و صحبت‌های بوش پدر درباره «نظم نوین جهانی» به رهبری آمریکا بیشتر مورد تایید قرار گرفت. با وجود این، قدرت‌نمایی چین در عرصه اقتصادی، یکبار دیگر زمینه را برای طرح افول آمریکا مهیا نمود. در حال حاضر نیز همین وضعیت البته با حدت و شدت بیشتری در جریان است. به خصوص از زمان آغاز بحران اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸، بسیاری از افول غرب و آمریکا و خیزش اقتصادی چین صحبت می‌کنند که در آینده پیامدهای راهبردی خواهد داشت.

نویسنده پس از طرح تاریخچه‌ای از روندها و رویدادهایی که باعث طرح دیدگاه‌هایی درباره افول آمریکا شدند، در فصول میانی تلاش می‌کند با آمار و ارقام و تجزیه و تحلیل روندهای موجود، آینده آمریکا و سایر رقبا را مورد بحث و بررسی قرار دهد. به باور وی مطالعه روندها، آمارها و ارقام مختلف در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی، نشانگر آن هستند که ایالات متحده آمریکا همچنان قدرتمندترین کشور جهان است. همچنین از نظر وی مطالعه

روندهای جهانی در ابعاد مختلف نشان‌دهنده این موضوع هستند که در آینده آمریکا از وضعیت بهتری در مقایسه با سایرین برخوردار خواهد بود. در این زمینه وی به قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا اشاره می‌کند که قابل مقایسه با هیچ‌یک از کشورهای جهان نیست. بنابراین از نظر نویسنده ایالات متحده آمریکا در ابعاد کلاسیک قدرت، همچنان قدرت اول جهان محسوب می‌شود و چشم‌انداز افول این کشور در مقابل رقاباتی چون چین چندان قابل تصور نیست.

نویسنده همچنین به ابعاد جدید قدرت اشاره می‌کند که باز ایالات متحده آمریکا در مقایسه با سایرین در آنها پیشرو است. از جمله اینکه وی به قدرت نرم، دانش، فن‌آوری، خلاقیت، نوآوری، فرهنگ، دیپلماسی و مسائلی از این قبیل اشاره می‌کند که به باور وی آمریکا در سطح جهان حرف اول را در آنها می‌زند. در این زمینه وی به خلاقیت و نوآوری‌های شرکت‌های تجاری و صنعتی آمریکا اشاره می‌کند که قابل مقایسه با هیچ‌کدام از کشورهای جهان نیست. بر این اساس وی مدعی می‌شود که قدرت اقتصادی چین بیشتر ناشی از سیاست‌های لیبرال دولت کمونیستی

این کشور است که در آن کمیت بر کیفیت اولویت دارد. بنابراین حتی اگر در بعد اندازه اقتصاد چین تبدیل به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان شود، با این حال مهم‌تر از بزرگی کیفیت و خلاقیت و نوع تولید می‌باشد. ضمن اینکه قدرت اقتصادی چین ناشی از پذیرش الگوی اقتصادی و سیستم اقتصاد جهانی مورد حمایت غرب می‌باشد که این امر به شکلی باعث تقویت جایگاه و اعتبار آمریکا می‌شود.

علاوه بر این موضوع، ایالات متحده آمریکا همچنان در سطح جهانی دارای نفوذ اقتصادی، نظامی، فرهنگی و سیاسی فراوانیست. این کشور همچنان از طریق بازوهای نظامی چون ناتو، بازوهای سیاسی چون سازمان ملل و «گروه هشت» و بازوهای اقتصادی چون «سازمان تجارت جهانی»، «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، بیشترین نقش را در سطح جهان بازی می‌کند. در عرصه فرهنگی نیز این کشور با قدرت نرم موجود و از طریق رسانه‌های خبری، سینما و سایر ابزارها، بیشترین نفوذ فرهنگی در سطح جهان را به خود اختصاص داده است. نقش فرهنگی آمریکا در سطح جهان به حدی گسترده می‌باشد که حتی برخی از کشورهای اروپایی چون فرانسه در این زمینه

بی‌پرده نگرانی‌های خود را مطرح می‌کنند. در نهایت نویسنده به این موضوع اشاره می‌کند که افول آمریکا چندان مورد پسند کشورهای مختلف نیست. از جمله اینکه کشورهای اروپایی نگرانی خاص خود را در مورد پیامدهای افول آمریکا دارند. در این زمینه کشورهای اروپایی نگران پیامدهای چنین امری برای امنیت و آینده خود هستند. ژاپنی‌ها نیز به شدت در زمینه امنیتی و سیاسی، نگران افول آمریکا هستند. در این زمینه کشوری چون چین نیز نگرانی‌های خاص خود را در مورد افول آمریکا دارد. این کشور از منظر اقتصادی در چارچوب‌های تعریف‌شده آمریکا عمل می‌کند، در نتیجه افول آمریکا می‌تواند پیامدهای جدی برای اقتصاد جهانی و همچنین اقتصاد روبه پیشرفت این کشور داشته باشد. با توجه به این شرایط، نویسنده در پایان نتیجه می‌گیرد که همچنان باید ایالات متحده آمریکا را به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی در نظر گرفت که از توان و ظرفیت کافی برای تداوم برتری خود برخوردار است.

نقد و نتیجه‌گیری

کتاب حاضر فارغ از درستی یا غلطی دیدگاه‌های مطرح‌شده در آن، دارای ویژگی‌های مثبت موضوعی، محتوایی و روشی خاص خود می‌باشد. از منظر موضوعی، کتاب حاضر بر حوزه‌ای تمرکز نموده که در سطح نظری و عملی و در ابعاد مختلف برای کشورها و کارشناسان دارای اهمیت محوری خاصی می‌باشد. در این راستا، نگاهی گذرا به کتب و مقالات منتشر شده، نشانگر این است که بررسی آینده آمریکا در سطح جهان، یکی از محوری‌ترین و مورد توجه‌ترین موضوعات مطرح در عرصه بین‌المللی است. همین موضوع نشانگر اهمیت این بحث در سطح نظری بین کارشناسان مختلف می‌باشد. بنابراین صرف تمرکز کتاب بر این موضوع مهم، خود یکی از ویژگی‌های مثبت کتاب حاضر محسوب می‌شود.

به همین شکل کتاب در سطح محتوایی دارای نکات مثبت فراوانی می‌باشد. از جمله اینکه در سرتاسر کتاب، نویسنده تلاش نموده طیف متنوعی از نظریات مختلف در مورد جایگاه و آینده آمریکا را مورد بحث و بررسی قرار دهد. همچنین نویسنده تلاش نموده تا

جای ممکن دلایل و استدلال‌های هرکدام از نظریه‌پردازان و دیدگاه‌های مختلف را در این زمینه مورد بحث و بررسی قرار دهد. در نتیجه این امر خواننده با نظریات و دیدگاه‌های مختلف درباره جایگاه و آینده آمریکا آشنا می‌شود. به همین شکل در سرتاسر کتاب آمارها، ارقام و اطلاعات بسیار دسته‌اولی در مورد قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی جنبه‌های جدید قدرت در سطح جهان ارائه شده است، که فارغ از موضوع اصلی کتاب، مطالعه آنها به تنهایی خود می‌تواند ارزشمند باشد. بر این اساس در سطح محتوایی، نویسنده به خوبی توانسته ابعاد مختلف موضوع مطرح‌شده را مورد بحث و بررسی قرار دهد و در کنار دیدگاه‌های مختلف، نظریات خاص خود را داشته باشد.

به همین شکل در سطح روشی و ساختاری، کتاب دارای نکات مثبت فراوانی می‌باشد. از جمله اینکه در فصول کتاب نظم و ترتیب خاصی و پیوستگی لازم بین مباحث و موضوعات مختلف مشاهده می‌شود. از جمله اینکه در ابتدا تاریخچه‌ای از دیدگاه‌های مطرح شده در مورد جایگاه آمریکا مورد بحث قرار گرفته است، در ادامه رقبای موجود در سطح

جهان در ابعاد مختلف قدرت، به خصوص در ابعاد جدید مورد مقایسه قرار گرفته‌اند، و در نهایت با توجه به مباحث پیشین، نویسندگان نتایج و پیش‌بینی‌های خود را در مورد جایگاه آمریکا مطرح نموده است.

به‌رغم این نکات مثبت، در کتاب نکاتی دیده می‌شوند که شایسته دقت بیشتری بوده‌اند. از جمله اینکه به نظر می‌رسد در سرتاسر کتاب نوعی نگاه غرب‌گرایانه یا غرب‌مدارانه نسبت به جهان و نوع نظام بین‌الملل وجود دارد. بر این اساس نویسندگان مسائل و موضوعات کتاب را با نوعی نگاه از زاویه غرب مشاهده نموده و کمتر به زوایای دیگر از جمله نوع نگاه چینی‌ها، ژاپنی‌ها یا سایر کشورها، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه به مسائل نگاه کرده است. بر این اساس تحلیل‌ها و تبیین‌های کتاب با نوعی نگاه ارزشی مثبت به غرب و نوعی نگاه منفی با سایرین آغشته می‌باشد. همچنین نویسندگان به گونه‌ای تحلیل‌ها و تبیین‌ها را پیش برده که گویی تداوم برتری آمریکا برای همه جهانیان فرصت و افول آمریکا ملازم با تهدیدات جدی برای همه است. در مقابله با این نگاه، برخی تداوم نظام بین‌الملل کنونی با برتری غرب را

عامل اصلی شکاف‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موجود در سطح جهان ارزیابی می‌کنند، که برای بسیاری از کشورها از جمله کشورهای در حال توسعه گاه‌ها فاجعه‌بار بوده است. بر این اساس بسیاری از کارشناسان به شکاف موجود در سطح اقتصادی بین کشورهای جهان اشاره می‌کنند و تداوم نظام اقتصاد جهانی به‌رهبری آمریکا را مهم‌ترین عامل چنین امری معرفی می‌کنند. از جمله اینکه بر اساس آمارهای موجود، شکاف بین کشورهای جهان و مردمان کشورهای مختلف، در دوران برتری آمریکا و طی چند سال گذشته به شدت افزایش یافته است. علاوه بر این‌ها، جهان امروزی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی با مسائل و مشکلاتی جدی مواجه می‌باشد که بخشی از آن به دلیل نوع نظام بین‌الملل تعریف شده بعد از جنگ جهانی دوم به رهبری آمریکا می‌باشد. بنابراین، این انتظار وجود دارد که هنگام قضاوت در مورد آینده آمریکا و به‌خصوص آینده نظام بین‌الملل، بیش از اینها به این مسائل که عمدتاً مورد توجه کشورهای خارج از تمدن غرب هستند توجه شود.



Nuclear Establishment of Israel and Its Repercussions in the Middle East

Written by: Seyyed Ali Nejat

Despite comprehensive policies and strategies of the United Nations especially large powers to maintain their monopoly in the realm of nuclear power and to prevent its expansion, many other countries have the inclination towards production of these weapons. This inclination and predisposition towards nuclear weapons in the Middle East is stronger than inclination in other parts of the world. The Middle East because of the existence of danger of Israel's nuclear weapons considered one of the regions which always witnessed struggle and crisis about this matter. Israel has continued its nuclear activities by the policy of nuclear ambiguity. Regarding this policy, Israel refused to join the NPT and now continues its activities without supervision of credible organizations such as international agency of atomic energy. In this case, the main question of this research is that what repercussions do Israel's nuclear weapons of have in the Middle East.

Key Words: Isreal, Nuclear ambiguity, Nuclear Arsenal, Middle East, Security

Cyprus- Israel Co-operations in Producing and Exporting Natural Gas

Written by: Samaneh Gorbanpour

Recent discoveries of natural gas in the vicinity of Israel and Cyprus provided the potential for both of these countries to be the exporters of energy in this regard. But these deep fields are at the bottom of waters that are 2000 meters deep and are away from the coasts of these two countries. There is no simple solution for technical and political problem in this regard. The strategy that will be presented in this writing is expansion of a series of export choices, two ways are present: one by pipe and the other is the liquid or natural gas or maybe as electricity. Cooperation between Israel and Cyprus is probably an important element in successful exploitation of both of these actors from the newly discovered resources.

Key Words: Natural Gas, Liquid Gas, Natural Compact Gas, Gaza Gas Pipeline, Energy Diplomacy

Distressed America

Written by: John Meirshimer

Trans by: Marzieh Sakhanati

John Mershymer is the famous theorist of international relations who has provided effective suggestions and critique about the modern American foreign policy. In this paper, he refers to uncertainty and dispersion of the US for intervention or observation and by reviewing both of these choices suggests that America cannot be an observer. In this article, with concentration on the recent developments of Arab world, he argues that Americans have entered into fear period and cannot speak with certainty like the past years and could not make certain decisions.

Key Words: America Foreign Policy, Syria, Civil War, Chemical Weapons, Islamic Republic of Iran, Egypt

Studies on Israel-US

Capacity of the International Criminal Court for Trial of Israeli Statesmen

Written by: Seyyed Mourtaza Kazemi Dinan

Israel's continuous crimes especially during the 22-day war of Gaza in 2008 is considered as one of the important cases of international unequal discussions. In this war, the humanitarian principals and rules are manifestly trodden by Israel. After this war happened, a committee was formed by the united nations to investigate the performed crimes which after a long time of research provided its complete report in the realm of the done crimes in this war. The author tries to find to find the answer of this question that how one can create a relation between the report of the committee of the united nations organizations (Goldestone) and the international criminal court

Key Words: International Criminal Court, 22-Day War, Goldstone, War Crime, Israel

Weigh of the American Christian Fundamentalism in Creation and Protection of Israel

Written by: Seyyed Nabiollah Sajjadi

Review of the reasons of all supports from Israel is one of the important issues in the international realm. Although there are different reasons for this support such as the strategic role of Israel and defense from America's profits in the middle east, but one of the most important reasons of this support relates to religious factors and American Christian Fundamentalism. The present paper considers the tight relations of Israel and the United States and provides a detailed description of the roots and reasons of that issue.

Key Words: Christian Fundamentalism, Christian Zionism, America, Israel, Armageddon, Palestine, Selected Race, Protestant

Self and Other in the Education System of Israel

Written by: Mahsa Rasoulifar

Understanding of internal and external policy of Zionists requires knowing the quality and quantity of educational system which reigns over Israel's schools. Israeli officials argue that the best solution for creating unity between immigrant Jews from all over the world is the Jewish teachings. This paper tries to review the teaching materials and teaching strategies in educational systems of Zionists with using psychological points and the objective realities along with the resultant outcomes from statistics and reports of researchers, one of the important reasons of enmity between them and Arabs has been obtained.

Key Words: Zionist's Education System, Anti-Arabism, Racism

Abstracts

Meaning and Conditions of the Holy Defense in Ibn Meymon's Thoughts

Written by: Seyyed Sadeg Haggigat

Seyyed Bagheri Khavarani

The concept of the holy defense and its relation with Jewish theology has been the focus of philosophical discussions and Jewish theology for more than 10 centuries ago. Ibn Meymon's considers war as holy when the issuer of the war has the divine legitimacy and his purpose in doing this duty is justice and establishment of monotheistic sociology and reclaiming of the gone lands. According to Ibn Meymon's theory of the holy war has three characteristics as: morality and justice; divine rules (temporal and local) and Jewish religious society. The present paper comparatively reviews the means and conditions of the holy war according to this political scientist's views.

Key Words: Ibn Meymon, Holy War, Political Philosophy, Divine Rules, Justice, Fair War

Juridical Effects and Results of Constructing the Separation Wall in the Occupied Lands with Concentration on Consultative Theory of the International Court of Justice

Written by: Shaffagh Malekzadeh

Israeli officials are in search of surrounding Palestinians and creating economic and military limits. One of the recent cases of this policy was construction of the separation wall which legally and humanistically brought about considerable arbitrations. The purpose of constructing this wall is to defend security of Israeli citizens and to prevent entrance of Palestinian combatants. In this regard, during December 2003 General Assembly as the manifestation of the universal society wanted to review the legality of construction of this wall by the international court.

By reviewing the issued vote on the part of the court, the contradiction of constructing this wall with the registered principals in the charter of the united nations, human rights, and humanitarian rights seems to be inevitable. The present paper with a legal view on the reliability of the vote of the international court of justice, has reviewed the outcomes of the court's vote (recognition of Palestine as a political unit).

Key Words: Retaining Wall, International Court of Justice, Humanitarian Rights, Human Rights, Third Governments

Contents

■ Commentary

- Israeli Invasion to Iran's Hezbollah Caravan and
Changing of Confrontation Rules / *S. Hossein Musavi*

■ Articles

- Meaning and Conditions of the Holy Defense in Ibn
Meymon's Thoughts / *Seyyed Sadeg Haggigat & Seyyed Bagheri Khavarani* **1**
- Juridical Effects and Results of Constructing the
Separation Wall in the Occupied Lands with
Concentration on Consultative Theory of the
International Court of Justice / *Shaffagh Malekzadeh* **29**
- Capacity of the International Criminal Court for Trial
of Israeli Statesmen / *Seyyed Mourtaza Kazemi Dinan* **61**
- Weigh of the American Christian Fundamentalism in
Creation and Protection of Israel / *Seyyed Nabiollah Sajjadi* **75**
- Self and Other in the Education System of Israel / *Mahsa Rasoulifar* **99**
- Nuclear Establishment of Israel and Its Repercussions
in the Middle East / *Seyyed Ali Nejat* **149**
- Cyprus- Israel Co-operations in Producing and
Exporting Natural gas / *Samaneh Gorbanpour* **169**
- Distressed America / *John Meirshimer / Trans by. Marzieh Sakhanati* **191**

■ Book Review

- *The Myth of America's Decline* / *Maral Biabanpeyma* **219**

Advisory Board

Ali Akbar Alikhani, *Faculty of World Study in Tehran University*

Ali Akbar Salehi, *Head of the AEOI*

Ali Akbar Velayati, *Tehran University*

Ebrahim Motaghi, *Tehran University*

Hossein Amir Abdollahian, *Deputy of Arab-African in Ministry of Foreign Affairs*

Mehdi Zakerian, *Islamic Azad University, Science & Research Campus*

Mehran Kamrava, *California State University, Northridge*

Mohammad Ali Mohtadi, *Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies*

Mohammad Baqer Khoramshad, *Head of Islamic Culture & Relations Organization*

Mohammad Ebrahim Sanjaghi, *Malek-Ashtar University of Technology*

Mohammad Javad Zarif, *Minister of Foreign Affairs*

Mostafa Dolatyar, *Director Manager of the IPIS*

Saideh Lotfian, *Tehran University*

Seyed Abbas Araqchi, *Deputy of Asia-Pacific in Ministry of Foreign Affairs*

Seyed Hossein Seifzadeh, *Tehran University*

Seyed Kamal Kharrazi, *Former Minister of Foreign Affairs*

Seyed Kazem Sajjadpour, *School of International Relations*

Shahryar Niyazi, *Tehran University*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

STUDIES ON ISRAEL - US



Publisher: Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies

Managing Director: Mahmood Sariolghalam

Editor-in-Chief: Seyed Hossein Mousavi

Chariman of the Editorial Board: Qadir Nasri

Editorial Board:

Hamid Ahmadi, *Professor, Tehran University*

Kayhan Barzegar, *Assistant Professor, Islamic Azad University, Science & Research Campus*

Hossein Deheshiar, *Assistant Professor, Allameh tabatabaee University*

Seyed Jalaledin Dehghani, *Professor, Allameh Tabatabaee University*

Asghar Eftekhari, *Associate Professor, Imam Sadegh University*

Arsalan Ghorbani Sheikhneshin, *Associate Professor, Kharazmi University*

Hasan Hoseini, *Assistant Professor, Allameh University*

Mahmood Yazdanfam, *Assistant Professor, Institute for Strategic Studies*

Scientific Jury: *Hamid Ahmadi, Asghar Eftekhari, Mohamad Hossein Hafezian, Hossein Deheshiar, Seyed Abdolamir Nabavi & Mahmood Yazdanfam*

Managing Editor: *Ali Rostami*

Copy Editor: *Fatemeh Kaviani*

Translator of Abstracts: *Dawood Nazarpoor*

Page Setting & Context Designer: *Kamran Alirezaee*

Address: 8, Shahid Naderi St., Keshavarz Blvd., Tehran, IRAN. P.O. BOX 4576-14155

Tel: +98(21)88972187-90, **Fax:** +98(21)88969565

Email: info@merc.ir

Website: <http://www.merc.ir>

Subscription Form

Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies
No. 8 Shahid Naderi St., Keshavarz Blvd., P.O. Box 14155-4576 Tehran, Iran

Annual Subscription Fee (including postage)
Iran: Rials 180000 Europe: \$ 50
US and Canada: \$ 70 Middle East: \$ 40

Name:
Occupation:
Address:
City, Country:
Tel: Fax:

Please deposit the appropriate subscription fee to account number 2981 Bank
Melli Iran, Keshavarz Blvd., Branch, Tehran; and send the receipt to the
Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies.
Bank Refah. Keshavarz Blvd. Branch Account No. 68709

Subscription Form

Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies
No. 8 Shahid Naderi St., Keshavarz Blvd., P.O. Box 14155-4576 Tehran, Iran

Annual Subscription Fee (including postage)
Iran: Rials 180000 Europe: \$ 50
US and Canada: \$ 70 Middle East: \$ 40

Name:
Occupation:
Address:
City, Country:
Tel: Fax:

Please deposit the appropriate subscription fee to account number 2981 Bank
Melli Iran, Keshavarz Blvd., Branch, Tehran; and send the receipt to the
Center for Scientific Research and Middle East Strategic Studies.
Bank Refah. Keshavarz Blvd. Branch Account No. 68709

فرم اشتراک فصلنامه مطالعات منطقه ای

کد اشتراک

مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
تهران، بلوار کشاورز، خیابان شهید نادری (سهیل)، پلاک ۸

حق اشتراک سالانه همراه با هزینه‌های پست:

داخل کشور: ۱۸۰۰۰۰ ریال
اروپا: ۵۰ دلار
آمریکا و کانادا: ۷۰ دلار
خاورمیانه: ۴۰ دلار
بقیه کشورها: ۶۰ دلار

نام و نام خانوادگی:

تحصیلات:

حرفه:

نشانی:

کد پستی/صندوق پستی:

تلفن: شماره:

خوانندگان ارجمند در صورت تمایل به اشتراک می‌توانند با تکمیل این فرم و واریز مبلغ حق اشتراک به شماره حساب ۰۱۰۰۰۳۲۰۴۷۰۰۶ بانک پارسیان به نام مرکز پژوهش‌های بنیادی خاورمیانه، اصل فیش بانکی همراه با اصل یا فتوکپی این فرم را به نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵/۴۵۷۶ ارسال فرمایند. شماره: ۸۸۹۶۹۵۶۵ تلفن: ۸۸۹۷۲۱۹۰
شماره حساب ارزی ۶۸۷۰۹ بانک رفاه شعبه بلوار کشاورز کد ۱۰۷

فرم اشتراک فصلنامه مطالعات منطقه ای

کد اشتراک

مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
تهران، بلوار کشاورز، خیابان شهید نادری (سهیل)، پلاک ۸

حق اشتراک سالانه همراه با هزینه‌های پست:

داخل کشور: ۱۸۰۰۰۰ ریال
اروپا: ۵۰ دلار
آمریکا و کانادا: ۷۰ دلار
خاورمیانه: ۴۰ دلار
بقیه کشورها: ۶۰ دلار

نام و نام خانوادگی:

تحصیلات:

حرفه:

نشانی:

کد پستی/صندوق پستی:

تلفن: شماره:

خوانندگان ارجمند در صورت تمایل به اشتراک می‌توانند با تکمیل این فرم و واریز مبلغ حق اشتراک به شماره حساب ۰۱۰۰۰۳۲۰۴۷۰۰۶ بانک پارسیان به نام مرکز پژوهش‌های بنیادی خاورمیانه، اصل فیش بانکی همراه با اصل یا فتوکپی این فرم را به نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵/۴۵۷۶ ارسال فرمایند. شماره: ۸۸۹۶۹۵۶۵ تلفن: ۸۸۹۷۲۱۹۰
شماره حساب ارزی ۶۸۷۰۹ بانک رفاه شعبه بلوار کشاورز کد ۱۰۷

فهرست عناوین سلسله مقالات خاورمیانه شناسی

- ۱- جامعه و سیاست در خاورمیانه
- ۲- کشورهای اسلامی و روند منطقه گرای اقتصادی
- ۳- مواضع چین در قبال همکاریهای هسته ای روسیه و چین با ایران
- ۴- ویژگیهای ژئوپلیتیک خاورمیانه
- ۵- نظامی گری و حکومت عراق
- ۶- ارزیابی عملکرد سیاست خارجی حسنی مبارک
- ۷- وحدت و منازعات دو یمن
- ۸- تأثیر نظم نوین جهانی بر صلح اعراب و اسرائیل
- ۹- ادوار نظامی گری در خلیج فارس
- ۱۰- رویای بان عربیسم
- ۱۱- فروپاشی شوروی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران
- ۱۲- شورای همکاری خلیج فارس: بررسی مواضع و جهت گیریها
- ۱۳- اقتصاد ترکیه: روندها و بازتابها
- ۱۴- بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی کویت پس از جنگ دوم خلیج فارس
- ۱۵- اسلام گرایی در ترکیه
- ۱۶- آیا ترکیه جامعه ای نظامی است؟
- ۱۷- عامل کردی در خاورمیانه
- ۱۸- هدفها و پیامدهای پیمان استراتژیک ترکیه و اسرائیل
- ۱۹- ایالات متحده آمریکا، حضوری مستتر در خلیج فارس
- ۲۰- بانک جهانی، آزادسازی اقتصادی و خاورمیانه
- ۲۱- فرانسه و خاورمیانه از ۱۹۴۵ تا امروز
- ۲۲- موقعیت سازمان کنفرانس اسلامی در نظام نوین بین المللی
- ۲۳- بی طرفی در دریای خزر
- ۲۴- موانع شکل گیری جامعه مدنی در خاورمیانه
- ۲۵- بحران اقتصادی در تحولات دهه ۱۹۹۰ الجزایر
- ۲۶- سیاست امنیت ملی اسرائیل: فرضیه ها و تحلیلها
- ۲۷- میانی سیاست خارجی عراق از منظر نظریه سیستمها
- ۲۸- تأثیر مسائل فرهنگی-مذهبی بر سیاست و حکومت اسرائیل
- ۲۹- ایران و مصر: مسائل موجود و بازتاب روابط آینده
- ۳۰- جریانهای سیاسی و سیاست خارجی اسرائیل
- ۳۱- شورای همکاری خلیج فارس (فارس) نگاهی از درون
- ۳۲- تواناییهای تسلیحاتی روسیه در آستانه نابودی
- ۳۳- ضعف درون ساختاری و بی ثباتی منطقه خلیج فارس
- ۳۴- ناکارایی سیستم کنترل نظم و تعارضات منطقه ای در خلیج فارس
- ۳۵- همبستگی و گسستگی در اسرائیل
- ۳۶- حاکمان جدید و تداوم ثبات در کشورهای عربی
- ۳۷- کمالیسم و شکل گیری جنبش های مسلحانه کرد در ترکیه (۱۹۹۰-۱۹۲۵)
- ۳۸- مهاجرت لبنانی ها: از منطقه گرای به جهان گرایی از پایان جنگ داخلی لبنان
- ۳۹- موانع مشارکت سیاسی زنان در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس: یک مقایسه تطبیقی
- ۴۰- اسلام سیاسی در خاورمیانه: حال و آینده
- ۴۱- آموزش اعراب: سنت، رشد و اصلاحات
- ۴۲- جنبشهای اسلام گرا در مصر: تداوم یا تغییر خط مشی؟
- ۴۳- مسائل و مشکلات آبی بر سر منابع آب خاورمیانه و راه حلهای ممکن در جهت توسعه پایدار منطقه
- ۴۴- اقتصاد سیاسی اصلاحات اقتصادی در خاورمیانه: چالشهای فراروی حاکمیت
- ۴۵- چشم اندازی بر روابط عربستان سعودی و ایران
- ۴۶- دموکراتهای مسلمان در ترکیه
- ۴۷- پروژه خاورمیانه بزرگ و ترکیه
- ۴۸- رابطه بین نفت و دموکراسی در منطقه خاورمیانه
- ۴۹- بررسی ریشه های عدم تعامل بین نخبگان فکری و ابزاری در ایران
- ۵۰- سیاستگذاری خارجی در خاورمیانه
- ۵۱- نظام بین المللی و خاورمیانه: مرکز و پیرامون

«عناوین جدید بتدریج اعلام خواهند شد.»

کتابهای منتشر شده



مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه



CD



مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه